



سیری در معارف اسلام

هدایت قرآن

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

کرج - حضرت معصومه علیها السلام - صفر - ۱۳۹۴ هـ ش



www.erfan.ir

هدایت قرآن

(سیری در معارف اسلامی)

- مؤلف: استاد حسین انصاریان
- پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ویرایش: قنبری
- صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ناظر فنی: سید ضیاءالدین پورمحمودیان
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷
تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

جلسه اول: وظایف پیغمبر ﷺ و ائمه ﷺ از شروع بعثت تا زمان غیبت..... ۹

الف) آموزش ظاهر قرآن..... ۱۱

معرفی یک کتاب از یک عالم یهودی شیعه شدم..... ۱۲

شفای بیماری در پرتو تلاوت قرآن و یاد خدا..... ۱۴

دو روایت در باب اهمیت تلاوت قرآن..... ۱۵

ب) آموزش معانی قرآن..... ۱۸

اهل قرآن از محسنین هستند..... ۱۸

جلسه دوم: قرآن کتاب هدایت..... ۲۱

حضور پررنگ قرآن در روایات معصومین ﷺ..... ۲۴

لزوم رجوع مستمر به عالم ربانی برای کسب معارف دینی..... ۲۵

صحبت خداوند با بندگان نشانه لطف و رحمت خداوندی است..... ۲۶

تلاوت قرآن ترکیبی است از سه مرحله..... ۲۸

عمل به قرآن ضامن سلامت جامعه است..... ۲۹

روضه کیفیت حضور اسرا در خرابه شام..... ۳۲

جلسه سوم: خطاب عمومی قرآن در اغلب آیات نشانگر رحمت عامه الهی است

..... ۳۳

نقل تشرف ملا محمد تقی مجلسی به محضر مولای متقیان ﷺ..... ۳۶

رسیدن به حقیقت عبودیت در پرتو گذشتن از لذتها و علاقه‌مندی‌ها..... ۳۸

هدایت خاصه قرآنی..... ۴۱



هدایت قرآن

- ۴۲ ملاک ارزیابی در روز قیامت قرآن است.
- ۴۳ قرآن کتاب هدایتی است همگانی و خیرخواهی است برای تقوایبندگان.
- ۴۴ روضه نحوه برخورد شامیان با اسرا.....
- جلسه چهارم: پذیرفتن سخن حق با برهان موجب رستگاری است.....**
- ۴۵ قرآن پاسخگوی تمامی نیازهای انسان.....
- ۴۸ قرآن پاسخگوی تمامی نیازهای انسان.....
- ۵۱ نمی شود انسان ها را به زور وارد بهشت کرد!
- ۵۲ قرآن عنصر آرامش دهنده در تلاطمات دنیوی.....
- ۵۳ بهره‌های خاص اولیای الهی از قرآن.....
- ۵۴ روضه حضرت علی اصغر علیه السلام.....
- جلسه پنجم: تربیت قرآنی در برخورد با دنیا و دنیاطلبان.....**
- ۵۷ در برابر خواسته های نامشروع قدرت «نه» گفتن داشته باش!
- ۵۹ آیه و روایت مربوط به پرداخت خمس.....
- ۶۳ زندگی قرآنی و نتیجه آن در دنیا و آخرت.....
- ۶۶ مقدمه روضه.....
- ۶۷ مقدمه روضه.....
- جلسه ششم: رجوع به اهل قرآن منجی انسان از زندگی جاهلانه است.....**
- ۶۹ دوزخ، پایان زندگی جاهلانه!
- ۷۳ نمونه ای از زندگی جاهلانه.....
- ۷۵ کسی که با تقوا باشد هیچگاه در بن بست نمی ماند!
- ۷۶ حل مشکلات دنیوی با قرآن.....
- ۷۸ روضه وداع امام حسین و حضرت زینب علیهما السلام و روضه ذوالجناح.....
- ۷۹ روضه وداع امام حسین و حضرت زینب علیهما السلام و روضه ذوالجناح.....
- جلسه هفتم: معیار سنجش اعمال در قیامت.....**
- ۸۱ دو نمونه زیبا از رابطه انسان با قرآن.....
- ۸۵ حذف برده‌داری در اسلام.....
- ۸۶ آرام سخن گفتن و ادب در گفتار از اوامر قرآن است.....
- ۸۷ در مقابل لطف دیگران لطف بیشتری بکن یا به همان اندازه جواب لطفش را بده.....
- ۸۹ در مقابل لطف دیگران لطف بیشتری بکن یا به همان اندازه جواب لطفش را بده.....



فهرست مطالب

- ۹۰..... علت گرفتاری در قیامت نبود زندگی قرآنی است.....
- ۹۰..... قرآن یاری رسان همراهانش می باشد.....
- جلسه هشتم: دنیا و آخرت آباد در گرو تبعیت از قرآن و اهل بیت علیهم السلام.....** ۹۳.....
- ۹۷..... قبل از محاسبه قیامت از خود حساب بکش.....
- ۹۷..... ظهور نتیجه دنیای پاک و دنیای ناپاک در قیامت.....
- ۹۹..... نمونه‌ای از دنیای آباد در عین سادگی و نداری.....
- ۱۰۱..... غوطه ور بودن در زخارف دنیوی نشانه دنیای آباد نیست.....
- ۱۰۱..... آبادی دنیای خراب در گرو تبعیت از اهل بیت علیهم السلام.....
- ۱۰۲..... هم درجه شدن با اهل بیت علیهم السلام نتیجه تبعیت کامل از ایشان.....
- ۱۰۳..... دستگیری معنوی قرآن برای حل مشکلات مادی.....
- ۱۰۴..... روضه حضرت علی اکبر علیه السلام.....
- جلسه نهم: شش چراغ هدایتگر در لسان پیامبر صلی الله علیه و آله.....** ۱۰۵.....
- ۱۰۷..... کور چشمی مهم نیست، کور دل نباشیم!.....
- ۱۰۹..... خداوند خریدار جان های زنده هست نه مرده!.....
- ۱۱۰..... شش حقیقت رشد دهنده در کلام پیامبر.....
- ۱۱۰..... درس گرفتن از «مرگ».....
- ۱۱۰..... مومن با قرآن آرامش می گیرد.....
- ۱۱۲..... خود را سبک بال کنید آنگاه به مردگان ملحق شوید.....
- ۱۱۶..... روضه برگشت اسرا از کوفه به کربلا.....
- جلسه دهم: فلسفه نزول قرآن.....** ۱۱۷.....
- ۱۲۰..... قرآن نوری است برای تشخیص حق از باطل.....
- ۱۲۱..... نور قرآن در قیامت اطراف مومن را فرا می گیرد.....
- ۱۲۲..... نور قرآن رشته‌ای بین زمین و آسمان.....
- ۱۲۲..... تناسب درجات بهشت با آیات قرآن.....
- ۱۲۳..... قرآن روشنگر تمامی ابهامات است.....
- ۱۲۳..... روشنگری قرآن در زمینه زنده شدن مردگان.....



هدایت قرآن

- ۱۲۴..... روشنگری قرآن در زمینه قدرت خدا.....
- ۱۲۶..... قرآن، حلال مشکلات دنیوی و اُخروی مومنان است.....
- ۱۲۷..... مقدمه روضه حضرت سکینه علیها السلام.....



جلسه اول

وظایف پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام از

شروع بعثت تا زمان غیبت

از زمان بعثت پیغمبر عظیم الشان که هدف بعثتشان هدایت مردم بود و راهنمایی انسان به ارزشهای اخلاقی، از زمینه‌سازی برای اینکه هر مرد و زنی اهل فکر و اندیشه بشود تا شروع غیبت امام دوازدهم علیه السلام حدود سه قرن زمان بود، یک مقدار کمتر از سه قرن، در این حدود سه قرن پیغمبر اکرم و ائمه طاهرین سه کار انجام دادند. سه کاری که خداوند مهربان بر عهده‌شان گذاشته بود و آنها را در این چند کار مسئول و موظف و مکلف فرموده بود.

الف) آموزش ظاهر قرآن

یک کار عبارت بود از یاد دادن ظاهر قرآن به مردم، که مرد و زن و پیر و جوان بتوانند قرآن مجید را بخوانند. و به تعبیر خود قرآن مجید قرآن را قرائت کنند. یک آیه خیلی مهمی در همان روزهای اول بعثت پیغمبر به ایشان نازل شد که همان آخرین آیه سوره مبارکه مُرَّمَل است، اولین سوره‌ای که به حضرت نازل شد سوره عَلَق بود در کنار غار حرا، سوره مُدَّثَر دومین سوره ای بود که همان روز در اتاق منزل نازل شد و سومی هم سوره مُرَّمَل بود. این آیه در آخر سوره مُرَّمَل است. به همه می‌گوید پروردگار به هر کسی که در این دنیا در هر روزگاری در هر زمانی، زندگی می‌کند.

حالا خیلی‌ها که از زمان خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام اسلام را قبول نکردند و در شرک و در کفر و در بی‌دینی باقی ماندند، ولی به ما که خداوند توفیق داد به پدرانمان، به مادرانمان، به



هدایت قرآن

معلمانمان، بالاخره در حد خودشان زحمت کشیدند و ما را مسلمان بار آوردند، این آیه شریفه متوجه هر مسلمانی است. از هر گروهی و هر طایفه‌ای، از پیر مسلمان، جوان مسلمان، مرد مسلمان، زن مسلمان، ﴿فَأَقْرُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾^۱، تا جایی که برایتان امکان دارد، برایتان میسر است قرآن بخوانید، البته نفرموده روزی چقدر قرآن بخوانید.

معرفی یک کتاب از یک عالم یهودی شیعه شده

یک کتابی حدود چهارصد سال پیش نوشته شده است دو جلد است که تا چهل پنجاه سال پیش خطی بود، یک عالم بسیار متحرک زنده، با فکر، در یک استانی از جوانی به نظرش می‌آید که برای مردم آن استان یک کتابخانه درست کند، آنجا برای من تعریف می‌کردند می‌گفتند با اسب، با الاغ، با قاطر، پیاده می‌رفت در دهات‌ها، در بخش‌ها، در بیابان‌ها، در خانه‌های مردم هر جا کتاب خوبی بود که مردم بیکار گذاشته بودند کتاب را نمی‌خواندند یا سوادش را نداشتند اینها را می‌خرید، الان جزو کتابخانه‌های بسیار مهم ایران است چند هزار کتاب خطی دارد، یک ساختمان خیلی مجهزی هم برایش ساختند چهل سال پیش من از آن شهر عبوری رد می‌شدم پرسیدم جاهای دیدنی این شهر کجاست یک دو سه تا مسجد را گفتند و این کتابخانه را، رفتم کتابخانه، آن عالم آن وقتی که چهل سال پیش من رفتم نزدیک نود سالش بود، خیلی خوشحال شد من را دید، من هم خیلی خوشحال شدم، نیم ساعت هم بیشتر نبودم چون می‌خواستم بروم یک شهر دیگر سه تا کتاب به من داد، یکی همین دو جلد است به نام «مکاتیب الائمة» نویسنده‌اش «علم الهدی» فرزند عالم بزرگ شیعه «فیض کاشانی» است، یک کتابش هم اسمش «محضر الشهود» بود، برای یک مرجع تقلید یهودی‌ها، که این مرجع تقلید یهودی‌ها تهران زندگی می‌کرد، در حدود خیابان مولوی که یک قبرستان هم قبلا آنجا بوده به نام باغ فردوس آنجا دفن است. خیلی آدم عالمی بوده اصلا هم اهل بلژیک بوده من عکسش را دیدم با همین لباس روحانیون شیعه



نمی‌دانم چی شده بود که ایشان از بلژیک آن زمان یعنی حدود دویست سال پیش می‌آید ایران، شیعه می‌شود، شیعه خیلی خوبی می‌شود. درس می‌خواند، بعد این کتاب را می‌نویسد، «محضر الشهود»، برای همه یهودی‌ها و مسیحی‌ها می‌نویسد که دین ما دین درستی نیست خیلی از آیات تورات و انجیل هم پایه و مایه و ریشه ندارد، این را خائن قدیم کلیسا و کلیسا دست‌کاری کردند، و ثابت می‌کند که حق در این عالم با اسلام است، آن هم اسلام اهل بیت، که خدا نکند روز قیامت پروردگار اینجور آدم‌ها را بیاورد به رخ یک عده‌ای بکشد بگوید شما در خانه مسلمان به دنیا آمدید در خانه شیعه به دنیا آمدید و بی‌دین بودید، مخالف حق بودید، ضد قرآن بودید، اما این آدم یهودی بوده و اهل بلژیک بوده و آمده ایران شما عالم شده آن هم یک عالم باسواد شیعه و این کتاب را نوشته است. حالا تو چه می‌گویی؟ تو خانم بی‌حجاب، تو دختر بی‌حجاب، تو جوان بدکار، تو آدم عرقخور و رباخور، این یک یهودی بوده، و آمده عالم شیعه شده و در دفاع از دین من یک چنین کتاب پرقیمتی را نوشته است. این که ما از بچگی شنیدیم خداوند حجتش بر تمام بندگان تمام است، یعنی هیچ راه عذر و بهانه‌ای در قیامت برای کسی نگذاشته، که حالا بگوید خدایا من اگر بی‌دین شدم، اگر بی‌نماز شدم، اگر رباخور شدم زن بگویند اگر بی‌حجاب شدم این عذر من بوده اصلا عذری خدا باقی نگذاشته.

در آن کتاب دو جلدی امیر المومنین به حضرت مجتبیٰ علیه السلام می‌گوید حسن جان، در بیست و چهار ساعت یک شبانه روز، حداکثر پنجاه تا آیه قرآن بخوان که همیشه با قرآن باشی، همیشه نگاهت روی قرآن باشد، حداقل هم حسن جان بیست آیه بخوان، نهایتاً ده آیه بخوان، که این چشمت بیست و چهار ساعته با قرآن سروکار داشته باشد، آنهایی هم که سواد ندارند دو تا کار می‌توانند بکنند وقتی یک جا قرآن می‌خوانند یا رادیو و تلویزیون قرآن می‌خواند خوب گوش بدهند و دنبال آن قاری بخوانند، اگر نه قرآن را باز کنند وضو بگیرند از سر صفحه آیه به آیه قرآن را نگاه بکنند تا آخر صفحه خدا بهشان ثواب می‌دهد با اینکه بلد نیستند بخوانند اما بلدند که عمل بکنند به قرآن، بی‌سواد می‌آید نماز بخواند، بی‌سواد که می‌آید پای منبر، بی‌سواد که روزه می‌گیرد خانم بی‌سوادی که حجاب را رعایت می‌کند این

هدایت قرآن

دارد به قرآن عمل می‌کند، «فَأَقْرُؤْ مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ» این مقداری که برایتان امکان دارد قرآن بخوانید یک دوستی داشتیم من این طلبه بود خیلی وقت است ندیدمش، ده سال پیش از انقلاب می‌دیدمش، از سال پنجاه یک کار خوبی که داشت یک قرآن در بدنش بود وقتی این در قطار می‌نشست در هواپیما در اتوبوس، اصلاً وقتش را حرام نمی‌کرد، چون زیاد رفت و آمد به شهرها داشت بیشتر هم با اتوبوس می‌رفت همین صندلی را که می‌نشست قرآن را درمی‌آورد مشغول قرآن خواندن می‌شد. خیلی برکت دارد اتصال به قرآن.

الان قرآن‌های خوبی چاپ شده، آدم قرآن در جیبش باشد خواندنی است بخواند نگاه کردنی است نگاه بکند، نور می‌آورد برای انسان، بعد پروردگار می‌فرماید ﴿عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرَضٌ﴾^۱، من که به شما مردم و بندگانم می‌گویم قرآن بخوانید «عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرَضٌ» می‌دانم بعضی‌هایتان در بستر بیماری افتادید، همتان که همیشه سرپا نیستید یا سرما خوردید، یا مشکل معده دارید، یا مشکل کلیه دارید، یا مشکل ضعف بدن دارید، می‌دانم که در بستر افتادید، و می‌دانم یک عده‌ای از شما ﴿وَأَخْرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ﴾^۲ از وطنتان رفتید مسافرت یا برای خرید یا برای فروش، یا برای رفع ملالت و خستگی، یک عده‌ای هم جنگ هست و در جبهه جنگ هستید ﴿وَأَخْرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾^۳ آنهایی که مریض هستند، آنهایی که در سفر کاسبی هستند، آنهایی که در جبهه هستند «فَأَقْرُؤْ مَا تيسَّرَ مِنْهُ»، در این سه جا هم تا جایی که برایتان ممکن است قرآن بخوانید.

شفای بیماری در پرتو تلاوت قرآن و یاد خدا

همینطوری که افتادی در رختخواب بیماری یک قرآنی که دستت را خسته نکند، روی سینه‌ات نگه دار دو صفحه‌اش را بخوان، تجربه هم شده بیماری که اهل قرآن است در

۱. مزمل: ۲۰.

۲. مزمل: ۲۰.

۳. مزمل: ۲۰.



بیماری که قرآن می‌خواند قرآن علاجش را سرعت می‌دهد، این دارد قرآن می‌خواند وصل به کلام الله است، وصل به علم خداست، وصل به منبع هستی است از طریق قرآن این علاجش را سریع می‌کند، این را در یک سایت طبی یک دکتر مسلمان از یک کشور معروفی نوشته بود من دکتر بیمارستان هستم، مریض‌هایی که می‌آیند و باید من ویزیت‌شان کنم گاهی چهار تا، پنج تا، می‌آیند من معاینه‌شان می‌کنم می‌بینم هر پنج تا یک جور مریضی دارند، یک جور اینها را در پنج تا اتاق می‌خوابانند می‌گویند این دیگر برایم ثابت شده است از این پنج تا شش تا که مریضی‌شان مثل همدیگر است فرق نمی‌کند می‌بینم سه تایشان ده روزه خوب شدند و مرخص می‌شوند، دوتایشان پانزده روز است هنوز روی تخت هستند تازه می‌خواهند خوب بشوند، می‌گویند اول‌ها من خیلی تعجب می‌کردم که خب همه بدن‌های انسان‌ها که یک خلقت دارد، بعد این شش تا هفت تا که آمدند بیمارستان همه بیماری‌شان یک جور بوده چرا بعضی‌هایشان یک هفته و ده روز خوب شدند بعضی‌هایشان پانزده، هفده، بیست روز است هنوز کاملاً سالم نشدند گفت من نمی‌فهمیدم همه را هم یک جور دوا می‌دادیم و یک جور آمپول می‌زدیم و یک جور غذا می‌دادیم پی‌جویی کردم گفتم این دفعه اگر چهار تا، سه تا شش تا بیمار آمدند که بیماری‌هایشان یکی بود من مرتب به اتاق سر می‌کشم ببینم اینها چه کار می‌کنند، گفت کم کم برای ثابت شد دیدم بعضی از این بیمارها روی تختشان یا دارند ذکر می‌گویند، یا دارند قرآن می‌خوانند، یا دارند دعا می‌خوانند، یا دارند مناجات با خدا می‌کنند، اما آنهایی که عین همین‌ها بیمارند به آنها سر می‌کشیدم می‌دیدم نه نماز می‌خوانند نه ذکر می‌گویند نه اهل قرآنند برایم ثابت شد دیندارانی که مریض می‌شوند زودتر از بی‌دین‌ها خوب می‌شوند، اثر دارد.

دو روایت در باب اهمیت تلاوت قرآن

یک روایتی مرحوم کلینی در جلد دوم عربی اصول کافی نقل می‌کنند، که حالا کافی که ترجمه شده بعضی‌هایش چهار جلدی چاپ شده بعضی‌هایش شش جلدی چاپ شده، در ترجمه‌های چهار جلدی می‌شود جلد چهارم، در ترجمه‌های شش جلدی یا پنجم است یا

هدایت قرآن

ششم است، امام چهارم علیه السلام می فرماید^۱ اگر این اتفاق بیفتد که نمی افتد ولی اگر این اتفاق بیفتد تمام مردم کره زمین از دنیا بروند، در قاره آسیا، آمریکا، اروپا، آفریقا، اقیانوسیه یک نفر نماند، خداوند اگر اراده کند کل مردم روی زمین از دنیا بروند من تنها روی کره زمین بمانم، تک و تنها، کسی غیر از من نباشد، من یک ذره با بودن قرآن و ارتباط با قرآن هراس و ترس برایم نمی ماند، چون می بینم با قرآن تنها نیستم وقتی با قرآن هستم با خدا هستم، با انبیا هستم، با ائمه و اولیا هستم، با صدیقین و شهدا هستم، کل کره زمین هم برای من مسجد است هیچ نگرانی به من دست نمی دهد.

حضرت سید الشهداء شب عاشورا فرمودند «فَهُوَ يَعْلَمُ أَنِّي كُنْتُ قَدْ أَحْبَبْتُ تِلَاوَةَ كِتَابِهِ»^۲، خداوند می داند که من عاشق تلاوت قرآن هستم، «أَحْبَبْتُ تِلَاوَةَ كِتَابِهِ» یعنی دلم با قرآن شاد است، با قرآن سرحال هستم، قرآن را دوست دارم، خواندن قرآن را دوست دارم، عاشق خواندن قرآن هستم، خب از سه کاری که پیغمبر تا شروع غیبت امام دوازدهم خودشان و ائمه طاهرین علیهم السلام داشتند، یاد دادن روخوانی قرآن بود، یکی از بچه های ابی عبدالله علیه السلام نه زین العابدین علیه السلام یکی دیگرشان حالا من نمی دانم در روایت هم اسم نبرده، این رو بردند مدرسه، وقتی از مدرسه برگشت امام حسین علیه السلام صدایش کرد فرمود عزیز دلم امروز درس بود؟ عرض کرد بله بابا هفت هشت سالش بود بچه، فرمودند اولین درسی که بهتان دادند چی بود؟ بچه سوره حمد را خواند، قرآن هفت تا آیه، امام حسین فرمود همین الان بگوئید معلمش بیاید خانه ما، یکی از خدمتکارها رفت در خانه معلم گفت معلم امام حسین می خواهد تو را، معلم آمد هزار دینار پول بهش داد به حضرت گفتند برای یک روز درس چرا هزار دینار پول دادی، حضرت فرمود آنی که او به بچه من داده عطا است، آنی که من به معلم

۱. کافی، ج ۲، ص ۶۰۲، «دار الکتب الإسلامية: قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام لَوْ مَاتَ مَنْ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ لَمَا اسْتَوْحِشْتُ بَعْدَ أَنْ يَكُونَ الْقُرْآنُ مَعِي».

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۴، ص ۳۹۲: «فَهُوَ يَعْلَمُ أَنِّي كُنْتُ قَدْ أَحْبَبْتُ الصَّلَاةَ لَهُ وَ تِلَاوَةَ كِتَابِهِ وَ كَثْرَةَ الدُّعَاءِ وَ الْإِسْتِغْفَارِ».



دادم تقدیمی و اندک و کوچک است، معلم به بچه من قرآن یاد داده، معلم بچه من را به «الله و رحمن و رحیم»، به «الحمد لله رب العالمین»، به «مالک الیوم الدین» روز قیامت، به «ایاک نعبد و ایاک نستعین»، به «اهدنا الصراط المستقیم» راه خدا وصل کرده نمی‌ارزد هزار دینار بهش بدهم؟

یعنی امام می‌فرمایند اینقدر قرائت قرآن یادگرفتنش، یاد دادنش، خواندنش، ارزش دارد پدرها در این مملکت خیلی وقت‌ها می‌روند مدرسه معلم ریاضی بچه را تشویق می‌کنند معلم فیزیک را تشویق می‌کنند، هدیه برای دبیر شیمی می‌برند، محصل‌های رده اول را می‌آورند جایزه بهشان می‌دهند که این ریاضی‌اش بیست شده این فیزیکش بیست شده، این در شیمی خیلی رده‌اش بالاست ما نشنیدیم تا حالا دبیرستانی، دانشگاهی بیاید یک جایزه خوب به یک پسری دختر بدهد بگوید این در این دبیرستان در قرآن رده اول شده، آنها که نمی‌کنند این کار را شما بچه‌هایتان را تشویق کنید، همه ما هم که پول حسابی نداریم بچه‌مان از ما توقع بالا که ندارد، هر خانواده‌ای به اندازه وسع‌شان جایزه دینی به بچه‌هایشان بدهند کاری که امام حسین با معلم قرآن بچه‌اش داشت.

یک روزی من پسر هشت نه سالش بود با من بود رفته بودم مهمانی، آن آقای که صاحب کارخانه پلار بود همین بخاری، این در آن مهمانی بود، برگشت به بچه من گفت که اسمت چیست؟ گفت، گفت چند سالت است؟ نه سالم، کلاس چندی؟ سوم، گفت قرآن بلد هستی؟ صاحب کارخانه، گفت بله بلد هستم گفت یک سوره قرآن بخوان برایم بچه هم شروع کرد خیلی روان یک سوره قرآن خواند، همین یک سوره فکر کنم سوره قدر را خواند درست هم خواند، این صاحب کارخانه وقتی دید بچه من سوره قدر را خواند، از مهمانی بلند شد و رفت، بیست دقیقه دیگر برگشت دو تا پشتی فرش باف خریده بود گذاشته بود در ماشینش آورد داد به بچه من، گفت انشالله بزرگ شوی باز هم قرآن بخوانی بینمت جایزه حسابی بهت می‌دهم، این بچه دیگر وصل به قرآن شد الان که حالا خودش مدرس بحث‌های بالای حوزه علمیه قم است، ولی یک تشویق که به ذهن من هم نرسیده بود که حالا در خانه

هدایت قرآن

برای من قرآن خوانده بود مثلاً بیست و پنج سال پیش که بچه بود فکر کنید من یک ده تومانی بهش دادم البته بعداً در دینداری، در نمازش، در منبرش جایزه‌های خیلی خوبی بهش دادم تشویق موتور حرکت است برای بچه‌ها، الان گاهی جوان‌ها می‌آیند پای منبر من، می‌گویند که آقا پدر ما به ما محبتی ندارد، راه به ما نمی‌دهد، با ما حرف نمی‌زند، این مشکل‌ساز شده برای جوان.

ب) آموزش معانی قرآن

کار دوم پیغمبر و ائمه در آن سه قرنی که بین مردم بودند خیلی کار عظیمی است، یاد دادن معانی قرآن به مردم، حالا غیر از شیعه که نمی‌آمدند پیش ائمه ما، همین شیعیانی که می‌آمدند، با همین زانو زدن کنار ائمه علیهم‌السلام چه چهره‌های برجسته‌ای از معلمی ائمه علیهم‌السلام به وجود آمده چه چهره‌های برجسته‌ای.

آدم شرح حال اصحاب ائمه علیهم‌السلام را که می‌خواند از امیر المومنین تا امام عسکری علیه‌السلام لذت می‌برد از این انسان‌ها، اینها همه اهل قرآن بودند، هم خوب قرآن می‌خواندند هم خوب قرآن را از ائمه علیهم‌السلام یاد گرفته بودند می‌فهمیدند خیلی خوب می‌فهمیدند.

اهل قرآن از محسنین هستند

یک کسی یک روز آمد پیش ابوذر این می‌خواست یک جوری از زبان ابوذر بکشد که خدا به آدم‌های بد به آدم‌های ناجور، به آدم‌هایی که آلوده به گناهان هستند کاری ندارد، می‌بخشد. سوال اول، سوال دوم، سوال سوم و چهارم دید نه، در این زمینه آبی از ابوذر گرم نمی‌شود، هی ابوذر این بدکارها را می‌پیچاند در جاده جهنم از کوره در رفت، به ابوذر گفت که «فَأَيْنَ رَحْمَةُ اللَّهِ؟» پس رحمت خدا چه می‌شود؟ آدم آگاه به قرآن ابوذر گفت که بزرگوار خود پروردگار در قرآنش آدرس رحمتش را داده است، که رحمت من کجاست، این که می‌گویی پس رحمت خدا چی می‌شود خب قرآن را باز کن آدرس رحمت خدا را ببین که رحمت کجا می‌رود، کجا قرار می‌گیرد. بعد برایش خواند گفت پروردگار خودش در قرآن فرموده ﴿إِنَّ



رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ^۱، بله من ارحم الراحمین هستم ولی برای نیکوکاران، برای خوبان، برای مردم مومن، فکر می‌کنی چون من ارحم الراحمین هستم روز قیامت همان ساعت اول به شمر بگویم من خدای ارحم الراحمین هستم تو هم برو در بهشت، یا به فرعون بگوید من ارحم الراحمین هستم تو هم برو در بهشت، نه گفت آدرس رحمت خدا روشن است پروردگار در قرآن بیان کرده.

امام صادق علیه السلام نشسته بودند مجلس پر بود یک پیرمردی با عصا وارد شد تا چشمش به امام ششم افتاد شروع کرد بلند بلند گریه کردن جا هم نبود آمد همان جا دم کفش‌ها بنشیند امام صادق علیه السلام فرمود پیرمرد بیا بغل خودم بنشین، جا باز کردند پیرمرد آمد نشست، فرمودند چرا گریه می‌کنی؟ گفت یابن رسول الله استخوان‌هایم پوک شده، یک موی سیاه در صورت و سرم نمانده، چراغ عمرم دارد خاموش می‌شود، امروز و فردا من را می‌برند دفن می‌کنند روحم هم وارد عالم برزخ می‌شود، برای بعد از مرگم دارم گریه می‌کنم، فرمود با ما هستی؟ عرض کرد یابن رسول الله با همه وجودم با شما هستم، فرمود حرفهای ما را تا حالا عمل کردی؟ گفت به عمرم عمل کردم، فرمودند گریه کردنت بیهوده است، گریه نکن تو که بروی ما هم بعد از تو بیاییم آن عالم با هم هستیم، مومن، محسن، خوب، نیکوکار، با ماست.

بهترین نیکوکار کیست؟ آنی که قرآن می‌خواند و می‌فهمد و عمل می‌کند. در آن سه قرن پیغمبر و ائمه بسترسازی می‌کردند که مردم به قرآن عمل بکنند. به اجرا بگذارند کتاب خدا را.



جلسہ دوم

قرآن کتاب ہدایت

سخن درباره قرآن کریم بود، قرآنی که علت و سبب نزولش هدایت مردم است، ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۱ کلمه «هُدًى» از نظر ادبیات عرب مصدر است، به معنای این است که از اول این قرآن تا آخر قرآن تمام آیاتش هدایتگر است، راه را نشان می‌دهد، چاه را نشان می‌دهد، دوست را نشان می‌دهد، دشمن را نشان می‌دهد، تکلیف و مسئولیت و عمل و اخلاق را نشان می‌دهد، روش درست زندگی را نشان می‌دهد، همه اینها در لغت هدایت است. راهنمای فرستاده شده از جانب پروردگار مهربان عالم است، تکبر در برابر این راهنما به این معنا که قبول نکردنش گوش ندادن به آیاتش، عمل نکردن به حقایقش، سبب هلاکت است، سبب بدبختی است، باعث تیره‌روزی است، یک سخنرانی دارند امیرالمومنین علیه السلام در یک جمله این سخنرانی می‌فرمایند «مَنْ أَبْدَى صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ»، آنی که با همه وجودش در برابر حق سرکشی کند طغیان کند، غرور نشان بدهد، تکبر نشان بدهد، اهل هلاکت است، اهل نابودی است، حق که یکی از اسامی قرآن است خیلی به انسان یاری می‌دهد کمک می‌دهد، نیرو می‌دهد، تقویت می‌کند انسان را برای اینکه خیر دنیا و آخرت را به دست بیاورد. این معنای هدایت قرآن است.

۱. بقره: ۲.

۲. کافی (ط - دار الحديث)، ج ۱۵، ص ۱۷۲.



حضور پررنگ قرآن در روایات معصومین علیهم السلام

وجود مبارک «شیخ صدوق» که از کم نمونه‌ترین عالمان و شخصیت‌های دانش شیعه است، حدود سیصد جلد کتاب دارند، یکی از کتابهایشان که من فکر می‌کنم در زمان خودشان این کتاب را فقط برای علما نوشتند برای دانشمندان نوشتند، این کتاب را برای همه مردم، برای همه مردان، زنان، جوانان، خانواده‌ها نوشتند به نام «خصال»، یک روایت نابی را نقل می‌کنند که این روایت شش قسمت است، یک قسمتش درباره قرآن است، روایت هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است، که به خاطر ارزش فوق العاده روایت من پنج قسمت دیگرش را هم برایتان عرض می‌کنم، در راه که می‌آمدم چون این روایت را جدید یادداشت کرده بودم داشتم مرور میکردم یک چیزی به ذهنم آمد که در مقدمه این روایت بگویم.

یک جمله‌ای که چند سالی است ما می‌شنویم، قبلاً نبود، تحت عنوان سبد کالا، خیرینی که کمک می‌کنند به ایتام، به فقیران، به مشکل‌داران، این در زبانشان است، سبد کالا، اینها می‌گویند که ما این سبد کالا را که تامین می‌کنیم اگر چیزی را از این سبد کالا حذف می‌کنیم این جنس ضروری را لازم را، که برای خانواده‌ها واجب است نباید حذف کنیم، در بسیاری از روایات ما اگر حقایقی را می‌بینیم معارفی را می‌بینیم، اگر چیزی را نگفته باشند ولی مسئله قرآن در آن مطرح است، یعنی از سبد کالای روایات که سبد کالای معنوی است اغلب قرآن مجید را پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين علیهم السلام مطرح کردند.

غیر از این روایتی که صدوق نقل می‌کند دیگران یک روایتی را نقل کردند که آن روایت هم شش تا مسئله را ارائه می‌کند یک از آنها قرآن مجید است، گاهی هم پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام روایت دارند حدود یک صفحه مثل آن روایت مهمی که کتاب شریف «کافی» جلد دوم از مقدار نقل می‌کند درباره قرآن و اهل سنت هم عین همین متن یک صفحه‌ای را نقل می‌کنند از امیر المومنین علیه السلام. خیلی جالب است که ما متن روایت را از مقدار نقل کردیم و آنها متن روایت را از امیر المومنین، همه حدیث درباره قرآن است که در ضمن روزهای آینده اگر زنده باشم توفیق داشته باشم یک جلسه را اختصاص می‌دهم به نصف آن روایت که خیلی روایت مهمی است هم از روایات ناب ماست، هم از گوهرهای گرانبهایی که دست آنها



افتاده و در کتابهایشان نقل کردند اینها سبد کالای معنوی قرآن و پیغمبر و ائمه طاهرین است که به ما ندارها می‌بخشند، هزار و پانصد سال است. به پدران ما، به مادران ما، به گذشتگان ما، به مردان مسلمان زنان مسلمان، جوان‌های مسلمان، بخشیدند.

لزوم رجوع مستمر به عالم ربانی برای کسب معارف دینی

عمق مطلب را اگر بخواهید بدانید مجانی بهشت را در دامن ما گذاشتند، و اصرار هم دارند به اینکه جهنم را از ما دور بکنند، ولی حالا بعضی از مردان و زنان بهشت را قبول نمی‌کنند، جهنم را قبول می‌کنند، شما بهشت را قبول کردید جهنم را قبول نکردید، ما که طرف خدا داریم حرکت می‌کنیم، ما که مسجد می‌آئیم ما که زندگیمان را با یک عالم ربانی هماهنگ می‌کنیم، به قول امروزی‌ها می‌رویم وضعمان و اخلاقمان و درآمدمان و کسب‌مان را پیش یک عالم ربانی چک می‌کنیم. حرف می‌زنیم با او که به ما بگوید کجا کم داریم، کجا نداریم، کجا بد داریم، کجا خوب داریم، کاری که حضرت عبدالعظیم حسنی انجام دادند، یک روز آمدند پیش حضرت هادی علیه السلام عرض کردند یا بن رسول الله من می‌خواهم دینم و وضعم را به شما عرضه کنم ببینید من در چه حالی هستم، که این کار را همه ما هم کم و بیش انجام دادیم اما به صورت مسئله پرسیدن یا به صورت سالی یک بار حساب مالی را به عالم ربانی دادن که مدرک خمس هم روایت نیست قرآن سوره انفال است. اما این کم است که فقط گاهی در مسئله که گیر می‌کنیم نمی‌دانیم درست است، نادرست است، حلال است، حرام است، مراجعه می‌کنیم یا سالی یک بار برای پرداخت حقوق مالی شرعی، ما بیشتر باید با عالم ربانی پیوند بخوریم خیلی سودمند است. من از نوجوانی شاید حالا اینجور که یادم است از کلاس سوم ابتدایی یعنی نه سالم بود اصلاً دنبال عالمان دین می‌دویدم حالا یا پای منبرشان، یا کنار محرابشان، یا سرخود بدون اینکه وقت بگیرم اجازه بگیرم نمی‌دانستم بلد نبودم می‌رفتم در خانه‌شان، هیچکدام هم من را رد نکردند بگویند آقا برو وقت بگیر بعد بیا، آقا ما وقت نداریم، خب این اخلاق عالم ربانی است، خیلی از این رفت و آمدهایم، برخوردهایم، حرف زدن‌هایم، خانه عالمان رفتن بهره بردم، و خود آنها هم الان دارند بهره می‌برند، خود آنها هم که من را راه دادند و با من حرف

هدایت قرآن

زدند و من را تشویق کردند و ترغیب داشتند و بارک الله گفتند و دعا کردند خب همانها مستجاب شد باعث شد که من شوق به طلبگی پیدا کنم و درس بخوانم حسابی، شوق به منبر پیدا کنم شوق به نوشتن پیدا کنم، خب همه آنها از این آثار دارند بهره می‌برند.

قرآن می‌فرماید «وَنُكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ»^۱، انسان مومن هر چی که در دنیا انجام می‌دهد ما می‌نویسیم، که قیامت با او حساب کنیم، و بعد از مردنش اگر اثری از او باقی بماند آن هم می‌نویسیم، چه اثری بالاتر از این که افراد عالم بیایند یکی را تربیت بکنند، تشویق بکنند، ترغیب کنند که به درد دین بخورد، به درد جامعه بخورد، به درد اسلام بخورد، آن هم از خودش یک یادگارهای مهمی بگذارد. این یک حقیقتی است که در قرآن کریم و در روایات مطرح است راهنمایی کردن کسی به خیر، به دین، به هدایت، ثوابش مانند راهنمایی کردن تمام انسان‌هایی است که تا قیامت خدا خلق می‌کند این «وَنُكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ».

شهرهای ما هم خالی از عالم ربانی نیست، عالم ربانی را هم خدا بهتان می‌شناساند، محبتش را در دلتان می‌اندازد «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ اللَّهُ رُزُقًا»^۲ خدا محبت آنها را بر دل مردم می‌ریزد، مردم دوستشان دارند، مراجعه بهشان دارند، تکیه‌گاه دینشان هستند، این را غنیمت بدانیم این یک فرصت الهی است که در محل ما در شهر ما، و در مراکز زندگی ما خداوند متعال عالم ربانی قرار داده است.

صحبت خداوند با بندگان نشانه لطف و رحمت خداوندی است

خب روایت پیغمبر این سبد کالای معنوی که مجانی به ما محبت کردند، از شما سوال می‌کنم بر خدا واجب بوده با ما حرف بزند؟ نه، چون خدا نیازی به ما نداشته، احتیاجی به ما نداشته، از باب لطف و محبت و احسان کرمش آمده به وسیله قرآن با ما حرف زده، فقط. کریم است آقاست محب بندگان است که با بنده‌اش حرف می‌زند و گرنه چه نیازی به ما دارد که با ما

۱. یس: ۱۲.

۲. مریم: ۹۶.

حرف بزند ما کی هستییم؟ «یا مُبْتَدِنًا بِالنَّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا»^۱، ما مستحق نبودیم که پروردگار عالم این همه به ما لطف بکند می توانست ما را خلق نکند، ما را خلق کرده نیازی هم به خلق ما نداشته، «من نکردم خلق تا سودی کنم» خب برای چی ما را آفرید؟ «بلکه تا بر بندگان جودی کنم» من می خواستم یک مشت خاک مرده را تبدیل به انسان زنده کنم تا آخر عمرش دریاوار به او جود و کرامت کنم، در حالی که نیازی هم به ما نداشت.

حالا این سبب کالای معنوی پیغمبر را ببینیم چیست، چقدر عالی است «سِتُّ مِنَ الْمُرُوَّةِ»^۲، شش مسئله است که مربوط به جوانمردی است، مربوط به مردانگی است مربوط به آقایی انسان است یعنی آنی که جوانمرد است، آنی که آقا است، آنی که با شخصیت است، این افق طلوع شش تا حقیقت است، خب حالا من بخوانم ببینم ما افق این شش تا نور هستییم یا نه؟ نیستیم. البته نمی توانم بگویم نیستیم ماهستیم اما ببینم افق طلوع همش هستییم یا دو تا، یا چهار تا، یا یکیش.

حالا اگر خوانده شد اینجا از قول امام صادق علیه السلام عرض می کنم اگر خوانده شد، شما حس کردید افق طلوع این شش حقیقت هستیید امام صادق علیه السلام می فرماید «فالیحمد لله» حتما سپاسگزار خدا باشید، که خیلی لطف کرد در حقان، آمادگی بهتان داده، زمینه بهتان داده که دنبال این شش حقیقت بروید علاقه داده، رغبت و محبت داده، عشق داده خب همش برای خداست، اگر خدا به ما توجه نمی کرد یعنی اگر ما لیاقت نشان نمی دادیم برای جلب توجه اش کاملا دست خالی می ماندیم، حالا یک لیاقتی نشان دادیم پروردگار هم دیده ما لایق و شایسته هستییم کرم کرده، حالا ببینیم ما به اندازه هر شش تا خصلت لیاقت نشان دادیم یا به اندازه چهار تا، یا به اندازه سه تا، امام صادق علیه السلام می فرماید اگر همه اینها در شما هست البته در ضمن یک روایت دیگر و مسائل دیگر می فرماید خدا را سپاسگزاری کنید، اگر نیست نگران نباشید تا نمردید بدوید، و این شش واقعیت را و این شش خصلت را به دست بیاورید. و آن هم

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۸۴، ص ۸۱.

۲. الخصال، ج ۱، ص ۳۲۴: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: سِتُّ مِنَ الْمُرُوَّةِ ثَلَاثٌ مِنْهَا فِي الْحَضَرِ وَ ثَلَاثٌ مِنْهَا فِي السَّفَرِ فَأَمَّا الَّتِي فِي الْحَضَرِ فَبِلَاوَةِ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عِمَارَةِ مَسَاجِدِ اللَّهِ وَ اتِّخَاذِ الْإِخْوَانَ فِي اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمَّا الَّتِي فِي السَّفَرِ فَبَدَلُ الزَّادِ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ وَ الْمِرَاحُ فِي غَيْرِ الْمَعَاصِي».

بدانید که دنبال اینها رفتن از جوانمردی است، بعد حضرت می‌فرماید «ثَلَاثٌ مِنْهَا فِي الْحَضَرِ وَ ثَلَاثٌ مِنْهَا فِي السَّفَرِ»، سه تا از این حقیقت مربوط به ایامی است که در شهرتان هستید و در وطنتان هستید و پیش زن و بچه‌تان هستید و وقت دارید و آرامش دارید و فرصت دارید و می‌توانی و سه تای دیگر هم مربوط به زمانی است که در سفر هستید.

تلاوت قرآن ترکیبی است از سه مرحله

و اما آنی که مربوط به حضر است آنی که مربوط به شهرتان است، به خانه و زندگیتان است که فرصتش هم دارید، تلاوت قرآن است. «فَتِلَاوَةٌ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ»، چرا نفرمودند قرائت؟ قرائت یک کار از تلاوت است، تلاوت ترکیب است مرکب است، دارای سه مرحله است.

الف) مرحله اول قرائت آیات

ب) مرحله دوم فهم آیات

ج) مرحله سوم عمل به آیات

من بعد از نماز صبح در مسجد در خانه، حداقل چنانکه دیروز شنیدید از قول امیر المومنین ده تا بیست تا آیه بخوانم بیشتر بخوانم ثواب بیشتری بردم، آن قرآن هم با من باشد، از خانه که درمی‌آیم با تاکسی می‌روم، با اتوبوس می‌روم با قطار می‌روم، از اینجا تا تهران می‌روم و قتم را نکشم، قرآن مجید را از جیبم در بیاورم تا برسم به مقصد بخوانم، این یک مرحله تلاوت است و مرحله دوم فهم قرآن است، که زمان ما علما زحمت زیادی کشیدند ترجمه‌های خوبی برای قرآن فراهم آوردند، حالا بعضی از ترجمه‌های قدیم خیلی خوانا نبود، مفهوم نبود، سنگین بود، انشاء خوبی نداشت، و به اصطلاح طلبه‌ها اسم و خبر قاطی بود آدم ممکن بود یک خرده معنی عربی آیه را خودش بفهمد آن فارسی را نمی‌فهمد، آن ترجمه‌ها دیگر نیست و چاپ هم نمی‌کنند اما الان یک ترجمه‌های زیبا و روان و عالمانه و محققانه و صحیح و درست و قابل فهم برای قرآن فراهم کردند حتی قرآن‌های جیبی را هم با ترجمه چاپ کردند با خط درشت.

آدم وقتش را در وطنش یک مقداری را بگذارد برای خواندن قرآن، علاوه بر اینکه زن و بچه را هم آدم تشویق بکند روزی دو تا آیه، پنج تا آیه چون اول کار حوصله ندارند، یک وقت به زن و بچه فشار نیاورید روزی دو جزء قرآن بخوان این فراری می‌شود دو تا آیه بگویید بخوان،



پنج تا آیه بخوان ولی بگذارید صدای آیه از زبانتان به عقل و قلبتان منعکس شود و صدای قرآن هم در خانه به گوش زن و بچه‌تان بخورد. و آنها هم خودشان قرآن بخوانند.

عمل به قرآن ضامن سلامت جامعه است

بعد از عبور از دو مرحله نوبت عمل به آیات است، وقتی قرآن به خانم‌ها می‌گوید «حجاب»، هم با لفظ «حجاب» می‌گوید هم با لفظ بالاتر از حجاب می‌گوید «جَلْبَاب»، که جمعش می‌شود «جَلَابِيب» من حالا چرا برایتان جلباب را معنی بکنم؟ شما اگر رفتید اربعین کربلا از یک عرب حسابی که ایرانی نباشد، عرب باشد، عرب بی‌سواد هم باشد نه باسواد، نه آخوند، نه حوزوی سوال بکنید جلباب در زبان شما عرب‌ها یعنی چی؟ جواب می‌دهد یعنی شَمَدی که از روی کله را تا روی پا را وقتی می‌خواهیم می‌پوشاند، این حرف خدا در قرآن است. ﴿يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ﴾^۱ به خانم‌ها بگو که پوشش‌تان پوشش جلبابی باشد، یعنی حجاب قرآن، نه این حجابی که اسم قلبی رویش گذاشتند حجاب اسلامی ماتو و روسری که اوایل وقتی حجاب اسلامی را آوردند در جامعه ماتوها بلند بود روسری‌ها هم تقریباً تا نزدیک پیشانی بود، الان ماتوها آب رفته نزدیک زانو است روسری‌ها هم نزدیک آن نقطه تاسی کله زنان است، آن وسط کله زنها یک تاسی دارد، ، جلباب فرموده قرآن، یعنی سرتاسری، یعنی زن باید به گونه‌ای حجاب داشته باشد که حجم بدنش را هیچ کس تشخیص ندهد، خب اگر حجاب این بود جامعه دیگر این همه فساد نداشت، این همه روابط نامشروع نداشت، این همه دختربازی و زن‌بازی نداشت، این همه زنا نداشت، ریختند بیرون خودشان را نشان دادند مردها و جوان‌ها هم خواستند زمینه زنا و روابط نامشروع فراهم شد در این پنج شش ماهه در هر شهری هر قاضی و رئیس دادگستری آمد پای منبر من یک حرف مشترک داشتند از جنوب ایران تا شمال، شرق و غرب، همه جا من منبر می‌روم می‌گفتند امان از بالا رفتن آمار طلاق، یک محضری دو سه روز پیش به من گفت، گفت نمی‌گذارند محرم و صفر تمام بشود می‌گفت من روزی دو تا، سه تا، چهار تا ثبت طلاق

۱. احزاب: ۵۹: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ وَتَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا رَحِيمًا﴾

هدایت قرآن

دارم، در همین ایام عاشورا و محرم و صفر، اصلاً وحشتناک است، بهش گفتم این همه ثبت طلاق داری در محرم در ماه صفر چهار تا پنج تا ثبت طلاق علتش هم می‌دانی؟ گفت بله علتش این است که همه راحت می‌توانند هر زنی را ببینند، هر دختری را ببینند، زنها راحت می‌توانند هر مردی را ببینند، با هر مردی حرف بزنند، علت طلاق است.

علتی دیگر ندارد چه علتی دارد؟ گفتم بیشتر طلاق‌ها در همین ما فقیرها و ندارها و معمولی‌هاست؟ گفت نه بیشترش در پولدارها و ثروتمندااست، فساد علت طلاق است و هنوز هم کسی نیامده متولی حجاب بشود و نیامده بین تمام مردم و نهادهای ایجاد هماهنگی بکند این خطر را از سر ملت ایران بردارد، هی سکوت، سکوت، سکوت، کار نکردن، تا کار به اینجا رسیده ما دو سوم جاده بی‌دینی را رفتیم یک سوم دیگرش مانده، آن هم ماها بمیریم نسل بعدی بی‌دین بی‌دین است. بر اثر همین بی‌حجابی.

وگرنه همه مردم که ربا گیرشان نمی‌آید که کل مردم بیایند رباخور بشوند. همه مردم که اهل شهوت حرام جنسی نیستند، ولی این مسئله دیدن زنان و دختران از طریق فیلم‌ها، سریال‌ها، خیابان‌ها، پارک‌ها، هواپیما اتوبوس، سواری، قطار گیر همه می‌آید، یعنی زن قیمت خودش را کشانده زیر صفر، البته بی‌حجاب‌ها را می‌گوییم بدحجاب‌ها را می‌گوییم نه زنان باتقوای پاکدامن که مورد محبت پروردگارانند، آن زنها قیمت انسانی و الهی خودشان را شکستند خود را قیمتشان را آوردند به میزان شهوت حرام جوانان، آن مقدار قیمت روی خودشان گذاشتند خب عمل به قرآن.

شش خصلت است که از جوانمردی است، سه مورد مربوط به وطن یا حضر است، سه مورد هم مربوط به سفر است، «فَأَمَّا الَّتِي فِي الْحَضَرِ فَبِلَاوَةِ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ عِمَارَةِ مَسَاجِدِ اللَّهِ»، برای عمارت که همه پول ندارند بیایند یک شبستان بسازند، پول ندارند بیایند یک وضوخانه برای مسجد بسازند، پول ندارند بیایند یک قسمت زنانه به مسجد اضافه کنند، این عمارتی که پیغمبر می‌گوید همانی است که در یک روایت دیگرشان است «عمارة من الهدى»، یعنی آنهایی که در شهرند، در محل هستند، در وطن هستند، مسجدهای خدا را آباد کنند به چی؟ به رفتنشان به مسجد، به شرکتشان در نماز جماعت، به نشستن‌شان پای منبرهای خوب، یعنی باید مردم حوصله گوش دادن منبرهای خوب را داشته باشند. نه اینکه سلام آقا تمام شد دو سوم مردم انگار مثل گوسفندی که گرگ دنبالش کرده فرار بکنند، کجا می‌روند؟



اگر بپرسید شماها دارید در می‌روید کجا می‌روید؟ دو تا جواب که بیشتر مردم می‌دهند یکی اینکه می‌گویند می‌رویم در مغازه، یکی اینکه می‌گویند تلویزیون الان فوتبال و سریال دارد دیر می‌شود، خب بشین آقا ده دقیقه حلال و حرام خدا را گوش بده، معارف الهیه را گوش بده، حقایق دینی را گوش بده، خود این ده دقیقه ممکن است یک تغییر سنگینی در زندگی‌ات ایجاد بکند، پس دومی شد «عِمَارَةُ مَسَاجِدِ اللَّهِ».

اما سومی «وَ اتَّخَذُوا الْإِخْوَانَ فِي اللَّهِ عِزًّا وَجَلَّ» اینک به خاطر خدا بگردند رفیق زیاد بکنند به خاطر خدا، آخه یک عده‌ای می‌گردند رفیق زیاد می‌کنند جیب رفیق‌هایشان را ببرند، رفیق پیدا بکنند تا وقت لازم کلاه سرشان بگذارند، «اتَّخَذُوا الْإِخْوَانَ فِي اللَّهِ»، کار سوم جوانمردانه این است که با زبانت، با اخلاقت، با رفتارت، با نرمی، برای خدا رفیق پیدا کنی. برای خدا یعنی رفیقی که هم تو از او منفعت دنیا و آخرت نصیب بشود، و هم تو به او نفع دنیا و آخرت برسانی.

اما آن سه تایی که مربوط به سفر است الان یک عده‌ای می‌خواهند بروند کربلا بسیار هم عالی، پیغمبر می‌فرماید همه که جیب‌هایشان پر نیست همه که به اندازه دلار نتوانستند بخرند، حالا که با افراد مومن همسفر می‌شوی «فَبَدَّلْ الزَّادِ»، آنی که اضافه داری به رفیقت هم ببخش نه اینکه قرض بهش بدهی، «فَبَدَّلْ الزَّادِ»، ده دوازده سال پیش من در مسجد الحرام نشسته بودم روبروی کعبه لباس هم نداشتم یک پیراهن عربی داشتم، دیدم یکی آمد بغل دستم نشست، سلام کرد و خیلی احترام کرد و بعد برخوردش به گونه‌ای بود که به نظرم آمد این با من کار دارد، گفتم فرمایشی دارید؟ گفت یک دانه عرض دارم، گفتم بفرمایید، در مسجد الحرام، هزار دلار از جیبش درآورد گفت این را از من قبول کنید، گفتم چه کارش کنم؟ گفت من هیچ مورد مصرفی برایش تعیین نمی‌کنم این نه خمس است، نه سهم است، نه زکات است، نه صدقه است، پیغمبر سفارش کرده در مسافرت از زادی که داری به دوستت ببخش من شما را دوست دارم گفتم آخه من نیاز ندارم، گفت من هم می‌دانم نیاز نداری بگذار من به این روایت عمل کنم گفتم خب ببر به یک حاجی دیگر بده پیرس بین برای زن و بچه‌اش پول کم نیاورده برای سوغاتی، گفت آنجا را هم می‌روم می‌پیرسم و می‌دهم شما اینقدر من را



هدایت قرآن

اذیت نکن و قبول کن، گفتم خب بده به من! «بَدَلُ الزَّادِ»، اصلا یک عده‌ای اصرار دارند به حرفهای پیغمبر عمل کنند، این خیلی اخلاق خوبی است این یک مورد در سفر. مورد دوم «و حُسْنُ الْخُلُقِ»، از اولی که از تهران رفتید بیرون تا برگشتید با همسفری‌ها خوش اخلاقی کنید، نرم باشید، با محبت باشید، با عاطفه باشید، مهربان باشید، سلام و علیک گرمی داشته باشید، سوم که آخرین حرف پیغمبر در این روایت بسیار عالی است. مورد سوم «و الْمِزَاحُ فِي غَيْرِ الْمَعَاصِي»، با رفیق‌های شوخی و بگو و بخند کن بخندان، اما در غیر از معصیت خدا، شیرین باش با رفیق‌های اهل مزاح و شوخی باش، پیغمبر اکرم در مسجد پای راستشان را دراز کردند به مردمی که نزدیک بودند فرمودند پای من شکل چیست؟ یکی گفت شکل طاووس است، یکی گفت پایتان خیلی پای بهشتی است، یکی گفت خیلی نازنین است، فرمودند نه هیچ کدامتان جواب درستی ندادید گفتند یا رسول الله جواب درست چیست؟ این پایشان را دراز کردند گفتند این شکل این است، مزاح، برای خندانند.

روضه کیفیت حضور اسرا در خرابه شام

خب در شهر شام دیروز هم عرض کردم خیلی اهل بیت علیهم السلام را در مضیقه قرار دادند من از قول زین العابدین علیه السلام دو سه کلمه برایتان بگویم نزدیک اذان است راحت هم نمی‌توانم بگویم یعنی گلوگیر است برایم سخته است، حضرت فرمودند در شهر شام جایی را به ما داده بودند که روزهای شام آفتاب به ما می‌تابید آفتاب روز گرم است، شبهای سوریه هم ملایم است هوا، این آفتاب روز داغی خورشید، و هوای خنک شب که با هم قاطی شد بعد از سه چهار روز صورت زنان ما، و بچه‌های ما پوست انداخته بود، دکتر هم کنارشان نبود، دوا هم که نبود، اجازه این حرفها را هم نمی‌دادند، نمی‌دانم صحن ساعدی نقل می‌کند کسی دیگر نقل می‌کند می‌گوید من از کنار خرابه آمدم رد بشوم زین العابدین علیه السلام آمده بود بیرون در سایه دیوار تکیه داده بود یک مرتبه دیدم زینب کبری علیها السلام آمد، گفت برادر زاده برگردید، الان ماموران یزید می‌رسند، ببینند شما از خرابه بیرون آمدید با تازیانه به شما حمله می‌کنند. دیگر این بدن شما طاقت تازیانه خوردن ندارد.



جلسه سوم

خطاب عمومی قرآن در اغلب آیات

شاکر رحمت عامه الهی است

یکی از نکات مهم قرآن مجید این است که در بسیاری از آیات خطابش و رویکردش از زمانی که نازل شده تا روز قیامت به همه انسان‌هاست، فقط با مردم مومن صحبت نمی‌کند. شما در آیات قرآن مجید شروع بسیاری از آیات را با یا ایها الناس مشاهده می‌کنید، این دلیل بر این است که پروردگار عالم به همه انسان‌ها برای نجاتشان، برای خروجشان از آلودگی‌ها، توجه دارد و نشان می‌دهد که خداوند متعال نسبت به همه انسان‌ها مهربان است، محبت دارد. می‌خواهد با قرآنش مردم را نجات بدهد و دنیا و آخرت مردم را پر از سعادت و خوشبختی بکند.

اگر وقت باشد آیاتی که کلمه «ناس» در آنها آمده است، یا آیه شریفه با «یا ایها الناس» شروع شده است، چند تا آیه را برایتان قرائت می‌کنم و در حدی که لازم باشد توضیح می‌دهم، یک آیه از آن آیاتی که تمام انسان‌ها را مورد توجه قرار داده است و نشان‌دهنده این است که خدا به همه محبت دارد، و می‌خواهد همه نجات پیدا کنند همه دنیا و آخرتشان آباد شود این آیه است، ﴿هَذَا يَوْمَ نَأْتِي النَّاسَ وَهُمْ عَاظِمَةٌ لِمُتَّقِينَ﴾^۱ نه للمومنین تنها، هر چی مرد و زن است از زمان نزول قرآن تا روز برپا شدن قیامت پروردگار عالم می‌فرماید این قرآن روشن‌کننده حقایق و معارف و مسائلی است که از شما پوشیده است، و شما از آنها

۱. آل عمران: ۱۳۸.



بی‌خبر هستید، این قرآن مجید عقل شما را زنده می‌کند، روح شما را جلا می‌دهد، و شما را از یک آدم جاهل بودن تبدیل به یک عالم می‌کند «بَيَانٌ لِلنَّاسِ»، این منفعت قرآن است برای کل انسان‌ها.

نقل تشریف ملا محمد تقی مجلسی به محضر مولای متقیان علیه السلام

البته اگر انسان با شرائطی با قرآن مجید در ارتباط قرار بگیرد خداوند مهربان هم توفیق می‌دهد از حقایق قرآن و معارف کتاب الهی بهره‌مند بشود، این یک مسئله‌ای است که در طول تاریخ هم برای بندگان واقعی خدا اتفاق افتاده است من یک نمونه‌اش را برایتان بگویم، ما یک کتاب خیلی علمی داریم که چند جلد است در پانصد سال پیش در اصفهان نوشته شده است، به نام «روضه المتقین»، کلمه روضه یعنی گلستان، یعنی باغستان، اسم این کتاب گلستان اهل تقواست، این «روضه المتقین» که چند جلد قطور است بیش از پانزده جلد است شرح کتاب «من لا يحضره الفقيه شيخ صدوق» است که در اواخر قرن سوم و اوائل قرن چهارم نوشته شده است.

نویسنده کتاب «روضه المتقین» وجود مبارک مرحوم «ملا محمد تقی مجلسی» است، پدر «ملا محمدباقر»، ما سخنرانان یا عالمان دین از چهارصد سال پیش در این مجالس، در این محافل، در این حسینیه‌ها، در این مساجد چون زیاد اسم علامه مجلسی را بردیم پسر را که نامش ملا محمدباقر است، شما بیشتر با او آشنا هستید، ولی علمای ما با پدر خیلی سخت آشنا هستند پدر یک دریایی از علم بوده، یک دریایی از دانش و خلوص و عبادت و کرامت و بزرگی و خردمندی بوده، کتابش هم نشان می‌دهد که واقعا یک جهان علم بوده و یک کتابخانه متحرک.

خطی این کتاب موجود است، در حاشیه خطی این کتاب داستانی را درباره خودش نقل می‌کند و در متن هم داستانی را درباره قرآن کریم، اما آنی که در حاشیه کتاب به خط خودش است این است می‌گوید من در نجف تمام رشته‌های علمی که درس می‌دادند خواندم، که حالا بخواهم برایتان بشمارم نزدیک ده تا رشته می‌شود، در همه اینها هم متخصص فن شدم، عالم



شدم، مجتهد شدم، و تمام علاقه من این بود که با این درسی که خواندم با این اجتهادی که پیدا کردم، با این سواد گسترده و علم فراوان نجف بمانم این به خط خودش هست، نزدیک سی سالم هم بود، یک شبی بدون اینکه حالا در فکر بروم یا ذهنیتی داشته باشم وجود مقدس امیر المومنین علیه السلام را خواب دیدم، به من فرمود ملا محمد تقی پیش من نمان، مقیم نجف نشو، بارت را ببند برگرد اصفهان که مردم اصفهان را نجات بدهی، و به دینشان کمک بکنی. در حقیقت حضرت او را راهنمایی کرد بلند شو برو دنیای مردم و دین مردم رو به خرابی است برو دین مردم را حفظ کن، دنیا و آخرت مردم را آباد کن، بیدار شدم. به نظرم آمد که این خواب یک خواب معمولی است خب همه خواب می بینند ما هم خواب دیدیم، خیلی به این خواب توجه نکردم شب دوم امیر المومنین علیه السلام را با چهره ناراحت خواب دیدم، فرمود من به شما امر کردم نجف نمان، اینجا اقامت نکن، زندگی ات را جمع کن برو اصفهان مردم اصفهان محتاجند محتاج به دین هستند، محتاج به حلال و حرام هستند، محتاج به یک عالم راهنما هستند، محتاج به یک چراغ الهی هستند نیازمند به دلیل راه هستند، گریه کردم گفتم من را پیش خودتان نگه دارید، من دوست ندارم برگردم اصفهان، حالا نجف هم که دائما گرفتار بادهای سنگین و گرد و غبارهای سخت و شهر کوچک و تنها سرسبزی منطقه یک مقدار نخل خرماست، اما اصفهان آب فراوان، چشمه فراوان قنات فراوان، زاینده رود، پر از باغ و گلستان، هوای مطبوع، ولی من دلم نمی خواست بروم اصفهان چون نمی خواستم بروم خوش بگذرانم، آنی که می خواهد برود خوش بگذراند خب دلش بند زاینده رود و باغ و گلستان و پرنده و چشمه و زراعت و سرسبزی است، من دلم می خواست اینجا محضر مولای متقیان بمانم زیارت حضرت، توسل به حضرت، محضر علمای بزرگ شیعه گریه کردم، گفتم من را نگه دارید فرمود نگهت نمی دارم باید بروی تو وظیفه ات این نیست نجف بمانی تو وظیفه ات این است که بروی و این همه درسی که خواندی را هزینه مردم کنی این خودش مهمترین انفاق است، که بعضی از مفسرین در آیه سوم سوره بقره «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» می گویند یک انفاق هم انفاق علم است، انفاق عقل است، انفاق دانش است، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از عالم ساکت نفرت داشت، می گفت عالم نباید ساکت باشد، عالم باید

هدایت قرآن

در مردم باشد، عالم باید بامردم حرف خدا و قیامت و دین و حلال و حرام و تربیت را بزند، عالم ساکت ارزش ندارد، عالم ساکت مثل چراغ بی نور است، مثل درخت بی میوه است، فرمود نه اینجا حق نداری بمانی، آمدی پیش من توفیق داشتی ملا شدی، مجتهد شدی، عالم شدی، برو به داد مردم برس. ببینید خدا در قرآن در بسیاری از آیات می گوید ناس للناس، یا ایها الناس، معنی اش این است که پروردگار طرد نکرده معنی اش این است که خدا همه را دوست دارد، معنی اش این است که خدا می خواهد همه هدایت بشوند لذا با همه حرف زده با همه کل، این خیلی ارزش دهی به انسان است که پروردگار عالم با آن عظمت بی نهایتش حاضر شده با انسان حرف بزند این یا ایها الناسی که در صد جای قرآن یا کمتر یا بیشتر می گوید به مسیحی می گوید، به یهودی می گوید، به لائیک و زرتشتی می گوید، به ارمنی می گوید، به هر مذهبی می گوید یعنی من با شما قهر نکردم، من در را به روی شما نیستیم، این محبت خداست. این هم محبت امیر المومنین علیه السلام به مردم است که ملا محمد تقی مجلسی را که همه وجودش عاشق است با آن هوای نجف، با گرمای نجف، با گرد و غبار نجف، با نداری نجف، بسازد در یک شهری که در آغوش باغ و آب و گلستان و چشمه و کوه و دشت و صحرا و زیبایی است نرود، عاشق است. اما امیر المومنین علیه السلام می گوید از این عشقت صرف نظر کن شهر را رها کن، بلند شو برو مردم دسته دسته دارند می روند جهنم تو اینجا می نشینی که چی؟

رسیدن به حقیقت عبودیت در پر تو گذاشتن از لذت ها و علاقه مندی ها

خب امر امیر المومنین علیه السلام، آدم مومن ولو در خواب بهش امر بکنند آن امر را واجب می داند مگر وجود مقدس حضرت ابراهیم در ذبح اسماعیل علیه السلام در خواب بهش امر نشد در بیداری که نبود جبرئیل که نیامد بهش بگوید، در صریح قرآن است به فرزندش گفت **﴿إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ﴾**^۱ دستور ذبح تو را در خواب به من دادند فرقی نمی کند برای انبیا و ائمه و اولیای خاص الهی که دستور در بیداری بهشان داده شود یا در خواب بهشان داده شود یکی



است، مومن این خیلی نکته مهمی است از عشق و محبتش به یک چیز به خاطر خدا به خاطر امر امام، باید گذشت کند. این خیلی نکته مهمی است، این که حالا من نشستم حساب کردم امسال همه مخارجم هم انجام دادم، خوب خوردم، خوب پوشیدم، خوب خورادم و خوب پوشاندم، سفر رفتم خوش گذشت به من، صد میلیون بعد از یک سال اضافه آوردم مومن از بیست میلیون تومانش که حق خود پروردگار است گذشت می‌کند، اما آنی که مومن نیست عاشق پول و اسکناس است، عاشق دلار است، خدا هم که در قرآن واجب کند گوش نمی‌دهد ولی عبدالله بنده خدا کسی است که با همه محبتی که به یک چیز دارد محبت از انجام امر پروردگار دورش نمی‌کند.

در آیه صد و هفتاد و هفت سوره بقره آمده است، «وَ آتَى الْأَمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينَ وَ إِنْ السَّبِيلَ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ»، بندگان واقعی صادق درست من در عین اینکه عاشق اسکناس هستند ولی این پول را چون من ازشان خواستم هزینه شش نفر بکنند از این عشقشان چشم می‌پوشند، صرف نظر می‌کنند این اسمش عبودیت است، عبادت هم نیست، بالاتر از عبادت است، این روح بندگی است، روح عبادت است گذشت می‌کنند.

درباره اهل بیت می‌خوانیم ﴿وَيُطْعَمُونَ الْأَطْعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ﴾^۱ خب سه روز است روزه گرفتند، آدم روزه‌دار عشقش به چیست؟ افطار، الله اکبر را بگویند لیوان آب را بردارد، تخم مرغ را بردارد نان سنگگ برشته را بردارد، حلوا را بردارد، چلوکباب را بردارد بخورد عشقش این است، اما خدا می‌گوید علی بن ابیطالب و صدیقه کبری و حضرت مجتبی و ابی عبدالله علیه السلام که دوست داشتند غذا را برای رفع گرسنگی در آن مدینه‌ای که از آسمان آتش می‌بارید بخورند اما دیدند در می‌زنند یک کسی گفت من آدم زمین‌گیری هستم چیزی گیرم نیامده بخورم، در عین محبت به غذا شب اول آوردند به این زمینگیر دادند، شب دوم به یتیم دادند، شب سوم به یک آدم اسیر دادند این عبودیت است یعنی آدمی که پول را دوست دارد، جانش را دوست دارد، اشیاء دیگرش را دوست دارد، یک مرتبه امر خدا می‌آید یا امر پیغمبر یا فرمان امام، که این کار را بکن، گذشت می‌کند از عشقش نمی‌کند.

هدایت قرآن

الان همه ما با این سن نمی‌توانیم انکار بکنیم نمی‌گوییم متنفر هستیم نه چه تنفری داریم؟ خوشمان می‌آید دوست داریم که هر چی دختر جوان و زن زیباست حجاب درست و حسابی ندارد نگاهش کنیم، لذت ببریم، دوست نداریم؟ ولی چون خدا در قرآن فرمود ﴿قُلْ لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّونَ أَبْصَارَهُمْ﴾ حیب من به مردم مومن بگو از چشم دوختن به نامحرم گذشت کنند. اگر یک کسی بگوید من از این چهره‌های زیبای خوشگل متنفر هستم اگر یک دختر خوشگل نیمه عریانی را ببینم می‌خواهم بشینم لب جوب ده دفعه استفراغ کنم این دروغ است، همه لذت را دوست دارند، اما وقتی که فرمان خدا می‌آید، دستور پیغمبر ﷺ یا امام ﷺ می‌آید آدم گذشت می‌کند این عبودیت است تمام ثواب نگاه نکردن برای این است که دوست دارم و نگاه نمی‌کنم، اگر متنفر باشم دیگر ثوابی ندارد می‌گویم این دختر را می‌بینم مثل مادر فولادزره انگار دو تا شاخ دارد و دم دارد و سم دارد از ترسم دارم سگته می‌کنم خب نمی‌بینم این دیگر ثواب ندارد. جوان‌ها برای شما این نوع گذشت‌ها گذشت از پول برقرار کردن رابطه با نامحرم، گذشت از شهوترانی حرام، برای شما برادران گذشت از پول حرام، برای شما گذشت از مقداری پولی که در مالتان است خمس است، این ثواب دارد، اصلا ثواب برای اینجاست.

خب این مرد عالم مجتهد باکرامت بزرگوار تمام وجودش عشق است برای ماندن پیش امیر المومنین ﷺ، امام هم دو شب به خوابش آمده می‌گوید حق نداری بمانی بلند شو برو، بلند شو برو این علمت را هزینه کن، دست مردم را بگیر، مردم را نجات بده بلند شو. برگشت خیلی هم نگران و ناراحت بود من و شما هم بودیم ناراحت بودیم مخصوصا اگر امیر المومنین ﷺ حیات داشت، نگران نبودیم که آقا بهمان می‌گفت از این شهر کوفه بلند شو برو مثلا مدائن تبلیغ دین بکن حالا من به آقا می‌گویم آقا من بروم دیگر شما را نمی‌بینم دلم تنگ می‌شود، رنجیده و ناراحت می‌شوم دق می‌کنم امام وقتی امر می‌کند باید رفت و از عشق ماندن گذشت.



هدایت خاصه قرآنی

آمد اصفهان من دیگر شرح روزگاری که در اصفهان بود را برایتان نگویم چون خیلی مفصل است، که این مرد الهی در آن مدتی که در اصفهان بود چه آثار عظیمی از خودش به جا گذاشت، چه کار کرد. چه طور مردم را تربیت کرد، من داستان‌هایی از مربی‌گری این مرد دارم واقعا اعجاب‌انگیز است، حالا کاری به آنها ندارم این یک قطعه است که با خط خودش در حاشیه «روضه المتقین» خطی نوشته است اما مطلب دومش در متن «روضه المتقین» است درباره قرآن است.

ایشان در آخر مطلب می‌گویند آنهایی که در این چهارچوب قرار نگرفتند احتمال دارد حرف من را قبول نکنند، با اینکه ایشان عمری صادق، با تقوا، با علم، با دانش، دیندار، در اصفهان زندگی کردند نمی‌شود حرفش را قبول نکرد، این از این آدم‌هایی نیست که بهش بگوییم که نه آقا حرفت قبول نیست، مگر آدم معمولی در کوچه و بازار است که بگویند حرفت قبول نیست، اما مسئله اینقدر مهم است که می‌گویند احتمالا اگر کسی مثل من نچشیده باشد و حالا من دارم تعریف می‌کنم باورش نشود. ولی باور کنید، می‌فرماید من یک شب بین خواب و بیداری بودم ناگهان در آن دنیای بین خواب و بیداری، مشرف شدم به محضر وجود مبارک رسول خدا ﷺ، ایشان را تمام قد دیدم، حرفی با حضرت نزد ایشان هم با من حرفی نزد ولی من وقتی وجود مقدس او را در چنان عالم بین خواب و بیداری مشاهده کردم پیش خودم پیغمبر اسلام ﷺ را ارزیابی کردم همینطوری که داشتیم تماشا می‌کردم که روش او، منش او، حال او، اخلاق او چیست، که اینقدر عظمت دارد، اینقدر بزرگی دارد، اینقدر کرامت دارد چی کار کرده؟ خیلی نماز خوانده، بیشتر روزهای عمرش روزه بوده هر سال مکه بوده، پیغمبر اصلا ترکیب وجودش چیست؟ ساختمانش چیست؟

عالم بود دیگر مرحوم ملا محمدتقی ارزیاب درستی بود قوی بود، گفت در ارزیابی نسبت به حضرت به این نتیجه رسیدم که تمام اخلاقش، روشش، و منشش قرآن است، اگر این شده با قرآن این شده.

ملاک ارزیابی در روز قیامت قرآن است

دقت می‌فرمایید خیلی حرف مهم است، الان اگر قیامت باشد خدا بخواهد من و شما را ارزیابی بکند به اندازه انعکاس قرآن در وجودمان ما را ارزیابی می‌کند، بخواهد به ما ارزش بدهد ارزیابی وجود ما با قرآن مجید است با آن ما را می‌سنجد. این در قرآن هم دلیل دارد دو تا آیه می‌خوانم آیه هشت و نه سوره اعراف توضیح نمی‌دهم چون مفصل است، ﴿وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ لِكُلِّ شَيْءٍ ثَقَلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۱، «حق» یعنی قرآن ترازو در قیامت قرآن است، «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ» کسی که وزنش ارزش به قرآن دارد، «فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» بین او و بین بهشت مانع نیست راحت می‌تواند برود، اما کسی که سبک است، بی‌وقار است، بی‌ارزش است، ﴿وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ كَانُوا بِآيَاتِنَا يَتْلُمُونَ﴾^۲ چون از آیات قرآن من تجاوز داشته من گفته بودم حجاب زن و دختر، گفتند نه! خب این دارد سبک می‌شود، بی‌وزن می‌شود، من گفتم ربا حرام است، گفتند ﴿قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا﴾^۳، خرید و فروش هم یک مدلی از ریاست، یکی برنج می‌فروشد یکی هم پول می‌فروشد، این دارد خودش را سبک می‌کند «بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَتْلُمُونَ».

این ارزیابی را بین خواب و بیداری درباره وجود مبارک او کردم بیدار شدم، با خود گفتم از دیدن پیغمبر ﷺ از ارزیابی ایشان چه چیزی را یافتیم؟ این را یافتیم که از امروز به بعد هر آیه‌ای را که می‌خوانم کنار آیه بایستم، فکر کنم، دقت کنم، دل به آیه بدهم، این کار را شروع کردم چنان غرق در قرآن شدم که به هر آیه‌ای که دل دادم دیدم آیه درهایی نه یک دانه در، درهایی از معرفت و علم و دانایی به روی من باز کرد. مثلاً اگر من نجف ده تا علم خوانده بودم یک آیه من را با صد جور معارف و حقایق ارتباط داد این کار را ادامه

۱. اعراف: ۸.

۲. اعراف: ۹.

۳. بقره: ۲۷۵.

دادم، تا همه قرآن. دیگر به جایی رسیدم که کل قرآن برای من کلی حقایق و معارف را باز کرد، و من دیگر یک جور دیگر قرآن را می‌فهمیدم، یک جور دیگر با قرآن رابطه داشتم، یک دلی دیگر یک عقلی دیگر، یک عمل دیگر، یک اخلاق دیگر در پرتو قرآن داشتم به اینجا که می‌رسد می‌گوید حالا اگر کسی مثل من نچشیده باشد این حرفهای من را ممکن است قبول نکند خب نکند.

من می‌گویم الان در مسجد چراغ روشن است، حالا یکی هم بلند شود بگوید آقا دروغ است چراغ هم روشن نیست خب بگوید دروغ است حالا او بگوید دروغ است چراغ روشن نیست؟ خب چراغ روشن است، من می‌گویم الان ما در ساختمان مسجد نشستیم یکی برگردد بگوید نه ما الان در یک خرابه هستیم خب بگوید، حالا قبول نکند اما خوش به حال آنهایی که به قول رسول خدا ﷺ: «إِيَّاكَ أَنْ تُكَذِّبَ صَادِقًا»!

بپرهیزید از اینکه مردم راستگو را تکذیب کنید، بگویید نه اینجوری که تو می‌گویی نیست ولی هست، این قرآن است این دولت قرآن است.

قرآن کتاب هدایتی است همگانی و خیرخواهی است برای تقوای پیشگان

خب این یک آیه که یک کلمه‌اش را گفتیم «هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ»، «هذا» یعنی این قرآن، روشننگر معارف و حقایق و اشارات و لطائفی است که از شما پوشیده است و بدون قرآن هم درک نمی‌کنید در هیچ کتاب دیگری نیست، نه در کتابهای امریکایی‌هاست نه اروپایی‌ها، این مسائل فقط در قرآن مجید است. این یک کلمه «بَيَانٌ لِلنَّاسِ» یعنی همه می‌توانند به قرآن راه پیدا کنند، همه می‌توانند با تصفیه خودشان به حقایق قرآن برسند نه افراد خاص، پنج تا آیه را من در نظر گرفته بودم بخوانم آن آیه پنجمی که در سوره یونس است آنجا به ما می‌گوید که چه کسی باید دست دلت را و دست عقلت را بگیرد که درست و صحیح به حقایق آیات بررسی.

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۴، ص ۱۲۷: «وَإِيَّاكَ أَنْ تَشْتِمَ مُسْلِمًا أَوْ تُطِيعَ آثِمًا أَوْ تَعْصِيَ إِمَامًا عَادِلًا أَوْ تُكَذِّبَ صَادِقًا أَوْ تُصَدِّقَ كَاذِبًا».

هدایت قرآن

«هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى» و این قرآن چراغ راه است، ما از تهران که می‌رویم بیرون مثلا می‌خواهیم تا مشهد برویم با ماشین خب نهصد کیلومتر تا مشهد است هشتصد کیلومترش چراغ ندارد، ما با چراغ خاموش در ظلمات بیابان که ماه هم نیست می‌توانیم برویم؟ خب نمی‌توانیم برویم پیچ‌ها را نمی‌بینیم، چاله‌ها و پل‌ها را نمی‌بینیم، دره‌های بغلمان را نمی‌بینیم، حالا آنجا که خیلی دره ندارد همین کرج می‌خواهیم برویم چالوس اگر شبهای غیر ماه باشد چراغ هم نباشد ماشینمان هم چراغ نداشته باشد در همان دره اولی می‌افتیم می‌رویم پایین، قرآن چراغ راه است «و مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ». قرآن وعظ و نصیحت و خیرخواهی برای آنهایی است که می‌خواهند خودشان را از خطرات دنیا و آخرت حفظ بکنند.

روضه نحوه برخورد شامیان با اسرا

باز بگویم برایتان دو روز قبل هم گفتم شام خیلی به اهل بیت سخت گذشت خیلی نمی‌دانم چطوری مثل بزنم برایتان ببینید ما مسجدی‌ها متدین‌ها احترام داریم، حالا اگر از مسجد برویم بیرون در خیابان یک لاتی جلویمان را بگیرد و ما را سبک بکند ارزش ما را بزند، شخصیت ما را له کند، چقدر درد دارد، شام با اهل بیت همین کار را کردند، خیلی هجوم به شخصیت بود، خب مسائل اتفاق افتاده در شام زیاد است یکیش هم از دنیا رفتن این بچه سه ساله است، من یک نوه دارم دختر است تازه دیگر آخرهای پنج سالگی را رد می‌کند آن هفته پدر و مادرش برده بودند در یک بازار شام به پدرش می‌گوید کجا داریم می‌رویم چون در تهران می‌آید پای منبرهای من آن بچه، آشنا بود با اسم رقیه، پدرش می‌گوید بابا برویم سرقبر دختر سه ساله، می‌گوید بابا ارزیاب نبود که حالا فکر کند این قبر است، می‌گوید بابا دست خالی نرویم یک عروسک بخر برایش ببریم، با بچه سه ساله چطوری باید برخورد کرد؟ اما برخورد شامیان.....



جلسه چهارم

پذیرفتن سخن حق با برهان موجب

رسگاری است

گروهی از مردم از زمان بعثت پیغمبر اسلام ﷺ تا این زمان در باور کردن بعضی از مسائل الهی و حقایق دین و خبرهای خداوند ضعیف بودند. عنادی با حق نداشتند، لجاجت نبودند، منکر نمی‌شدند، اما به خاطر اینکه از دانش گسترده‌ای علم فراوانی، عقل پخته‌ای برخوردار نبودند قبول بخشی از حقایق و معارف و وعده‌های خداوند ضعیف بودند.

کتاب خدا به این دسته از مردم ایرادی ندارد، حمله‌ای ندارد، تهدیدی ندارد، سخت‌گیری ندارد، به همین علت که لجوج نیستند عنادی هم ندارند، آدم‌های خوبی هستند، حق را هم قبول می‌کنند اما بخشی را یک مقدار سختشان است قبول کنند، گاهی هم ممکن است بیایند پیش اهل فن متخصصین قرآن و بگویند مشکل است باور کردن این مسئله. قرآن مجید برای این گروه از مردم یک راهی را باز کرده است به نام راه دلیل و برهان، معمولاً دلیل برهان، خیلی خوب به انسان برای باور کردن آنچه که ضعیف در قبولش بودند کمک می‌دهد و آنها هم وقتی که دلیل را می‌شنوند، برهان را می‌شنوند قبول می‌کنند، می‌پذیرند، و راه ایمانشان را، عملشان را ادامه می‌دهند.

یکی از آیات قرآن خطاب به کل مردم به صورت «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» همین مسئله است، ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ﴾^۱ «رَبِّكُمْ» یعنی مربی شما، پرورش‌دهنده شما، همه



هدایت قرآن

کاره شما، مالک شما، از طرف این مربی شما و مالک شما و کلیددار زندگی شما و همه کاره شما برایتان دلیل آمده است برهان آمده است، «قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ».

در دنبال آیه می‌فرماید ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا﴾^۱ برای شما نوری آمده روشن، روشن‌گر، که شما با کمک این نور واقعیت‌ها را می‌بینید، حس می‌کنید، می‌فهمید، و دیگر با آمدن برهان و این نور و روشنایی شک‌تان راه، تردیدتان راه، ناتوانی در قبول کردن حقایق را درمان می‌کنید، معالجه می‌کنید چون آدم‌های لجباز و معاندی نیستید وقتی که دلیل برایتان بیان شد خب عقل شما که پشت پرده لجبازی و عناد پنهانش نکردید خیلی راحت دلیل را قبول می‌کند، حق را که دلیل همراهش بود باور می‌کند.

این آیه شریفه از پنج آیه‌ای که بنا شد برایتان قرائت کنم روز گذشته یک آیه‌اش را خواندم این آیه دومش است که خطابش هم به کل مردم است، بالاخره در بین مردم آدم‌های نرم، آدم‌های متواضع، آدم‌های فروتن، آدم‌های خاکسار هستند که حق را همراه دلیل قبول می‌کنند برای آنها کافی هم هست، با همین قبول کردن و باور کردن و عمل کردن براساس این قبول و براساس این باور خداوند در قیامت، آنها را در زمره نجات‌یافتگان قرار می‌دهد واقعا هم اهل نجاتند حالا اگر در مسیر زندگی لغزشی داشتند و دچار گناهی شدند پشیمان هم شدند، پروردگار عالم طبق وعده‌ای که داده از آنها گذشت می‌کند و اینها در قیامت گیر نمی‌افتند و رد می‌شوند.

قرآن پاسخگوی تمامی نیازهای انسان

قرآن مجید تمام سرمایه‌های معنوی مورد نیاز بشر را دارد، و کلید نجات دنیا و آخرت قرآن است، فراهم آورنده سعادت دنیا و آخرت قرآن است خداوند چیزی هم در قرآن از بندگانش از مردم کم نگذاشته، کامل است و جامع است. یک مغازه‌داری یک بار نشسته بود در مغازه‌اش یک عالم زمان خودش آمد در مغازه، البته این مغازه هم نوشابه‌فروشی بوده قدیم،



شربت فروشی بوده، این عالم هم با اینکه علمش خیلی بالا بود اما در شهر غریب بود در فقر زندگی می‌کرد، مشکل مالی داشت، تشنه بود به این مغازه‌دار گفت که یک لیوان از این نوشابه از این خوردنی از این شربت، به من بده، مغازه‌دار هم بهش گفت برو خدا حوالات را جای دیگر بیندازد نمی‌دهم، خب این کار بدی است حالا عالم نه، عابد نه یک مرد الهی نه، یک بنده خوب خدا نه یک آدم معمولی، بالاخره به تو پناه آورده حتما گرمش بوده، سختش بوده، یک لیوان شربت از تو خواسته، این یک لیوان شربت را اگر بدهی فقیرت که نمی‌کند، نگه هم داری میلیاردرت نمی‌کند، یک لیوان شربت چیزی نیست، این کار زشتی است کار بدی است خداوند متعال کاری به این یک لیوان شربت ندارد، کاری به آنی دارد که این لیوان شربت از آن ریشه می‌گیرد که نمی‌دهد بخل، صفت زشتی است، که من علم داشته باشم ببیند از من علم بخواهند بگویم من حوصله ندارم و هزینه نکنم این بخل است یا پول داشته باشم که مشکل مردم را حل می‌کند، خدا هم که در قرآن فرموده پولت را تنها تنها نخور، همه پول هم که نمی‌شود آدم تنها بخورد، به مستحق، به سائل، به مستمند، به گرفتار به فقیر به قرض‌دار، به پدر و مادر، به برادر و خواهر، به سایر اقوام کمک کن چون این مال مال خداست و تو هم جانشین خدا در این مال هستی برای خودت نیست. در سوره حدید می‌خوانیم ﴿وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَحْلِفِينَ فِيهِ﴾^۱ در این ثروتی که من شما را جانشین خودم قرار دادم در جاهایی که گفتم خرج کنید، هزینه کنید، خب اگر آدم حرف خدا را گوش ندهد معلوم می‌شود بخیل است، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم می‌فرمود «الْبُخْلُ شَجَرَةٌ فِي النَّارِ»^۲ بخل درختی است در آتش دوزخ، گفت نمی‌دهم. گفت مشکلی نیست رد شد.

بعد از چند وقت این مغازه‌دار گرفتار یک مشکل سنگینی شد، مشکل سنگینش هم این بود یک دختری داشت علاقه داشت به این دختر، وقت شوهر کردن این دختر بود این هم نشست در خانه برابر خانمش و دخترش قسم جلاله خورد، گفت که والله آنچه که در این

۱. حدید: ۷.

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۰، ص ۳۰۳: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْبُخْلُ شَجَرَةٌ فِي النَّارِ أَغْصَانُهَا فِي الدُّنْيَا مَنْ تَعَلَّقَ بِغُضَنِ مِنْهَا قَادَهُ ذَلِكَ الْغُضُنُ إِلَى النَّارِ».

هدایت قرآن

دنیا هست من جهاز دخترم قرار می‌دهم آنچه نه اینکه ثروت‌هایی که دست مردم است یعنی هر چی اثاث زندگی در این دنیا می‌شود آماده کرد برای این دختر من آماده می‌کنم. خب حالا خواستگار برای دخترش آمده و در قسمش هم گفت اگر آماده نکنم زنم را طلاق می‌دهم. به زنش هم علاقه داشت زن خوبی بود، گیر کرد. پیش هر عالمی رفت گفتند قسم خوردی اگر نتوانی فراهم کنی باید زنت را طلاق بدهی معلق به طلاق زنش کرده بود، یک دفعه یادش آمد یک عالم دیگر هم در شهر هست یک آدم فقیر و آستین‌کهنه‌ای بود اما باسواد بود یک روز هم آمد در مغازه‌اش گفت یک لیوان شربت به من بده گفت نمی‌دهم، گفت بروم پیش این، آمد پیش این عالم.

عالم هم وضعش خیلی بد بود دید مورد خیلی خوبی پیش آمده که یک پول خوبی از این بگیرد جوابش را بدهد که زنش طلاق داده نشود کل آنی هم که قسم خورده به دخترش بدهد بدهد، گفت آقا تکلیف من چیست؟ گفت تکلیف روشن است، گفت آخه من قسم خوردم هر چی در این دنیا جنس خوب برای جهیزیه هست من به این دخترم بدهم اگر این کار را نکردم والله زنم رو طلاق میدهم، با خنده و لبخند بهش گفت یادت است من یک روز تشنه‌ام بود داشتم خفه می‌شدم آمدم در مغازه‌ات بهت گفتم یک لیوان شربت به من بده ناددی، گفت آره یادم است، اشتباه کردم، گفت خب من مسئله‌ات را حل می‌کنم هزار دینار می‌گیرم.

این هم وضعش خوب بود می‌توانست بپردازد گفت می‌دهم هزار دینار گفت بده تا حل کنم، پول را گرفت، گفت که یک قرآن بده به دخترت، چون هر چی در این عالم است خدا در این قرآنش گذاشته هر چی، عقل است، علم است، فکر است، اخلاق است، ایمان است، اعتقاد است، صداقت است، کرامت است، شرافت است، بهشت است، حلال و حرام است، ﴿مَا قَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾، هیچی را در این قرآن برای نجات مردم فروگذار نکردم، قرآن را بده به دخترت بگو این جهیزیه‌ات، قسمت هم درست است زنت هم لازم نیست طلاق بدهی. این قرآن.

نمی شود انسان ها را به زور وارد بهشت کرد!

آدم می خواهد برود بهشت باید از دریچه قرآن وارد شود البته آنی که دلش می خواهد برود بهشت! خیلی ها هم دلشان نمی خواهد بروند بهشت! چون زندگیشان نشان می دهد نمی خواهند بروند بهشت هر حرامی را مرتکب می شوند هر کسی هم بهشان می گوید نکن این کار را می گوید دلم می خواهد، مشروب می خورد نخور دلت می خواهد، ربا می خورد نخور دلم می خواهد، زن جوان است دختر جوان است، با آرایش، با موی بیرون ریخته، می رود بیرون خودآرایی می کند برای خودنمایی کردن بهش می گویند نکن می گوید دلم می خواهد. خب این معنی اش این است که خدا گفته اگر می خواهی بروی بهشت با قرآن می توانی بروی من دلم نمی خواهد بروم بهشت، عمق معنی حرفهایش غیر از این که نیست، آنی که می گوید من مسائل الهی را قبول ندارم عمل هم نمی کنم، بیخود هم به خودت زحمت نده هی در گوش من حرف نزن، این در حقیقت دلش می خواهد برود جهنم دلش نمی خواهد برود بهشت.

خب تکلیف چیست؟ ما ولش کنیم خدا به پیغمبر ﷺ می فرماید آنهایی که اینگونه هستند که دیگر برایت تجربه شده هیچ کدام از حرفهای تو را قبول نمی کنند و دنبال همان دین باطل خودشان هستیم ﴿مَنْ دَرَّهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ﴾^۱ رهایشان کن تا در باطل گویی و خرافاتشان بازی کنند، دیگر کاری به کارشان نداشته باش، خب خودش اصرار دارد می گوید من دلم می خواهد بروم جهنم به تو چه؟ بهشتی که تو می گویی تو پیغمبر تو امام، تو آخوند نمی خواهی زور است؟ نه زور نیست.

انبیاء و ائمه دلشان می سوخت، عالمان واجد شرائط دلسوزند روی دلسوزی می گویند بیا برو بهشت، حالا خودت پایت را در یک کفش کردی می گویی نمی خواهم بروم خب نه انبیاء ﷺ به کسی زور می گویند نه ائمه ﷺ نه عالمان ربانی برو، برو جهنم. نرو بهشت خب این همه جمعیت در دنیا می گویند نمی خواهیم برویم بهشت عوضش بهشت برای شما خلوت خلوت

هدایت قرآن

است هر جای بهشت دلتان می‌خواهد بروید، نه ترافیک است، نه دود است، نه هوای سنگین است، نه مزاحمتی است، اما قرآن می‌گوید جهنم پر از دود است، «فِي سُمُومٍ وَ حَمِيمٍ»، ﴿وَّظِلٌّ مِنْ يَحْمُورٍ﴾^۱، تراکم جمعیت هم در هفت طبقه جهنم در حدی است که جهنمی‌ها از جایشان تکان نمی‌توانند بخورند خب بهتر می‌ماند برای شما متدین‌ها، بهتر نیست؟ من بچه مدرسه‌ای بودم کلاس سوم بودم یا چهارم، تهران جمعیتش چهارصد هزار نفر بود، بهترین هوا را داشت، خیابان‌ها خیلی خلوت بود، ما پنجشنبه‌ها که مدرسه تعطیل می‌شد ظهر می‌آمدیم با دوستانمان دم در کوچه می‌نشستیم در خیابان تا غروب یعنی نهار که می‌خوردیم مادرمان نهار می‌داد یک می‌آمدیم در خیابان دم در می‌نشستیم با رفیق‌هایمان قرار می‌گذاشتیم هر ماشینی بیاید رد بشود نمره فرد و زوجش را بشماریم هر کدام بیشتر بود برنده باشیم تا غروب مثلاً من ماشین‌هایی که می‌شمردم نمره‌اش زوج بود پنج تا چهار تا آن رفیقمان دو تا سه تا، خب هر چی خلوت‌تر بی‌تراکم‌تر هوای مطبوع‌تر، به آدم خیلی خوش می‌گذرد جهنم جای حرکت نیست اما به مومنین در بهشت می‌گویند هر جای بهشت دلت می‌خواهد برو چون جا هست، تماشای باغ و کاخ و انواع میوه‌ها و رودخانه و اگر یادم نرفته باشد در سوره «دهر» چهار تا چشمه هم خداوند اسم می‌برد که در بهشت جاری است چشمه شیر است، چشمه عسل است نه از این عسل‌هایی که شیره و شکر می‌دهند به زنبور، از آن عسل‌های که خدا در بهشت فقط گلش را می‌دهد به تولیدکننده حالا یک عده‌ای می‌گویند دلم نمی‌خواهد بروم بهشت شما حق دارید زور به آنها زور بگویید؟ نه می‌گوید دلم می‌خواهد بروم جهنم حق دارید زوری جلویشان بایستید بگویید نمی‌گذارم بروی جهنم؟ آن که آخرش می‌رود رهایش کن.

قرآن عنصر آرامش دهنده در تلاطمات دنیوی

آدم می‌خواهد با پروردگار رابطه برقرار کند راهش قرآن است، می‌خواهد عمل صالح انجام بدهد راهش قرآن است، ترک حرام کند راهش قرآن است، می‌خواهد یک زندگی خوشی

را در همین دنیا داشته باشد که در زندگی نه غصه‌دار باشد نه ترس داشته باشد، راهش قرآن است ﴿فَأَمَّا يَا تَبْتَكَرُ مِنِّي هُدَىٰ فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۱، هر کسی راهنمایی من را دنبال نکند نه غصه‌دار می‌شود و نه وحشت او را می‌گیرد.

من قم بودم یک بار در اوج قدرت شاه امام در مسجد اعظم یک سخنرانی کرد، بعد از اینکه از آن زندان نه ماهه عشرت‌آباد آزاد شدند به طلبه‌ها، به علماء، به مردم، به بازاری‌ها، به تهرانی‌هایی که آمده بودند برای سخنرانی بعد از آزادی‌اش فرمود از شاه و دار و دسته‌اش و ساواک و آمریکا و شوروی نترسید، هیچ نترسید، بعد فرمود من الان شصت و سه سالم است والله تا الان من نترسیدم، چرا؟ چون آدم وقتی با قرآن باشد، با دین باشد، معنی ندارد بترسد، قرآن همه چیز دارد تمام خلأهای آدم را پر می‌کند ضعیف باید بترسد، ولی آنی که اهل قرآن است و از قرآن پر است اهل ترس نیست هیچ وقت غصه هم نمی‌خورد اگر مصیبتی هم بهش برسد گریه می‌کند اما دیگر خودکشی نمی‌کند، ﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۲ همین آیه انسان را آرام می‌کند یا آیه ﴿لَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۳

شما پیش هر پدر شهید هر مادر شهید متدینی دلتان می‌خواهد بروید بهش بگویید بچه‌تان یا دو تا بچه‌تان شهید شد مستاصل شدید؟ پشیمان بودید؟ می‌گویند ایدا گریه هم نکردید می‌گویند چرا گریه کردیم، پیغمبر ﷺ هم در داغ اولاد گریه کرد، سید الشهداء ﷺ هم گریه کرد، سایر ائمه ﷺ هم گریه کردند، گریه که عیبی ندارد به خاطر سوز دل، تاسف نمی‌خورند آن حزن شیطانی بهشان دست نمی‌دهد.

بهره‌های خاص اولیای الهی از قرآن

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا» من اوایل طلبگی‌ام بود یک عالمی در قم بود اصالتاً اهل ملایر بود، استان همدان، عالم فوق العاده‌ای بود خیلی

۱. بقره: ۳۸.

۲. بقره: ۱۵۶.

۳. رعد: ۲۸.

هدایت قرآن

فوق العاده بود. این دو تا استاد دیده بود که خیلی خوب ساخته بودند او را، یک استادش مرحوم حاج «میرزا جواد آقای ملکی تبریزی رحمته الله» بود، که من یا خواندم یا شنیدم که بزرگان دین ما می‌گویند بعد از دفن حضرت معصومه علیها السلام تا این زمان کسی به عظمت و بلندی روح و عرفان عملی حاج میرزا جواد آقا در قم دفن نشده خیلی آدم فوق العاده‌ای بود این عالم که اوائل طلبگی من پیر بود، شاگرد این حاج میرزا جواد آقا و خیلی هم مراوده با «آقا شیخ حسنعلی نخودکی» اصفهانی داشت، حاج شیخ حسنعلی آدم فوق العاده‌ای بود، من با پسرش آشنا بودم پسرش هم اهل خدا بود هفت هشت ده سال پیش تهران فوت کرد، می‌رفتم من پیشش، می‌گفت یک بار روز آخر ماه رمضان که مردم تردید داشتند فردا عید فطر هست یا نه، نزدیک‌های غروب هوا هنوز روشن بود در مغرب، به من گفت علی برو بالا پشت بام ببین ماه شب اول پیدا است یا نه بیا به من خبر بده که من به مردم نخودک بگویم فردا عید فطر است.

حاج شیخ علی آقا می‌گوید من رفتم روی پشت بام یک خرده نگاه کردم، طرف غروب را، آدمم پایین گفتم آقا در منطقه غروب ابر است نمی‌شود ماه را دید، گفت بیچاره ماه را که می‌شود دید تو زورت نمی‌رسد ببینی دوباره برو بالا پشت بام به ابرها بگو حاج شیخ حسنعلی می‌گوید بروید کنار، ببینم ماه طلوع کرده شب اول یا نه بعد دوباره بیایید سر جایتان، گفت ما اصلاً وحشتمان گرفت دیگر حرفی نمی‌توانستم بزنم رفتم بالای پشت بام، گفتم ابرها حاج شیخ حسنعلی پدرم می‌گوید بروید کنار، گفت ابرها سریع رفتند کنار ماه پیدا شد دوباره ابرها آمدند سر جایشان آدمم به پدرم گفتم من ماه را کامل دیدم، این هم یکی از معلم‌هایش بود.

ایشان می‌گفتند که من خیلی در نجف اصرار به زیارت امیر المومنین در سحر داشتم، ترک هم نمی‌کردم، گفت یک روز داشتم می‌رفتم حرم به نظرم می‌رسد که در عالم مکاشفه، عالم مکاشفه یعنی عالم کنار رفتن پرده به نظرم رسید که امام عصر را دارم ملاقات می‌کنم ایشان یک بشقاب دستشان بود یک جنسی شبیه برنجک‌ها، دیدید برنجک‌ها را که در قنادی‌ها، دستشان است یک مشت هم دادند به من، فرمودند بخور دیگر ایشان را ندیدم



ولی آن برنجک‌ها را خوردم یک مرتبه بعد از خوردنم دیدم پرده کنار رفت من قوی‌ترین آدم در استخاره با قرآن شدم، این را برای کی گفت؟ برای مرحوم آیت الله «آقا سیدعباس کاشانی رحمته الله علیه»^۱ که من می‌رفتم پیشش، که به آقا سید عباس هم گفت تو از من پرسیدی که چی شد راه به اینجور استخاره پیدا کردید؟ من تا حالا به کسی نگفتم، اما تو سید هستی، عالم هستی، به من اصرار کردی، من می‌گویم ولی قول شرعی به من بده من تا زنده هستم به کسی نگویی گفتم نه نمی‌گویم، بعد از مردنش گفت که من امام عصر را در یک مکاشفه دیدم یک جنسی چیزی شبیه برنجک به من داد خوردم استخاره برابم کشف شد.

ایشان که من می‌رفتم دیدنش همین آیت الله آقا سید عباس کاشانی، ایشان می‌فرمودند یک بار یک تاجری به نام آقای افشار آمد پیش همین عالم والای بزرگ، «آقا شیخ اسماعیل ملایری»، گفت آقا یک استخاره بکن، گفت قرآن را که باز کرد من بغل دستش آیه را دیدم، گفت آیه را که خواند به این تاجر گفت یک دختری را برای پسرت دیدی می‌خواهی او را برای بچه‌ات عقد کنی، تا فردا ظهر معطل نکن، چون اگر تا فردا ظهر این دختر را عقد نکنی یک داماد دیگر دنبالش است او عقد می‌کند می‌برد و او هم رفت دختر را عقد کرد، خیلی زندگی خوبی هم این عروس و داماد داشتند گفت چند وقت گذشت، یک روز در زدند در را باز کردند یک آقایی آمد به ایشان گفت آقا یک استخاره برای من بکن من در یک کاری گیر هستم، گفت باز من بغل دستش بودم قرآن را که باز کرد همان آیه آمد که به آن آقا گفت این دختر را حتما برای پسرت عقد کن همان آیه به این آقا گفت یک کاری است واردش نشو، اگر واردش بشوی در یک چاله می‌افتی که دیگر در نمی‌آیی احتمال خطر جان هم برایت دارد. آن هم رفت.

۱. آقا سید عباس کاشانی در حوزه‌های علمیه مشهور کربلا و نجف به کسب معارف دینی همت گماشت و در سن ۱۸ سالگی به درجه اجتهاد رسید؛ در سن ۲۰ سالگی از سید علی قاضی بهره برد. سیدعباس کاشانی به مدت هفت سال از سید علی قاضی تلمذ نموده‌اند و معظم له اجازه اجتهاد از ایشان دارند. این استاد اخلاق و عرفان، اساتید دیگر او سید محمد هادی میلانی و سید ابوالقاسم خوبی و میر سید علی بهبهانی می‌باشند.

هدایت قرآن

من بهش گفتم آقا چند وقت پیش آن تاجر که آمد برای ازدواج پسرش استخاره کرد شما گفتی تا فردا ظهر معطل نکن دختر را بگیر، امروز هم همان آیه آمد چطور به این آدم گفتی وارد نشو؟ در چاله می‌افتی در نمی‌آیی، احتمالا خطر جانی هم برایت دارد، این که یک دانه آیه بود شما چطوری این یک آیه را دوجور گفتی؟ گفت آقای کاشانی فکر می‌کنی من استخاره می‌کنم؟ من بعد از دیدن امام عصر و خوردن آن یک ذره جنس شبیه برنجک که ازم پرسیدی چی شده اینقدر استخاره‌ات بالاست بعد از خوردن آن برنجک اولین استخاره‌ای را که باز کردم یک کسی که نمی‌دانم کی در گوشم می‌گفت اینجوری جواب این استخاره را بده، من به آن اولی که گفتم دختر را بگیر در گوشم آن صدا بلند شد بگو دختر را بگیرد، دومی پنجاه کیلو طلا می‌خواست قاچاق بکند بیرون گیر می‌افتاد می‌رفت زندان احتمال اعدام هم داشت باز هم آن صدا در گوش من گفت. این هم یک نحوه ارتباط با قرآن.

روضه حضرت علی اصغر علیه السلام

حالا ما لازم نیست به آن مقام برسیم، همین مقداری که داریم عمل می‌کنیم رها نکنیم، بس مان است برای نجات. خیلی تعجب است خیلی، که در کربلا یک رودخانه مثل فرات پر از آب باشد و به اندازه یک نصفه استکان مردم دریغ بکنند آب به بچه تشنه شیرخواره ندهند. خیلی تعجب است. این بچه در بغل مادر دست و پا می‌زد، گرم بود، زبان دور لبش می‌چرخاند، شیر که نداشت مادر، آب هم که نمی‌دادند، بچه با دست و پا زدن و گریه کردن آب می‌خواست دیگر دست و پا می‌زد یعنی مادر آب بده به من، ناله و گریه می‌کرد یعنی مادر آب می‌خواهم اگر شیر نداری.



جلسه پنجم

ترویج قرآنی در برخورد با

دنیا و دنیا طلبان

در جلسات گذشته شنیدید قرآن مجید خودش را، اهداف خودش را، معرفی می‌کند که این آیات کمک به سزایی است برای شناخت قرآن و معرفت به کتاب خدا. یقیناً هر انسانی به اندازه‌ای که آیات شریفه قرآن او را مسئول می‌دانند، مکلف می‌دانند، به آیات عمل کند خیر دنیا و آخرت او تامین خواهد بود، به قول خود قرآن در سوره نحل، دنیای او یک دنیای پاکی می‌شود که این دنیای پاک را خود حضرت حق به او عنایت می‌کند در آخرت هم براساس بهترین عملی که در دنیا انجام داده است پاداش خواهد داشت.

﴿مَنْ عَمِلْ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱ خیلی جالب است که اگر مردی خانمی، پیری، جوانی، در ریزه کاریهای زندگی هم بخواهد خودش را با قرآن کریم هماهنگ کند راه هماهنگی برایش باز است.

در برابر خواسته های نامشروع قدرت «نه» گفتن داشته باش!

دو تا روایت برایتان بخوانم که یکی از آنها در جلد اول کتاب شریف «اصول کافی» است، نوه حضرت مجتبی علیه السلام به نام «عبدالله بن حسن مثنی» که در مدینه معروف بود به «عبدالله محض» این به محضر مبارک امام صادق علیه السلام رسید پیش از غروب، یک توقع

۱. نحل: ۹۷.

هدایت قرآن

نابجایی از امام برای فرزندش داشت، که اصلاً زمینه برآوردن آن توقع شرعاً، عرفاً، برای حضرت صادق علیه السلام فراهم نبود.

خب یکی اینکه شرعی نبود، یکی اینکه بر فرض امام صادق علیه السلام اگر می‌خواستند به توقع او پاسخ بدهند گرفتاری سختی برای امام پیش می‌آمد، این آن روایتی است که در کتاب کافی است، در جلد اول، البته جلد اول عربی ترجمه‌اش را نمی‌دانم در اول است یا در دوم است. یکی از امتیازات انبیا و ائمه طاهرين این بود که به توقعات و خواسته‌های بیجا و نامشروع کسی تن نمی‌دادند، جواب نمی‌دادند، چون جواب دادن به این توقعات کار عاقلانه‌ای نیست، کار مشروع هم نیست، آدم برود جهنم به خاطر دیگران؟ برای چی؟ این نه عقلی است نه شرعی است این حماقت است، که کسی بیاید از آدم توقعی بکند حالا پدرش، مادرش، برادرش، دامادش، عروسش، رفیقش همشهری‌اش و این توقع شرعی نباشد، عقلی نباشد، آدم این توقع را جواب بدهد خب این یک کار بی‌لذتی است که از جمله تبعاتش خشم خداست، و گرفتاری در روز قیامت است. در این زمینه‌ها برادران و خواهران خیلی آدم‌های شجاع نترسی باشید، ممکن است آدم توقع را جواب ندهد یک تلخی، یک تلخی‌هایی برای آدم پیش بیاید، تلخی را تحمل کنید، من برای خودم خیلی پیش آمده یک توقعاتی از من داشتند و من خداوند متعال هدایت‌م می‌کرد که این توقع مشروع نیست به جا نیست، عقلی نیست، می‌گفتم نه، خیلی وقت پیش داستان برای حالا نیست، یک حمله‌داری آمد پیش من و من او را می‌شناختم، به من گفت که سازمان حج من را از حمله‌داری انداخته و به من اجازه بردن حاجی نمی‌دهد، رئیس سازمان حج آن زمان یعنی سال شصت و سه و شصت و چهار، خودش می‌گفت می‌گفت جزوپامبری‌های شماست به شما علاقه دارد شما یک نامه بنویس که کارت حمله‌داری من را به من برگردانند. بهش گفتم معلوم نیست به حرف من گوش بدهند، گفت همچنین نیست خیلی هم خوب گوش می‌دهند، گفتم اصرار می‌کنی عیبی ندارد، آدم یک کناری نامه نوشتیم به رئیس سازمان حج اگر پرونده این به خاطر حالا مال، یا اخلاق یا کم تقوایی یک خط قرمز رویش کشیدید کارت‌ش را باطل کردید دو تا خط



قرمز هم از طرف من رویش بکشید، چون این صلاحیت بردن مردم را به خانه خدا ندارد من او را می‌شناسم.

در پاکت را چسباندم بهش دادم، گفتم در پاکت را باز نکنی آنجا بدتر می‌شود کارت، فکر می‌کنند که تو امانت را مراعات نکردی، رفت و یک روز آمد پیش من گفت اصلا به امضای شما احترام نکردند و گفتند نمی‌شود، گفتم من که بهت گفتم به نامه من جواب نمی‌دهند خودت قبول نکردی، این نفهمید که من این کار را کردم، بعد از مدتی هم عمرش تمام شد و از دنیا رفت، حالا خودش می‌داند و خدا.

اما یک وقتی هم یک جوان خوش تیپ قد بلندی آمد به من گفت که من نام نویسی کردم اسمم درآمده بروم چهل و پنج روز شصت روز مدیر هتل در سوریه بشوم. گفتند یکی که ما می‌شناسیم تو را تایید کند، شما یک نامه بنویس من ببرم که من را بفرستند سوریه. او را می‌شناختم پا منبری من بود، گفتم من شما را تایید نمی‌کنم جوان هستی، خوش هیکل هستی، خوش قیافه هستی، سوریه هم کشور پر از فساد و پر از کاباره است من هیچ اعتمادی به تو ندارم، چیزی نگفت و رفت.

از سال شصت و چهار تا حالا، سی سال است دیگر ندیدمش، خیلی هم پشت سر من دری وری گفته بود و بد و بیراه گفته بود اما می‌ارزد که آدم به خاطر دیگران جهنم نرود اگر کسی خوشش می‌آید جهنم برود خب برای خودش برود، خودش برود کار بد بکند خودش برود ربا بخورد، خودش برود زنا بکند، خودش برود مال مردم را بخورد، برای چی آدم به خاطر یکی دیگر برود جهنم؟ شجاع باشید.

می‌آیند از آدم توقعاتی دارند، یا شما ثروتمند هستی یک کسی می‌خواهد کارهای شود یکی دو میلیارد می‌خواهد خرج بکند کارهای شود به شما می‌گوید یک میلیارد به من بده من وقتی صندلی گیرم آمد تلافی می‌کنم نکنید، شما مثل همه انبیاء و ائمه علیهم‌السلام در همه جا که بوی خدا نمی‌دهد حرف «لا» در دهانتان باشد، این «لا» یک بخشی از کلمه توحید است، اول آدم باید وادی «لا» را طی بکند تا به آن دومی که حقیقت هستی است برسد، «لا اله الا الله»، اگر آدم در «لا» بماند به «الا الله» نمی‌رسد. اگر آدم بلد نباشد به

هدایت قرآن

شیاطین «لا» بگویند به آنهایی که توقع نامشروع دارند «لا» بگویند اگر بلد نباشد هرگز به «الا الله» نمی‌رسد.

هرگز نبری راه به سرمنزل «الا» تا مرحله پیما نشوی وادی «لا» را

در مقابل هر برنامه منفی که از شما توقع می‌کنند یا شما را می‌خواهند شریک کنند خیلی شجاعانه بگویید نه، نمی‌خواهم، ابتدا روایتی را می‌گویم که در نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی سنی مذهب است، سپس آن روایت مربوط به عبدالله ابن حسن مثنی را خواهم گفت تا توضیح حرف امام صادق علیه السلام کامل بشود که در برابر آن توقع نامشروع و غیر معقول که عبدالله ابن حسن مثنی نوه امام حسن علیه السلام از امام صادق علیه السلام داشت و امام صادق علیه السلام فرمود نه، کاملاً روشن بشود.

این روایت را ما نوشتیم من در کتابهای خودمان ندیدم در هیچ کتابی از آن کتابهایی که پنجاه سال است دارم مطالعه می‌کنم، شاید هم باشد من هنوز ندیدم، ابن ابی الحدید می‌گوید ابن ابی الحدید عالم اهل تسنن است، مرید دیگران است، می‌گوید بعد از مرگ پیغمبر وقتی که حکومت را در سقیفه بنی ساعده برقرار کردند، علی بن ابیطالب شد هیچ کاره، و آنهایی که حکومت‌سازی کردند شدند همه کاره، ولی مخالف داشتند، برای ساکت کردن مخالفان پول زیادی دستشان بود، گفتند به مخالفین پول می‌دهیم محبتشان را جلب می‌کنیم، و آنها را از مخالفت می‌اندازیم، مدینه آرام می‌شود.

خدا نیاورد پول دست آدم‌های ناباب بیفتد همه کاری با آن می‌کنند، پول بولدوزر با موتور بسیار قدرتمندی است حتی دین را تخریب می‌کند، آمار مخالفان را گرفتند، از داخل شهر بالا و پایین شهر و سر کیسه را شل کردند، خیلی‌ها هم پول گرفتند و گفتند حق با علی نیست، این پولی هم که گرفتند نه به عمرشان اضافه کرد، نه به شخصیت‌شان، آن عمر طبیعی‌شان را کردند و مردند و رفتند جهنم. ولی گفتند حق با علی نیست حق با شماست. یک دروغی که در عالم سنگین‌ترین دروغ بود، حالا یک وقت آدم پول در جیبش است بچه‌اش می‌گوید بابا یک ده هزار تومانی به من بده من می‌خواهم شش دفعه بستنی بخورم، می‌گویم ندارم، ولی دارم، این دروغ است قطعاً هم گناه است، قطعاً هم در پرونده‌ام



نوشته می‌شود اما دیگر این دروغی نیست که زخم به دین خدا بزند، زخم به پیکر امت بزند، زخم به قیامت بزند، نهایتاً قیامت دادگاهی بکنند بگویند یک بار به بجهات گفתי پول ندارم دروغ گفתי چرا گفתי؟ آنجا ممکن است من بگویم پروردگار تو غفور هستی، تو رحیم هستی گذشت کن، گذشت بکنند. اما این که حق با علی نیست با شماست و این جریان پیدا کند تا امروز که یک میلیارد نفر در دین، در عبادات، در دنیا و در آخرت می‌گویند حق با علی نیست، این خیلی دروغ سنگینی است.

پول می‌دادند، ملت هم می‌گرفتند، یکی از آن مخالفانی که ابن ابی الحدید می‌گوید به رئیس حکومت معرفی کردند، یک خانمی بود عرب، زبان دار، با شخصیت، ولی شوهرش مرده بود سه چهار تا بچه یتیم داشت، از شوهرش هم ارث به درد بخوری نمانده بود، زندگی‌اش سخت بود، این زن اصرار داشت حق با علی علیه السلام است، به همسایه‌ها می‌گفت به زن‌ها می‌گفت، به افراد می‌گفت، به دخترها می‌گفت، یک پول به دردخور که با آن پول می‌شد این زن خانه‌اش را از جنوب شهر مدینه بفروشد بیاید وسط شهر یک خانه حسابی بخرد یک مقداری هم سرمایه کند بچه یتیم‌ها را اداره کند.

آدمی هم که دستش خالی است بیشتر دنبال حضرت اسکناس است، حالا آدمی که جیبش پر است ممکن است پول برایش ببرند بگویند بگو حق با علی نیست بگوید نه، می‌گویند پول است می‌گوید من خودم پول دارم می‌خواهی مثل همینی که به من می‌دهی به خودت بدهم، آنها هم کم هستند، اما هستند که بگویند نه پول نمی‌خواهیم، اما نود درصد در تاریخ جهان از پول شکست خوردند، پول است دیگر چه کارش می‌شود کرد؟ پول است، خیلی تقوا می‌خواهد.

آیه و روایت مربوط به پرداخت خمس

شما چرا به مراجع تقلید اعتماد دارید؟ این همه پول می‌دهید بهشان، که با پولتان چهل و پنجاه هزار طلبه را حقوق می‌دهند، مدرسه می‌سازند، نویسنده تربیت می‌کنند گوینده تربیت می‌کنند، مجتهد تربیت می‌کنند، مرجع تقلید برای بعد از خودشان تربیت می‌کنند،

هدایت قرآن

چون مراجع تان در اوج تقوا هستند، می‌دانید که چشم‌داشتی به پول شما ندارند. پول را همانجایی که رضایت امام زمان است مصرف می‌کنند، میلیاردها تومان پول است اما نگاه نمی‌کنند من خدمت خیلی از مراجع رسیدم از آیت الله العظمی سیستانی تا مشهد، تا قم به من هم محبت داشتند، من هم هیچ وقت کاری به پول هیچکدامشان نداشتم، من اسمم در دفتر هیچ مرجعی نبوده حقوق‌بگیر هم نبودم در ایام طلبگی هم پول نمی‌گرفتم.

اما بعضی‌هایشان را که خیلی می‌شناسم آنها هم به من محبت دارند خودشان به من گفتند که ما از این میلیاردها تومان پولی که از سراسر دنیا و داخل ایران برایمان می‌آید ما از این پول‌ها مصرف خرید یک دانه نان هم نمی‌کنیم، یا ارث پدری داریم، یا خودمان کتاب می‌نویسیم حق التالیف بهمان می‌دهند یا نذر و نیاز می‌کنند، ما نیازی به این پول نداریم، آدم از پول آزاد باشد خیلی آدم خوبی است خیلی، اما آزاد نباشد نه آدم خوبی نیست، شما کتاب «وسائل» را شنیدید که، «وسائل» را مرحوم «آیت الله العظمی بروجردی» چاپ کرده، خیلی کتاب مهمی است، کتاب «کافی» را هم که شنیدید، کتاب «تهذیب» و «من لا یحضره الفقیه» را هم که شنیدید، «بحار الانوار» را هم که شنیدید، من این کتاب‌ها را گشتم و نزدیک چهل تا روایت از ائمه علیهم‌السلام پیدا کردم یک از گویندگان روایت هم امام دوازدهم علیه‌السلام است، یک آیه ما در قرآن داریم اسم آن آیه خمس است، کلمه خمس هم در آیه است، «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ» تا آخر آیه ائمه علیهم‌السلام در آن چهل روایتی که یافتم ذیل این آیه فرمودند: به لعنت خدا به لعنت کل ملائکه، به لعنت کل انسان‌ها، دچار بشود کسی که خمس مال در مالش است به حرام بخورد و به ما برنگرداند، آدم اگر از پول آزاد نباشد می‌شود ملعون خدا و ملائکه و انسان‌ها، رودربایستی ندارد.

یک پول کلانی دادند به یک مامور گفتند ببر در خانه این خانم بهش بقبولان که این پول مهار زبانش بشود، دیگر از علی علیه‌السلام حرف نزنند، از ما حرف بزنند، برای ما به به بگوید، برای ما شعار بدهد، از ما تعریف بکند، یک مامور زرنگ زبان‌باز آمد در خانه را زد، خب



چهار تا بچه یتیم در خانه هست خود خانم چادر سرش کرد، چادر در قرآن است، ﴿يَا أَيُّهَا
الَّتِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ﴾^۱ پیغمبر به زنان
خودت، به دخترانت، به زنان مردم مومن بگو چادر هایشان را بر خود فرو پوشند، چند روز
پیش گفتم «جلباب» در لغت عرب به معنی شمد است که از نوک سر تا نوک پا را
می پوشاند این را می گویند «جلباب»، مقنعه هم داریم؟ همین هایی که خانم ها سرشان
می کنند و چادر می اندازند رویش، به زنان خودت بگو، به دخترانت، و به کل زنان مومنین
﴿يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ﴾، تمام بدن را وقتی می روند بیرون از نامحرمان بپوشانند.
کسی بدنشان را چاقیشان راه، زیبایی شان راه، لاغری شان را تشخیص ندهد. و وقتی هم
تشخیص ندهند هیچ کس بهشان متلک نمی گوید، شماره تلفن هم نمی دهد، دنبالشان هم
نمی افتد. خب وقتی که یک جوان یک دختر پوشیده را ببیند فقط یک چادر مشکی
می بیند، بدنی سینه ای، گردنی، مویی، لبی، دهانی، گونه ای، اینها را نبیند متلک نمی گوید،
قربان صدقه اش نمی رود، دنبالش نمی افتد، افسد مفسد عملی این بی حجابی است، هیچ
فسادی بدتر از این نیست که حالا دارد در کشور ما فراگیر می شود. با چادر آمد دم در
گفت فرمایشی دارید؟ گفت من مامور دولت هستم و از طرف خود رئیس دولت آمدم نه از
طرف مدیری، وزیر، وکیلی، خود جناب رئیس من را فرستاده خدمت شما شنیده وضع
اقتصادی تان خوب نیست شوهرتان مرده، بچه یتیم دارید، ابن ابی الحدید سنی می نویسد
این را من خودم خواندم در شرح نهج البلاغه اش، گفت کل این پول را بردار ببر به
رئیس تان پس بده، از قول من هم به رئیس تان بگو اگر کل عالم هستی را به من بدهی که
من علی علیه السلام را رها بکنم دنبال تو بیفتم امکان ندارد، علی علیه السلام اینقدر ارزان نیست، که با
یک کیسه پول آمدی از من بخری، علی علیه السلام در رگ و پوست و خون من است، علی علیه السلام
در دنیا و آخرت من است، برو بگو اشتباه کردی، برو نایست دم در خانه من تاریک
می شود، در را بست و بیرونش کرد و گفت برو دنبال کارت.



ما شجاعت داشته باشیم بگوییم نه در مقابل پول خلاف، توقع خلاف، نه آقا نمی‌نویسم، امضا نمی‌کنم، برایت بد می‌شود خب به جهنم بد می‌شود برو هر کاری دلت می‌خواهد بکن.

زندگی قرآنی و نتیجه آن در دنیا و آخرت

اما روایت دوم که در مورد درخواست نا به جای عبدالله بن حسن مثنی از امام صادق علیه السلام بود، امام صادق علیه السلام فرمود نه، من جواب تو را نمی‌دهم. پناه به خدا، امام معصوم امام صادق علیه السلام چشمه علم خدا، این عبدالله بن حسن مثنی گریبان امام صادق علیه السلام را گرفت کشید، شدید درگیر شد، بعد هم مردم ریختند جمع شدند شلوغ شد، رها کرد امام راه رفت. این آقایی که غروب شاهد این جریان بود که اسمش هم در اصول کافی هست، می‌گوید من صبح زود کار داشتم خودم، از خانه آمدم بیرون بروم دنبال کارم دیدم امام صادق علیه السلام تک و تنها آمده در خانه عبدالله بن حسن مثنی، به کارگر خانه می‌گوید که خیلی آرام عموزاده من هست؟ همان است که دیشب یقه حضرت را گرفت و به دیوار کوبید و جار و جنجال کرد، هست عموزاده من؟ گفت بله، فرمود بگو یک لحظه بیاید دم در، رفت در خانه، به عبدالله بن حسن گفت که امام صادق علیه السلام دم در است، دوید آمد دم در، گفت آقا صبح به این زودی برای چی آمدی در خانه من؟ ما که دیشب با هم درگیر شدیم، امام فرمود دیشب که شب بود نمی‌شد بیایم در خانه‌ات شب پریشانی را داشتیم، شب سختی را داشتیم، گفت چی بوده آقا شب پریشانی؟ این که اگر ریزه‌کاری‌ها را هم آدم بخواهد با قرآن هماهنگ بشود راه دارد یکیش این است، فرمود دیشب نشسته بودم و این آیه همینطور از جلوی چشم من عبور می‌کرد، ﴿وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ﴾^۱ بنده خوب ما کسی است که که به آنچه که من امر به پیوند دادم برود پیوند برقرار بکند و دلش از پروردگارش در خشیت است و از سختی حساب قیامت هم می‌ترسد، من دیدم تو دیشب از من بریدی، جدا شدی، با عصبانیت و دیدم خدا

در این آیه می‌گویید بنده خوب من آنی است که به آنچه که فرمان پیوند دادم برود پیوند بزند، من برای عمل به این آیه آمدم در خانه تو که قهر کردن تو و بریدن تو از من ادامه پیدا نکند که من به قرآن عمل کرده باشم.

این زندگی قرآنی، این با خدا زندگی کردن است، این درست و سالم زندگی کردن است، حالا ببینید کسی که با قرآن زندگی می‌کند قرآن مجید چه مژده‌ای به او می‌دهد این آیه را هم دقت کنید در سوره اسراء است که خیلی‌ها اشتباهاً می‌خوانند سوره اسراء، که صحیحش اسراء است از باب افعال، عجب آیه‌ای است! ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾^۱ این قرآن شما را به استوارترین و پابرجاترین جاده که هیچ خرابی ندارد، انحراف ندارد، خطا ندارد، اشتباه در ساختمانش ندارد، به چنین جاده‌ای هدایت می‌کند این کار اولش، دوم به تمام عمل‌کنندگان به این قرآن مژده می‌دهد، چه مژده‌ای؟ این مژده «أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا». اینهایی که هماهنگ با قرآن زندگی می‌کنند پیش ما پاداش کبیر دارند، نه من نه بالاتر از من، نه مراجع ما، هیچ کدام نمی‌دانیم اجر «کبیر» چیست. فقط می‌بینیم خدا پاداش را با لغت «کبیر» گفته است «أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا». اینها پاداش «کبیر» دارند، یک بار دیگر آیه را عنایت کنید چقدر نورانی است این آیه، ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾.

مقدمه روضه

شب جمعه است چه شب نورانی است، چه شب عالی است، ما که توفیق نداشتیم برویم کربلا، هم می‌توانیم بگوییم خوش به حال آنهایی که الان در حرم ضریح را گرفتند، هم می‌توانیم بگوییم خوش به حال ما در خانه خدا می‌خواهیم الان تو را از راه دور زیارت کنیم که امشب ما را هم جزو زائرانت ثبت بکنی و می‌کنند.

جلسه ششم

رجوع به اهل قرآن منجی انسان از

زندگی جاهلانه است

انسان می‌تواند در همه امور زندگی چه در جزئیات زندگی، چه در کلیات زندگی، خود را با کتاب خدا قرآن مجید، هماهنگ کند، همه اعمال و رفتار و حرکات و منش خود را بر وفق قرآن مجید انجام بدهد، به دست آوردن چنین زندگی منوط به این است که یا خود انسان در حد لازم آگاه به قرآن باشد، عالم به کتاب خدا باشد، یا با اهل قرآن ارتباط داشته باشد، که هر قدمی می‌خواهد بردارد، هر کاری می‌خواهد بکند، قبل از انجامش بپرسد، سوال کند، که آیا این کاری که من می‌خواهم انجام بدهم قدمی که می‌خواهم بردارم، مجوز قرآنی دارد یا ندارد. سوال کار بسیار پسندیده‌ای است در این زمینه، قرآن مجید مردم را به پرسیدن برای اینکه جاهلانه عمل نکنند تشویق می‌کند، ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱، چیزی را که نمی‌دانید، که حلال است، حرام است، درست است، نادرست است، خدایی است، ابلیسی است، کار بهشتیان است، کار دوزخیان است، بپرسید تا بدانید، روایات متعددی داریم در معرفی کردن این اهل ذکری که پروردگار در سوره انبیاء فرمودند از اهل ذکر بپرسید ذکر در اینجا به معنی علم است، به معنی دانش است، به معنی قرآن است. این روایات که اهل ذکر را معرفی می‌کنند در این منابعی است که برایتان اسم می‌برم، که من همش را دارم این منابع را، یکی از این منابع قدیمی‌ترین تفسیر شیعه است که دو جلد



۱. انبیاء: ۷.

هدایت قرآن

است بیشتر نمانده، این دو جلد نویسنده‌اش عالم بسیار ارزشمند شیعه «عیاشی» است، من الان یادم نیست این مطلب را در چه کتاب مهمی دیدم، که برایتان اسم ببرم. در آن کتاب داشت که تفسیر عیاشی و روایاتی که ایشان نقل کرده ارزشش از کتاب شریف کافی بیشتر است، این خیلی مهم است، وقتی آدم این چیزها را ببیند در کتابها فکر می‌کند که بالاتر از کتاب کافی وجود ندارد، اما وقتی ارزیابی اهل فن را ببیند، می‌بیند که نه اشتباه فکر می‌کرده است به قول پیغمبر ﷺ «فَوْقَ كُلِّ بَرٍّ بَرٌّ»^۱ هر نیکی بالاتر از خودش هم دارد الا شهادت در راه خدا که هیچ نیکی از آن بالاتر نیست.

تفسیر «عیاشی» نقل می‌کند، تفسیر «برهان» نقل می‌کند که هشت جلد است، تفسیر بسیار بارزش «نور الثقلین» ذکر می‌کند که پنج جلد است، که اهل ذکر بنا به روایات ائمه طاهرین علیهم‌السلام هستند، خب قرآن مجید می‌گوید آنچه را که نمی‌دانید عمل نکنید، عمل می‌شود عمل جاهلانه، عمل بی‌ارزش، از اهل ذکر بپرسید این کاری که من می‌خواهم بکنم خوب است یا بد است؟ خدا می‌پسندد یا نمی‌پسندد؟ عمل بهشتیان است یا عمل دوزخیان است؟ خب ائمه علیهم‌السلام زمان حیات خودشان به آنهایی که می‌پرسیدند جواب می‌دادند بعد هم که دریاوار روایت از ایشان مانده همین کتاب شریف کافی شانزده هزار روایت دارد. آدم باید به یک عالم ربانی یک عالم وارد، یک عالم واجد شرایط مراجعه کند سوال بکند که آقا من این کار پولی را می‌خواهم بکنم، یک همچنین اخلاقی را می‌خواهم به خرج بدهم، یک همچنین برخوردی را با زن و بچه می‌خواهم داشته باشم، آیا به نظر پروردگار عالم پسندیده است؟ من انجام بدهم ناپسند است انجام ندهم. این می‌شود یک زندگی سالم که پاداش این زندگی سالم بهشت است و رضایت پروردگار مهربان عالم است.

یک روایتی دارند امیر المومنین علیه‌السلام خیلی پر قیمت است، «يَا كَمِيلُ مَا مِنْ حَرَكَةٍ إِلَّا وَ أَنْتَ مُحْتَاجٌ فِيهَا إِلَى مَعْرِفَةٍ»^۲، ای کمیل هیچ کاری را انجام نمی‌دهی مگر اینکه در انجام آن

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۱، ص ۶۹

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۴، ص ۴۱۲

کار نیازمند به معرفت هستی که کار را بشناسی، آیا کار درستی است یا نادرست؟ حلال است یا حرام است؟ سوال خیلی کار خوبی است، پرسیدن خیلی کار باارزشی است، در همین زمینه‌های انسانی، اخلاقی، اعتقادی، عملی، دنیایی، و آخرتی. خیلی‌ها می‌آمدند از ائمه سوال می‌کردند قبل از ما خیلی‌ها از علما سوال می‌کردند و جواب می‌گرفتند براساس همان جواب هم عمل می‌کردند خیالشان هم راحت بود که مطابق قرآن عمل کردند روایات هم تفسیر قرآن مجید است، خب در تمام امور زندگی ما خیلی راحت می‌توانیم خود را با قرآن هماهنگ بکنیم حالا یا خودمان باید آگاه به قرآن باشیم که کارمان را هماهنگ کنیم ببینیم درست است یا نادرست، یا از یک عالم وارد پرسیم خیلی بعضی از قدیمی‌ها جالب بوده کارشان، در کتاب دیدم که یک نفر هفتصد فرسخ راه را طی کرد، یعنی هفتصد تا شش کیلومتر، هر یک فرسخی شش کیلومتر است، می‌شود چهار هزار و دویست کیلومتر، برای چی این راه را آمد؟ برای اینکه سر هفتصد فرسخی یک عالم الهی وارد متخصصی بود که هفت مسئله داشت از او پرسد، یعنی برای هر یک مسئله صد فرسخ راه طی کرد، الان خیلی از مردم مسجد کنار خانه‌شان است، حسینیه کنار خانه‌شان است، همسایه عالم هستند، نزدیک به حوزه علمیه هستند نمی‌روند پرسند، جاهلانه زندگی می‌کنند جاهلانه.

دوزخ، پایان زندگی جاهلانه!

در قرآن مجید ملاحظه بکنید بعضی از امت‌ها را انبیاء خدا بهشان می‌گفتند ﴿بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مَّجْهُلُونَ﴾^۱ زندگی شما جاهلانه است، یعنی در یک فضای جاهلانه دارید زندگی می‌کنید، امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید بالاخره آدم می‌فهمد کی؟ بعد از مردنش، که آن فهم بعد از مردن هم دیگر به درد نمی‌خورد، «النَّاسُ نِيَامٌ إِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا»^۲ مردم همه خوابند، وقتی

۱. نمل: ۵۵.

۲. شرح الکافی-الأصول و الروضه (للمولی صالح المازندرانی)، ج ۹، ص ۱۷۰.

هدایت قرآن

مردند تازه بیدار می‌شوند که اوضاع از چه قرار بود می‌بینند شصت سال هفتاد سال اشتباه کردند جاهلانه عمل کردند. شما همین امروز بعد از نماز مغرب و عشاء با عجله نروید از مسجد بیرون، قرآن مجید را بردارید سوره «ملک» را بخوانید، یک صفحه و نیم که بیشتر نیست، می‌رسید به این آیه که مدیران جهنم به این دوزخیان می‌گویند ﴿سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾^۱ البته در سوره «تحریم» خدا درباره مدیران جهنم می‌گوید ﴿عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ

غِلَظُ شِدَادٍ﴾^۲، این مدیران هفت طبقه جهنم بسیار تندخو، عصبانی و سخت‌گیر هستند.

در سوره «ملک» آمده این مدیران جهنم با این اوصاف وحشتناک به دوزخیان می‌گویند که «أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ» در دنیا که بودید کسی نیامد به شما هشدار بدهد بگوید آقا به ناموس مردم خیانت نکن، ربا نخور، ظلم نکن، مال مردم را نبر، ارث خواهر و برادرت را نخور، دروغ نگو، تهمت نزن، آبروی مردم را نبر، مزاحم مردم نشو، دختر تو عروسی دارد مردم چه گناهی کردند که تا سه نصف شب این گوششان و این اعصابشان این طبل و شیپور و موسیقی‌های تو گوش مردم را بکوبد، این بوق زدن‌ها در خیابان‌ها مردم را بکوبد، مریض را بکوبد، بیماری قلبی را بکوبد بیماری عصبی را دیوانه کند آنها چه جرمی کردند؟ دختر شوهر دادی که دادی، دیگر دار دار ندارد، کسی نیامد این حرفها را به شما بزند در دنیا؟ هشدار بدهد بگوید آقا این کارت بد است، این کارت نادرست است، این عملت خلاف است، این روش ظلم است مزاحم مردم است ﴿قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا﴾^۳ بله آمد ولی ما آن‌ها را تکذیب کردیم حالا لازم نیست که هر ملتی در دنیا بوده خداوند برایش یک پیغمبر فرستاده باشد معنای آیه ﴿إِنَّ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾^۴ این نیست که برای هر امتی یک پیغمبر جدا فرستادیم بلکه به این معناست که هیچ امتی نبوده مگر

۱. ملک: ۸.

۲. تحریم: ۶.

۳. ملک: ۹.

۴. فاطر: ۲۴.



اینکه ما «هشداردهنده» در بین آنها فرستادیم، پیغمبر مدینه بود خب ایرانی‌ها پیغمبر را نمی‌دیدند، مصری‌ها پیغمبر را نمی‌دیدند، یمنی‌ها پیغمبر را نمی‌دیدند پیغمبر نماینده می‌فرستاد صدای قرآن را برایشان پخش بکند این رسیدن صدای نبوت به گوش مردم لازم نبود که یک پیغمبر بین مردم باشد خب پیغمبر نبوتش را تبلیغ می‌کردند. اینجوری هیچ امتی بدون پیغمبر نمانده.

دوزخیان می‌گویند چرا هشداردهنده آمد، به آنها می‌گویند اگر هشداردهنده آمد پس چرا آمدید جهنم؟ جواب می‌دهند اگر آن وقت که در دنیا بودیم می‌رفتیم می‌شنیدیم خانه‌مان آنور مسجد بود یک دفعه هم نیامدیم مسجد، در محل ما پنج تا عالم بود پیش یکی از آنها هم نرفتیم، نزدیک حوزه علمیه بودیم ده تا مدرس باسواد در حوزه بود نرفتیم ببرسیم خیلی‌ها اینجورند، ما نرفتیم بشنویم و در حق خودمان و این دنیا هم هیچ فکری نکردیم، ﴿وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾^۱ حالا جزء دوزخیان نبودیم.

نمونه ای از زندگی جاهلانه

نمی‌دانم بعضی‌ها چرا اینقدر بی‌فکر و بی‌خیالند، درهای بهشت به رویشان باز است، از یک دانه نمی‌آیند تو می‌روند زور می‌زنند با کلید ربا، با کلید زنا، با کلید عرق و ورق، با کلید مزاحمت برای مردم در جهنم را برای خودشان باز می‌کنند، این زندگی جاهلانه است. یک شهری من را دعوت کردند منبر تعجب هم کردم چون شب اول دیدم مسجد پر است جا نیست خیلی استقبال کرده بودند، جوان هم بودم آن وقت شاید بیست و پنج شش سالم بود، روی منبر که نشستم خب آدم چشمش به شکل شبستان هم می‌افتد حالا آدم شبستان اینجا را که نگاه می‌کند می‌بیند خیلی میزان و مهندسی و چهارگوش، آن مسجد هم جدیدساز بود یک مسجدی بوده برای سیصد سال پیش این را خراب کرده بودند ساخته بودند خیلی هم خوب ساخته بودند، ولی من از روی منبر می‌دیدم که یک گوشه شبستان

۱. ملک: ۱۰.

هدایت قرآن

قناسی بدی دارد، یعنی شبستان را بی‌ریخت کرده، از منبر که آمدم پایین مسجد یک مدیری داشت بسیار آدم بزرگواری بود، بهش گفتم که این مهندسی که برای این مسجد نقشه کشیده نمی‌شد این قناسی را دربیاره، گفت کاملاً می‌شد کاملاً، گفتم پس چرا انجام ندادید؟ گفت که پشت این قناسی یک خانه ی دو هزار متری است فقط یک زن و شوهر در آن زندگی می‌کنند، بچه هم ندارند، گفت آن زمانی که ما می‌خواستیم مسجد را بسازیم، زمین در این محل ما متری دو هزار تومان بود، گفت ما رفتیم در این خانه را زدیم صاحبخانه در را باز کرد گفتیم پنج دقیقه می‌خواهیم خدمتان باشیم، گفت بفرمایید پیرمردی بود هشتاد ساله، گفتیم ما این مسجد را داریم می‌سازیم این گوشه‌اش قناسی دارد مهندس ما می‌خواهد نقشه بکشد می‌گوید اگر می‌توانید از این خانه بغل پنج متر فقط، از زمین این دو هزار متری بخرید، زمین هم چند است؟ دو هزار تومان، شما پنج متر از این دو هزار متر را بده برای خانه خدا پولش را بگیر، پنج تا دو هزار تومان ده هزار تومان، گفت نمی‌فروشم، گفتیم متری پنج تومان، ده تومن، پنجاه تومان، گفت تا صبح هم بشینید هی قیمت رویش بگذارید من یک متر هم به مسجد نمی‌فروشم! بلند شوید بروید دنبال کارتان، گفت دو سال بعد از ساخت مسجد هم سقط شد و با کله رفت جهنم یک عده‌ای اینجوری هستند.

یعنی می‌گردند کلید پیدا کنند در جهنم را باز کنند به روی خودشان! دوزخیان می‌گویند دوزخی شدن ما به خاطر این بود که نرفتیم گوش بدهیم، جا هم بود برویم گوش بدهیم مسجد نزدیک خانه‌مان، نزدیک مغازه‌مان، عالم در محله مان، نرفتیم، این پرسیدن این گوش دادن، خیلی به نفع دنیا و آخرت انسان است خیلی.

کسی که با تقوا باشد هیچگاه در بن بست نمی‌ماند!

چقدر آسان می‌شود هماهنگ با قرآن زندگی کرد، جورواجور هم می‌شود زندگی کرد، یک کتابی هست فکر کنم برای قرن چهارم است یا قرن پنجم خیلی قدیمی است، من این کتاب را روزها در ماشینم است از تهران که می‌آیم کرج می‌خوانم، در ماشینی که یک بزرگواری من را می‌آورد و برمی‌گرداند ما که مالک نیستیم در این عالم، یک چند روزی



مسافر هستیم و بعد هم هل می دهند ما را آن طرف، خودمان هم نمی رویم الان اگر هزار تا فرشته بیایند بگویند دلت می خواهد بعد از نماز مغرب و عشا جانت را بگیریم بیای آنور؟ می گوئیم بروید جان همدیگر را بگیرید به ما چه کار دارید ما نمی خواهیم بمیریم، اما ما را هل می دهند بیرونمان می کنند.

این کتاب را من از تهران تا اینجا می خوانم از اینجا تا تهران گاهی می خوانم، هفت هشت تا کتاب در ماشین است، آنجا خواندم در آن کتاب خیلی قدیمی، که یک نفر به یک نفر کینه ورزی داشت، یعنی آزار می داد، بد عمل می کرد، می رنجاند، دلش را می سوزاند، اما این مثل او تلافی کننده نبود، تحمل می کرد، صبر می کرد، با اخلاق برخورد می کرد، دیگر به قول ما از آزار او و رنج دهی او جاننش به لب رسید، آمد پیش یکی از اولیاء خدا گفت آقا من گرفتار یک همچین دردی هستم گرفتار یک همچین مشکلی هستم، علاجی دارد؟ خب علاجش که امر به معروف است، نهی از منکر است، تذکر است اینها هم گاهی از طرف فرد قبول نمی شود گوش نمی دهند به امر به معروف، به نهی از منکر و به تذکرات، آیا دیگر علاج ندارد؟ خدا بن بست برای بنده اش نگذاشته در قرآن می فرماید ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا﴾^۱ کسی که با خدا دارد زندگی می کند ما راه برون رفت از مشکلات را برایش می گذاریم. گوش نمی دهد به امر به معروف و نهی از منکر و تذکر، نه آقا گوش نمی دهد، گفت مشکلی ندارد راه دارد که شر او از سر تو کنده شود از فردا نماز واجب صبح را که می خوانی در یکی از رکعاتش حالا یا رکعت اول یا رکعت دوم، سوره «فیل» را بخوان، «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ» آیا ندانستی که خدا با فیل سواران بی دین ظالم مجرم چه کار کرد؟ «أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضَلُّلٍ»، آیا ما نقشه آنها را که خراب کردن خانه کعبه بود به هم نریختیم؟ «وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ» آیا این پرندگان ابابیل را که کوچکتر از گنجشک هستند نفرستادیم، «تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ» این پرنده ها می رفتند بالای

هدایت قرآن

سرشان و یک دانه سنگ سجیل از نوکشان می‌انداختند روی مغز اصحاب فیل «فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ» می‌شدند عین گوشت کوبیده‌ای که با گوشت کوب آن را کوبیده باشند. گفت در یکی از دو رکعت نمازت سوره فیل را بخوان هر روز، بعد از مدتی آمد گفت که ما این دستور را اجرا کردیم، در تمام رکعت‌های اول مان سوره فیل را خواندیم، البته بعد از سوره «فیل» هم باید سوره «قریش» خوانده شود از جاهایی که باید دو تا سوره خواند که یک سوره حساب می‌شود همینجاست، گفت بعد از مدتی این یارو سنگ کوب کرد و مرد، با اینکه شرش از سر ما کم شده ولی باز من صبح‌ها در رکعت اول باز سوره فیل را می‌خوانم، که مبادا یک شرّ دیگر بخواد خودش رانشان بدهد تا نیامده این سوره بکوبد در شرش و شرّ آن را از من برگرداند.

حل مشکلات دنیوی با قرآن

بعضی از مشکلات را با قرآن می‌شود حل کرد، من یک رفیق داشتم پدر او در خیابان بوذرجمهری تهران فروشنده لوازم ساختمانی بود، البته آن وقت‌ها لوازم به این زیادی نبود، این خیلی آدم متدینی بود و شجاع، زندان رفته هم بود، بچه‌های این با من هم کلاس بودند به خاطر هم‌کلاس بودن گاهی ما مدرسه که بعدازظهر تعطیل می‌شد می‌رفتیم خانه‌شان، خانه‌شان سر یک چهارراه بود در همان محل که ما زندگی می‌کردیم، زمان طاغوت روبروی خانه‌شان یک آقای می‌خواست دخترش را شوهر بدهد عروسی داشت این رفته بود یکی دو تا از این زنهای خواننده رادیوی زمان شاه را دعوت کرده بود و بلندگو کشی کرده بود که این خواننده‌های زن بیایند تا دوازده نصف شب بکوبند و بخوانند. این هم می‌دانست اگر برود در خانه این آقا نهی از منکر کند گوش نمی‌دهد می‌گوید برو هر کاری می‌خواهی بکن، اوائل بود که نوارهای عبدالباسط در ایران پخش شده بود، این هم تا شب نشده رفت به یک الکتریکی گفت بیا سه چهار تا شیپور روی پشت بام خانه من نصب کن، دستگاه بلندگویت را هم بیاور در اتاق، ضبط صوت را گذاشت کنار دستگاه بلندگو صدای عبدالباسط را تا آخر باز کرد، تمام خیابان صدای قرآن روبرویش هم تمام خیابان صدای زنان بدکاره آن روز رادیو.



خب صدای این قرآن قشنگ می‌رفت در حیات این عروسی، اصلاً این مردها و زنهایی که آمده بودند عروسی اعصابشان راحت نبود، خود صاحب عروسی بلند شد آمد در خانه‌اش گفت آقا ما امشب عروسی داریم، برای چی قرآن پخش می‌کنی؟ گفت دلم می‌خواهد برای اینکه تو دلت می‌خواهد صدای این زنها را پخش کنی دوتایی با هم یکی هستیم، تو دلت می‌خواهد زنده‌ی بدکاره بخوانند، من دلم می‌خواهد یک قاری قرآن بخواند به تو چه، گفت حالا کم کن به خاطر ما، گفت تو برو صدا را ببند فقط در خانه خودت بخوانند من هم صدای قرآن را می‌بندم، گفت می‌بندم آقا، می‌روم می‌بندم. با قرآن همه کاری می‌شود کرد، ریز و درشت زندگی را با قرآن می‌شود هماهنگ کرد ریزو و درشت زندگی را.

خب یک جمله در اولین آیه از پنج تا آیه‌ای که قبلاً وعده داده بودم برایتان قرائت کنم که دوتا را قرائت کردم دیدید که پروردگار فرمود ﴿هَذَا يَأْتِي لِلنَّاسِ وَهُدًى﴾، هدایت می‌کند، راهنمایی می‌کند، به مغز یکی می‌زند سریع برو پنج تا بلندگو چهار تا بلندگو بگذار روی پشت بام خانه‌ات این صدای ضد دین را با صدای قرآن خاموش کن، به یکی می‌گوید می‌خواهی شر از سرت کم بشود؟ سوره فیل را بخوان، در یکی از دو رکعت نماز صبحت بخوان، به یکی می‌گوید می‌خواهی از مشکلات نجات پیدا کنی گناهانت را ترک کن، تقوا به خرج بده، اگر دست از معصیت‌ها و گناهان برداری مشکل حل می‌شود، کاملاً هم حل می‌شود، این قرآن است.

روضه وداع امام حسین و حضرت زینب علیها السلام و روضه ذوالجناح

وجود مبارک امام دوازدهم علیه السلام در زیارت ناحیه مقدسه خطاب می‌کند به ابی عبدالله علیه السلام به خدا قسم من صبح و شب برایت گریه می‌کنم، «لَأَنْدُبَنَّكَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً» قسم هم می‌خورد این «لام» بر سر «لَأَنْدُبَنَّكَ» لام قسم است، تا زمانی که ظهور کنم گریه من تمام نمی‌شود ادامه دارد.

هدایت قرآن

بعد معروف این است که می‌گویند حضرت فرمودند یا پیغام دادند که من گریه‌ام برای آن لحظات آخر حادثه کربلاست، آن لحظه‌ای که ابی عبدالله علیه السلام می‌خواست به میدان برود آن لحظه‌ای که اسب بدون ابی عبدالله علیه السلام برگشت. چه دو لحظه سنگینی! اما لحظه اول که می‌خواهد برود زینب کبری مثل ابر بهار دارد گریه می‌کند، اشک می‌ریزد، طاقت نمی‌آورد برادر دعا کن که زینب بمیرد، نباشد که بعد از تو ماتم بگیرد،
برادر به قربان خلق نکویت اجازه بفرما بیوسم گلویت

این برای رفتن.

و اما برگشتن همه در خیمه‌ها نشستند که دیدند هم صدای سم ذوالجناح می‌آید هم صدای شیهه، هم صدا عوض شده و هم پا به زمین کوبیدنش عوض شده، اولین کسی که از خیمه آمد بیرون دختر ابی عبدالله علیه السلام حضرت سکینه علیه السلام بود، دید زین اسب واژگون است، یال اسب غرق خون است، نوشتند فقط یک سوال کرد و ناله کرد و زن و بچه ریختند بیرون سوالش هم این بود «یا جوادَ اَبی هَل سَقَى اَبی اُم قُتیلَ عَطشَاناً»، ذوالجناح پدرم تشنه بود، بالاخره آب به او دادند یا با لب تشنه او را شهید کردند؟ وقتی ناله زد هشتاد و چهار زن و بچه ریختند بیرون تا منظره ذوالجناح را دیدند امام زمان علیه السلام می‌گوید نایستادند، در حالی که موهای سرشان را می‌کندند، با دست به سر و صورت می‌زدند، با پای برهنه دویدند به طرف میدان وقتی رسیدند دیدند «وَ الشَّمْرُ جَالِسٌ عَلَی صَدْرِهِ علیه السلام».



جلسه، مقوم

معیار سنجش اعمال در قیامت

در سوره مبارکه انبیاء می خوانیم که پروردگار می فرماید ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً﴾^۱ ما ترازوهایی را براساس عدالت برای سنجش اعمال مردم برپا می کنیم و در سنجیدن اعمال هیچ ستمی به احدی از مردم نخواهد شد. «موازين» لغت جمع است، مفردش «میزان» است، «میزانان» یعنی دو تا ترازو، «موازين» یعنی چند ترازو، البته می شود از آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام استفاده کرد که حداقل در قیامت سه میزان قرار داده شود برای سنجش اعمال مردم.

الف) اولین میزان قرآن کریم است، که در سوره اعراف اعلام شده است ﴿وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ﴾^۲ ترازوی ما در قیامت «حق» است، «حق» از اسامی قرآن است.

ب) ترازوی دوم وجود مبارک پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله است که مردم را در اعمال و اخلاق و رفتار با آن حضرت می سنجند، یعنی یکی را با پیغمبر صلی الله علیه و آله می سنجند ببینند چه مقدار از ارزشهای رسول خدا صلی الله علیه و آله را در وجود خودش نشان می دهد، سنجیدن هم خیلی کار ساده ای است، مثلاً پیغمبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله حسود نبوده، طمع کار نبوده، بخیل نبوده، حریص نبوده،

۱. انبیاء: ۴۷.

۲. اعراف: ۸.

هدایت قرآن

تنگ نظر نبوده، وقتی یک فرد امتش آنهایی را که از مسائل منفی پیغمبر نداشت، این آدم هم ندارد، خب این در سنجیده شدن قبول می‌شود نمره می‌آورد اما اگر آن بارهای منفی که پیغمبر ﷺ نداشت این دارد، خب می‌شود سبک، پذیرفته نمی‌شود، قبولش نمی‌کنند. این شکل سنجش قیامت است.

ج) ترازوی آخر امام معصوم علیه السلام است، ما در زیارت امیرالمومنین علیه السلام می‌خوانیم حتما خودتان هم در حرم مبارکش خواندید، در یکی از زیارت‌هایشان «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِيرَانَ الْأَعْمَالِ»، هر چی رئیس جمهور و شاه است با امیرالمومنین سنجیده می‌شوند وقتی ببیند حکومتشان با حکومت امیرالمومنین علیه السلام هماهنگ در نمی‌آید، می‌شوند رفوزه، چون امیرالمومنین علیه السلام از زمان ورود به مدینه سراغ کشاورزی رفتند در سن بیست و یک و دو سالگی تا شصت و سه سالگی، یعنی چهل سال ایشان کاشت، درو کرد فروخت، باغ درست کرد محصولاتش را چید فروخت، یک وقت دیدم یک ریاضی‌دانی درآمد امیرالمومنین علیه السلام را در آن چهل سال سر انگشتی حساب کرد با پول زمان ما یک پول خیلی سنگینی می‌شد، خب امیرالمومنین علیه السلام این ثروت سنگینی را که به دست آوردند چی کار کردند؟ می‌رویم سراغ لحظه شهادتشان، شب بیست و یکم رمضان، ببینیم نسبت به ثروت در رابطه با خودشان چه وصیتی دارند.

کل شصت و سه سال عمرشان حدود شصت دینار از حضرت باقی مانده بود که می‌خواستند چیزی بخرند به حضرت مجتبی علیه السلام فرمودند عمرم که تمام شد، این شصت درهم از کل عمر من باقی مانده، خب پس آن ثروت کلان، چی شد؟ امیرالمومنین علیه السلام یک انسان هماهنگ با قرآن بود، قرآن در کنار ثروتِ ثروتمند حکم واجب زکات را دارد، حکم واجب انفاق را دارد، حکم واجب کار خیر را دارد، حکم واجب رسیدگی به اقوام و خویشاوندان را دارد، امیرالمومنین علیه السلام با عمل کردن به این احکام از نظر دارایی و ثروت کاملاً خود را با قرآن هماهنگ گذراند.

خب بقیه ثروتمندها را هم با حضرت می‌سنجند، که چی کار کردند با ثروتشان؟ خب یک عده‌ای رفوزه می‌شوند ثروت حسابی داشتند زکات ندادند، انفاق نکردند، کار خیر نکردند،



خمس ندادند، به اقوام فقیر نرسیدند، پس با این ترازو اینها از نظر معنوی سنگین وزن در نیامدند، سبک درآمدند، آنی که سبک درمی‌آید محکوم است. خدا هم با هیچ کس قوم و خویشی ندارد، نه با گذشتگان از امت اسلام قوم و خویشی داشته، نه با امت اسلام، هر چی گناه در عالم است جریمه‌اش برای هر گنهکاری یکی است می‌خواهد امت موسی باشد، می‌خواهد امت مسیح باشد، می‌خواهد امت نوح باشد، می‌خواهد امت پیغمبر اسلام ﷺ باشد خدا به امت پیغمبر ﷺ در مسئله گناه هیچ امتیازی نداده است.

﴿لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ﴾^۱ آنها در گرو اعمال خودشان هستند، شما هم در گرو اعمال خودتان، عین شما، هیچ فرقی نمی‌کند. پس یکی از ترازوهای قیامت قرآن است. خیلی آسان مرد یا زن می‌تواند البته بعد از معرفت به قرآن و اگر خودش آگاه به قرآن نیست با پرسیدن از آگاهان خود را با قرآن هماهنگ کند چه در جزئیات چه در کلیات، چه در اعمال معمولی و عادی چه در اعمال بزرگ و سنگین و خیلی با ارزش.

دو نمونه زیبا از رابطه انسان با قرآن

خب من چند نمونه برایتان در چند مسئله از انسان و قرآن بگویم، البته درباره رابطه‌داران با قرآن کریم، اول از وجود مبارک حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام شروع می‌کنم، امام حسین علیه السلام بنا به اعلام خودشان در شب عاشورا دلباخته قرآن بودند، قرآن معشوق امام بود، «فَإِنَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي أَحِبُّ الصَّلَاةَ لَهُ وَ تِلَاوَةَ كِتَابِهِ»^۲ خدا از من خبر داره وضع من را می‌داند که من عاشق داشتن رابطه با قرآن هستم، کل زندگی ابی عبدالله علیه السلام هم قرآنی بود. مدینه منطقه کشاورزی است، آب هم خوب دارد، آنهایی که اطراف مدینه رفتند می‌دانند باغهای آباد خرما و سبزی‌کاری و صیفی‌کاری دارد من رفتم دیدم، درآمد خوبی هم دارند کشاورزهایش، همه چیز هم مدینه درمی‌آید.

۱. بقره: ۱۳۴.

۲. اللهوف علی قتلی الطفوف، ترجمه فهری، النص، ص ۸۹.

حذف برده‌داری در اسلام

امام حسین علیه السلام کنیزی داشتند که پول داده و خریده بودند قبل از ذکر این نمونه متعالی از رابطه انسان و قرآن لازم است نکته ای عرض کنم، جنگ‌هایی که زمان قدیم در دنیا می‌شده، در این جنگ‌ها اگر بیرون شهرها بوده از لشکر شکست‌خورده اسیر که می‌گرفتند اینها را با خودشان می‌بردند در شهرهای خودشان اینها بنا به فرهنگی که ملت‌های آن روزگار داشتند قهراً می‌شدند غلام، و مردم آنها را خرید و فروش می‌کردند، حتی بازار برده فروشان و کنیزفروشان داشتند، اگر به شهرها حمله می‌کردند و زنان و دختران کفار را اسیر می‌کردند و اینها می‌شدند کنیز، این فرهنگ خیلی قدیمی بوده و خوب هم نبوده، پروردگار عالم بعد از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله یک مقرراتی را قرار داد که البته درجا نمی‌شد اعلام بکند که خرید و فروش غلام و کنیز لغو است، درجا نمی‌شد، اصلاً برای مردم باور کردنی نبود، چون تجارت می‌کردند بازار داشتند و در جنگ‌ها گرفتن مردها و زنها برای غلامی و کنیزی فرهنگ شده بود. برای مردم اصلاً قابل قبول نبود که یک مرتبه پروردگار بگوید ممنوع است.

چنانکه ده سالی که پیغمبر صلی الله علیه و آله مکه بودند خیلی از حلال‌ها و حرام‌ها را خدا اعلام نکرد، مثلاً مشروب‌خوری در مکه اعلام نشد ملت می‌خوردند، یا رباخوری در مکه حرمتش اعلام نشد در کله اینها رفته بود که خرید و فروش هم یک نوع ربا است، یکی می‌آید هندوانه می‌فروشد یکی خربزه می‌فروشد، ما هم به یک شکلی پول می‌فروشیم، اینها را اصلاً زیر بار نمی‌رفتند مردم، خیلی از حلال‌ها و حرام‌ها به آرامی در مدینه اعلام شد که مردم یک خرده روحیه قبولشان بالا رفته بود، برایشان سخت نبود و سنگین نبود، یک مقرراتی در قرآن برای غلام و کنیز آمد یک مقرراتی در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله، یک مقرراتی در زمان ائمه علیهم السلام که به تدریج این مسئله برده‌داری ریشه‌کن شد.

اوائل بهار بود امام حسین علیه السلام در اتاقشان نزدیک پنجره‌ای که رو به حیاط باز می‌شد نشسته بودند، کنیز ایشان از اتاق خودش یعنی آنجایی که بهش داده بودند آمد بیرون دید که در

باغچه حیاط چه گل‌های خوبی کاشته شده، این شکوفه‌ها باز شده، خیلی قیافه این گل‌ها زیباست، آرام آمد کنار باغچه، یک شاخه گل کند، رفت آنورتر یک شاخه دیگر کند، رفت آنورتر یک شاخه دیگر روی هم چهار پنج تا شاخه گل کند، یک نخ هم به این چهار پنج تا شاخه بست، وارد اتاق ابی عبدالله علیه السلام شد و این دسته گل را با یک دنیا احترام و محبت، به حضرت تقدیم کرد. امام علیه السلام دسته گل را گرفتند بو کردند به آرامی فرمودند دخترم تو در راه خدا آزاد هستی! صیغه آزادی غلام و کنیز هم این بود یک صیغه‌ای بود که خب در اسلام قرار داده شد، «أَنْتَ حُرٌّ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» یا «عَلَى وَجْهِ اللَّهِ»، خب این غلام و کنیز آزاد می‌شدند دیگر می‌توانستند بروند شهرهای خودشان بروند پیش زن و بچه‌شان و پیش پدر و مادر و اقوامشان.

آرام سخن گفتن و ادب در گفتار از اوامر قرآن است

حضرت به آرامی فرمود دخترم «أَنْتَ حُرٌّ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»، انبیاء و ائمه علیهم السلام در حرف زدن اهل داد کشیدن نبودند، قرآن از داد کشیدن زن و مرد متنفر است، قرآن مجید به هر مرد و زنی می‌گوید «وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ»^۱، آرام حرف بزنی، برای چی داد می‌کشی؟ داد مردم را خسته می‌کند، اعصاب مردم را می‌کوبد، مردم را رنجیده‌خاطر می‌کند، آرام حرف بزنی زن با شوهر آرام حرف بزنی، شوهر با زن آرام حرف بزنی، پدر و مادر با بچه‌ها آرام حرف بزنی، بچه‌ها با پدر و مادرها آرام حرف بزنی، مردم هم با همدیگر در مسجد، در کوچه، در پارک، در خیابان، در خرید و فروش آرام حرف بزنی.

این در سوره لقمان است، در سوره حجرات می‌گوید با احترام هم از همدیگر یاد کنید، «وَلَا تَسَابُرُوا بِالْأَلْقَابِ»^۲ لقب بد، اسم بد، عنوان بد روی کسی نگذارید، من بچه بودم گاهی می‌دیدم پدر می‌خواست بچه‌اش را صدا کند اسمش را می‌برد حالا یا بچه نمی‌شنید یا نه

۱. لقمان: ۱۹.

۲. حجرات: ۱۱.

هدایت قرآن

می شنید و جواب نمی داد پدر با عصبانیت فریاد می زد حیوان تو را صدا کردم، قرآن می گوید اینجوری حرف نزنید، لقب بد روی مردم نگذارید.

کنیز داشت از در اتاق می آمد بیرون، گویی صدایی آرام از ابی عبدالله علیه السلام شنیده باشد، برگشت به طرف ایشان به قول ما به حضرت عرض کرد چیزی فرمودید؟ فرمودند دخترم من تو را در راه خدا آزاد کردم، می توانی برگردی شهرتان پیش اقوامت، پیش پدر و مادرت، چقدر انبیا و ائمه علیهم السلام پاک زندگی کردند، چقدر پاک! کنیز زرنگ را بین من دیروز که داشتم می خواندم در کتاب دیدم این کنیز خیلی آدم خرد ورز و عاقل و فهمیده ای بود، یعنی همه خانمها همینطورند بعضی از خانمها خودشان قدر خودشان را می شکند، ارزش خودشان را می آورند پایین، وگرنه هر زنی را هم خدا عقل بهش داده، فطرت بهش داده، مغز بهش داده، زمینه های تربیت و ادب را بهش داده، بعضی ها با گناه روشنی های الهی را در وجود خودشان تاریک می کنند بی ادب می شوند بی تربیت و سبک و کوچک می شوند. انگار یابن رسول الله صلی الله علیه و آله مطلبی فرمودید امام علیه السلام فرمودند بله شما این دسته گلی که به من دادی من برگشتم گفتم «أَنْتِ حُرٌّ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»، تو در راه خدا آزاد هستی، عجب زن خردمندی! گفت یابن رسول الله صلی الله علیه و آله واقعا من آزاد هستم؟ فرمود واقعا آزاد هستی؟ گفت من دیگر جنبه کنیزی ندارم؟ فرمود نه، گفت اگر من آزاد هستم اجازه می دهید من به اختیار خودم و به انتخاب خودم یک چیزی را انتخاب کنم فرمود آزاد هستی انتخاب کن، گفت من از پیش تو دلم نمی خواهد تا بمیرم بروم، اگر آزاد هستم. بارک الله به تو زن، عجب شناخته بودی ابی عبدالله علیه السلام را که او محور و مرکز و منبع رحمت و اسعه خداست. عجب خوب شناخته بودی که او بنده ویژه خداست عجب خودت را خوب شناخته بودی که گفتم من اینجا ارزش های وجودی ام بالا می رود، جای دیگر بروم معمولی است، حالا یک شوهر بکنم، برای من هیچی جایگزین ابی عبدالله علیه السلام نمی شود. این یک خانم، چقدر در مملکت ما زندگی می کنند شصت سال هفتاد سالشان است، یک بار روزه نیامدند، یک شب عاشورا در مجلس ابی عبدالله نیامدند، یک یا حسین علیه السلام به عمرشان نگفتند، چقدر بدبخت و بیچاره هستند!



خب این جریان تمام شد، ایشان یک دسته گل داد گل هم برای باغچه خود ابی عبدالله بود گل ملک خود این دختر نبود، امام هم آزادش کرد یک کسی آنجا بود نوشتند کی بوده حتما یکی از افراد خانواده بوده گفت یا بن رسول الله ﷺ یک دسته گل چقدر می‌ارزید که شما یک کنیزی را در مقابل آن آزاد کردید؟ امام ﷺ فرمود به دستور خدا در قرآن عمل کردم. قرآن می‌فرماید «وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها»، نتیجه آیه این است اگر کسی یک کار خوبی در حق تو کرد، حالا به اندازه دادن یک دسته گل، یک گل، یک آبنبات، یک شیرینی، یک چایی، یک لیوان آب خوردن اگر کسی کار خوبی در حقان کرد خدا می‌فرماید به تلافی آن کار خوب یا بهترش را انجام بده یا مثلش را انجام بده، من الان دسترسی داشتم بهتر از کار او را که یک دسته گل بود انجام بدهم و آن هم آزاد کردن بود. یعنی حتی به یک پرداخت و گرفتن آدم می‌تواند به قرآن عمل بکند. یعنی تمام ریزه‌کاری‌های زندگی را می‌شود با قرآن کریم هماهنگ کرد.

در مقابل لطف دیگران لطف بیشتری بکن یا به همان اندازه جواب لطفش را بده

یکی به شما یک شکلات می‌دهد شما بعدا یک کیلو نبات ببر در خانه‌اش، این می‌شود عمل به این آیه، یکی دارد در راه می‌رود چهار تا نان سنگگ خاش خاش دو رو خریده با شما رفیق است می‌بیند می‌گوید از این نان بردار ببر خانه‌ات، می‌گویی نمی‌خواهم من دیشب ده تا تافتون خریدم، می‌گوید نفس ما را رد نکن جان من نان سنگگ خیلی عالی است، می‌گوید خب یک دانه را می‌برم می‌گوید نه من دلم بر نمی‌دارد این چهار تا نان است دو تا را تو ببر دو تا را هم ما می‌بریم، قرآن می‌گوید حالا دو تا نان سنگگ به تو داد تو هم یک صبح زود ده تا سنگگ خاش خاش دو رو بخر ببر در خانه‌اش بده که به قرآن عمل کرده باشی.

هدایت قرآن

«وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا»، ببینید همین کار در دوره عمر ما که یکی در حق ما یک کاری کرده ما هم تلافی کردیم، یا بهترش را یا مثلش را، ما قیامت در دادگاه قرآن گیر نمی‌کنیم، اگر به ما بگویند کنار قرآن بودی چه کار کردی؟ می‌گوییم پرونده مان را ببین، قرآن گفته نماز ما نماز داریم، روزه، روزه داریم، احترام به پدر و مادر داریم، محبت به زن و بچه داریم، تلافی خوبی‌های مردم داریم، به آسانی رد می‌شود، تمام گیر کردن‌های قیامت برای کمبود زندگی از قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام است.

علت گرفتاری در قیامت نبود زندگی قرآنی است

ما قیامت دیگر گیر نداریم، ما قیامت گیر شیمیایی نداریم، گیر فیزیکی نداریم، گیر ریاضی نداریم، گیر نجاری و بنایی نداریم، گیر مهندسی و معماری نداریم، اینها دادگاه ندارد، حالا من پنجاه سال نجار بودم به نجاری من چی کار دارند اگر هم کاری داشته باشند فقط به من می‌گویند یک جفت دری که ساختی هشتاد هزار تومان، این هشتاد هزار تومانی که گرفتی میزان بیست هزار تومانش را در چوب و رنگ تقلب کردی اینجوری ممکن است آدم گیر کند اما اصلش را آدم گیر نمی‌کند ابداء، تمام گرفتاری‌های قیامت برای کمبود زندگی از قرآن و فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام است.

قرآن یاری رسان همراهانش می‌باشد

یک مورد معنوی هم بگویم از اهل قرآن، که بدانید آنی که وصل به قرآن است قرآن برایش کار می‌کند، خوب هم کار می‌کند، من با مرحوم «شهید قدوسی رحمته‌الله» غیر از اینکه ارادت داشتم رفاقت هم داشتم، بعد از پیروزی بخشی از کارهای ایشان را من کمک بهشان دادم کارهای خیلی مهم هم بود، البته بدون توقع من هر کاری که برای انقلاب کردم حقوقی نگرفتم، هیچی، ایشان مجتهد بود، آدم پاکی بود، آدم با تقوایی بود، آدم با احتیاطی بود، داماد «علامه طباطبایی رحمته‌الله» صاحب تفسیر قرآن المیزان هم بود، اصالتا هم اهل نهبوند همدان بود. ایشان یک پدری داشتند که بعد از تحصیلات علم برگشتند نهبوند خیلی به دین



مردم، به تربیت مردم خدمت کردند، اسمش «حاج آخوند نھاوندی» بود، این حاج آخوند عجیب با قرآن انس داشت، همه کارهایش براساس قرآن بود. خیلی اتصالش به قرآن شدید بود، همسر حاج آخوند که مادر مرحوم «شهید قدوسی» بود دچار ضعف اعصاب شدید و بی حوصلگی شده بود، حاج آخوند مثل یک مادر مهربان از این خانمش پرستاری می کرد با آن عظمت علمی و موقعیت اجتماعی، پرستاری می کرد، دیگر می دانید یعنی چی، تابستان هوای در اتاق گرم بود آن وقت هم کولر و پنکه نبود، به حاج آخوند می گوید که زحمت بکش رختخواب من را بیاور در ایوان بیانداز، که هوا خنک است، آنجا بخوابم، می فرماید مانعی ندارد، خود حاج آخوند تشک و متکا و روانداز را می آورد در ایوان دست مریضش را می گیرد می آورد می خواباند، بهش می گوید من بیدار هستم هر چی می خواهی بگو برایت بیاورم آب می خواهی، شربت می خواهی، میوه می خواهی، غذا می خواهی، این رفتار با زن عبادت خداست، یعنی اجرای اخلاق و آداب اسلامی و انسانی عبادت است.

ساعت رسیده بود به ده و یازده شب، هفت هشت ده تا سگ پشت دیوار خانه حاج آخوند جمع شدند، و داشتند پارس می کردند خب یک پنج دقیقه ده دقیقه، خانمی که مشکل ضعف اعصاب دارد، مشکل بی حوصلگی دارد، برگشت به حاج آخوند گفت بلند شو شر این سگها را از سر من کم کن بدجوری دارند پارس می کنند و صدا می کنند من اصلا تحمل ندارم، حاج آخوند فرمود خانم همین الان صدای هر هفت هشت تا رامی اندازم، همین الان، فکر می کنید چی کار کرد حاج آخوند یک دسته بیلی، دسته کلنگی، داسی، کاردی برداشت برد پشت دیوار با سگها درگیر شد؟ نه آمد در اتاق قرآنش را برداشت آورد نشست روی ایوان، شروع کرد با یک قرائت حزینی قرآن خواندن، آیه اول را که حاج آخوند خواند صدایش درآمد هر هفت هشت تا سگ پوزه هایشان را گذاشتند روی دستشان قرآن گوش می دادند، یک آیه، دو آیه، سه آیه، ده آیه، دیگر قاری قرآن گلوی خشک می شود صدق الله العلی العظیم قرآن را بست کل شش هفت سگ هم راهشان را گرفتند و رفتند، گفت خانم راحت شدی؟ این معنی اش چیست؟ معنی اش این است که اهل قرآن هر شری از سرشان کم

هدایت قرآن

می‌شود. اما اگر اهل قرآن باشند، اهل قرآن دیگر حسد و بخل و حرص پاچه‌شان را نمی‌گیرد، زخم نمی‌زند بهشان، اهل قرآن با آرامش زندگی می‌کنند، و هر خطری را با قرآن از خودشان رد می‌کنند.



جلسه هشتم

دنیا و آخرت آباد در گرو تبعیت از

قرآن و اهل بیت علیهم السلام

قرآن مجید یار دنیا و آخرت انسان است، تنها قدرت و نیرویی که می‌تواند به ما در دنیا و آخرت کمک بدهد بعد از قرآن اهل بیت علیهم‌السلام هستند، به همین خاطر پیغمبر عظیم الشان اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بیست و سه سال مردم را به قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام توجه می‌دادند، و طبق روایات شیعه و غیرشیعه به مردم می‌فرمودند بین قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام جدایی نیست و جدایی هم نخواهد افتاد. و این دو منبع الهی در کنار حوض کوثر بر من وارد می‌شوند، «كِتَابَ اللَّهِ وَ عَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ قَدْ عَهَدَ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ»^۱.

اگر انسان بخواهد فقط با اهل بیت علیهم‌السلام باشد و امید به اهل بیت علیهم‌السلام داشته باشد محروم از فیوضات قرآن می‌شود، اگر می‌خواهد فقط با قرآن باشد، نه از فیوضات قرآن نصیب می‌برد، و نه از اهل بیت علیهم‌السلام از هیچکدام، موارد زیادی را ما در تاریخ شیعه داریم که علاوه بر کمک گرفتن از قرآن برای ساختن آخرت آباد از آن برای ساختن یک دنیای سالم نیز بهره برده‌اند در حقیقت ساختن دنیای آباد و آخرت آباد فقط میوه عمل به قرآن است. عمل به آیات مالی قرآن، به آیات خانوادگی قرآن، به آیات اجتماعی قرآن، به آیات حلال و حرام قرآن، به آیات اخلاقی قرآن و به آیات اعتقادی قرآن.

۱. الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۲، ص ۴۱۵.

هدایت قرآن

جز این طریق هم ما یک زندگی سالم به دست نمی‌آوریم دنیا و آخرت آبادی هم به دست نخواهد آمد. ملاحظه می‌کنید اینهایی که ما در این دوره عمرمان دیدیم ابداهل قرآن نبودند، دچار چه مشکلاتی، گرفتاری‌هایی، گناہانی، معاصی شدند که در هر صورت به قول قدیمی‌ها از عمر و پول و موقعیتشان خیری ندیدند، وقتی در دنیا خیری ندیده باشند در آخرت هم خیری نخواهند دید. اگر توضیح این مسئله را بخواهیم واردش بشویم خب یک زمان طولانی را می‌طلبید، مثلاً شما در قرآن مجید می‌بینید که رباخوار تا زمانی که به قرآن برنگردد و این حرام خدا را احترام نکند، و از زندگی‌اش دور نکند، و براساس قرآن پولهای اضافه‌ای که گرفته تا دینار آخرش را پس ندهد، قرآن می‌فرماید شیطان با وجود او همراه و هماهنگ شده و قیامت هم از دوزخ در امان نخواهد بود. هم دنیایش خراب است، هم آخرتش، معنی دنیای خراب نه این است که آدم رباخور بالاخره خرابه‌نشین می‌شود نه، ممکن است تا لحظات آخر عمرش در خانه میلیاردی و ماشین گران قیمت و روی فرش ابریشم باشد، ولی خرابی دنیا به این معناست که این دنیا با این کاخش، با این ویلا، با این ماشین، با این پولش، مورد نفرت پروردگار است.

شما در قرآن آیه‌ای را دیدید که پروردگار فرموده باشد من از زندگی گاوها متنفر هستم، من از حیات گوسفند و شتر و بز متنفر هستم، من از زندگی دیگر حیوانات که حلال گوشت نیستند، متنفر هستم، یا از زندگی ماهیان دریا، یا از زندگی پرندگان هوا، نیست همچنین چیزی در قرآن ولی ملاحظه می‌کنید که خدا از کار رباخور، روش رباخور، زندگی رباخور متنفر است، این دنیای خراب.

اما دنیای مسلمان یک دنیای آبادی است که غذایش یک مقدار میوه است، یک آبگوشت است، رواندازش یک روانداز معمولی است، لباسهایش یک لباسهای معمولی است خانه زندگی‌اش یک خانه معمولی است، این دنیای او که همه چیزش پاک است، سالم است، این مورد عنایت خداست. از این دنیای انسان که خدا راضی باشد یقین بدانید قیامت برای این دنیایش دادگاهی نخواهد داشت. این را ائمه ما در توضیح آیات قرآن می‌فرمایند، هیچ دادگاهی برای آنهایی که دنیای سالم دارند برپا نمی‌شود که بگویند این خانه را از کجا



آوردی، این فرش و روانداز را از کجا آوردی، چقدر نان خوردی، چقدر میوه خوردی، چقدر آب خوردی سوال نمی کنند.

قبل از محاسبه قیامت از خود حساب بکش

دنیای پاک در قیامت محاسبه نمی شود، چرا محاسبه نمی شود؟ چون خود این دنیاداران عاقل در همین دنیا به حساب خودشان رسیدند، طبق فرموده امام صادق علیه السلام «فَحَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا عَلَيْهَا»^۱ خودتان حساب خودتان را داشته باشید که یک زندگی هماهنگ با قرآن و براساس محاسبه با آیات قرآن برای خودتان درست کنید، پیش از اینکه شما را به دادگاه حساب بکشند وقتی خودتان دقیقاً دنیایتان را با قرآن محاسبه بکنید فردا دیگر محاسبه نخواهید شد.

یک جمله ای را همه ما شنیدیم این جمله هم جمله جدیدی نیست عمر این جمله خیلی طولانی است شاید قبل از پدران ما هم این جمله در ایران گفته می شده و از کی گفتند نمی دانم، اما خیلی جمله جالبی است، خیلی پرمعناست، آن را که حساب پاک است، از محتسب چه باک است یعنی قاضی دادگاه، محتسب یعنی حساب گر، رسیدگی کننده به پرونده.

ظهور نتیجه دنیای پاک و دنیای ناپاک در قیامت

قیامت هم همینطور، من وقتی وارد قیامت شدم به قول قرآن کریم در سوره مبارکه غاشیه «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ»، «لَسَعِيهَارَاضِيَةٌ»^۲، اینها وقتی وارد قیامت می شوند چهره شان غبار آلود نیست، شکسته نیست، در هم شده از خاک قبر نیست، بی ریخت نیست، بلکه قیافه نائم است، نائم یعنی مثل گل اول صبح شاداب، تر و تازه، «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ» چرا؟ علتش را بیان می کند چرا اینقدر قیافه شاد است، چرا اینقدر قیافه در قیامت آرام است، قیامتی که پروردگار در یک سوره دیگر در وصف افراد غیر مومن می فرماید «يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ

۱. الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۸، ص ۱۴۳.

۲. غاشیه: ۹ و ۸.

هدایت قرآن

الْمَبْتُوثُ^۱، «فراش» در لغت عرب یعنی «پروانه» و «مبثوث» یعنی «پراکنده»، در یک گلستان آدم می‌رود دویست تا پروانه دائم می‌پزند این طرف و آن طرف از روی این شاخه روی آن شاخه، از این شاخه روی دیوار، از روی دیوار روی کله باغبان انگار دیوانه هستند. که حال درستی ندارند می‌گویند قیامت کل ناس مانند پروانه‌های پراکنده هستند چون نمی‌دانند عاقبتشان چه خواهد شد بعد هم این عذاب جهنم جلوی چشمشان است، دادگاه‌ها هم که دارد برپا می‌شود یک جوری اینها در قیامت حرکت می‌کنند که انگار از اول عقل نداشتند. اضطراب دارند، خب در این صحنه عظیم یک عده‌ای وارد شدند چهره عین گل شاداب، اینور و آنور هم نمی‌زنند آن طرف و این طرف هم نمی‌روند، درهم و برهم هم نیستند، خیلی راحت آرام، تر و تازه، شاد، ایستادند در محشر چرا اینقدر شادند؟ علتش را آیه بعد بیان می‌کند، لسعیهها راضیه، تمام گذشته عمرش را در دنیا مرور می‌کند می‌بیند یک دنیایی برای خودش ساخت، یک مغازه‌ای یک کشاورزی، یک کاسبی، یک رفت و آمدی، یک درآمدی یک خرج کردنی که تماش با قرآن هماهنگ بود به این خاطر شاد بود این دنیای آباد ولی این دنیای آباد را قرآن به انسان می‌دهد.

اما دنیای رباخور خراب است، دنیای زناکار خراب است، دنیای مشرک خراب است، دنیای مجرم خراب است، ما در آیات می‌بینیم پروردگار اینها را که ردیف می‌کند می‌فرماید ﴿وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا^۲﴾، کسانی که این اعمال را انجام دهند می‌افتند در جهنم نمی‌گویند می‌اندازم در جهنم، می‌گویند وقتی از قبر درمی‌آیند اتوماتیک پایشان به طرف جهنم حرکت می‌کند، هر چی می‌خواهند به طرف بهشت بروند پایشان بلند نمی‌شود، قدم برداشته نمی‌شود ولی به طرف دوزخ راحت راه می‌روند انگار زیر پایشان زمین حرکت می‌کند، زمین می‌رود عقب اینها را می‌برد جلو، اصلا خود قدم قیامت شعور دارد می‌فهمد کجا برود. می‌فهمد.

مثل لقمه‌ای که ما می‌خوریم لقمه شعور دارد ما لقمه را که می‌جویم فرو می‌دهیم دنبالش که نمی‌توانیم برویم، می‌توانیم؟ ما دیگر لقمه را نمی‌بینیم اما لقمه را خدا شعور بهش داده

۱. قارعه: ۴.

۲. فرقان: ۶۸.

که چه مقدارش به چه شکل بیاید برای تامین کمبود چشم، بیاید برای استحکام دندان، بیاید برای رنگ لب و رنگ مو، بیاید برای رنگ پوست، بیاید برای عصب سازی بیاید بری غضروف سازی، شعور دارد لقمه، اگر شعور نداشت که یا یک جا می ماند در معده مان هی باید ده تا قرص بخوریم تا بیرونش کنیم یا نه از معده می رفت در روده بزرگ در روده کوچک، به همان شکل از بدن می رفت بیرون، ولی شعور دارد، قیامت هم اعضا و جوارح ما شعور کامل دارند همه با هم دست به دست هم می دهند طرف را می برند جهنم، همه با هم دست به دست هم می دهند مومن را می برند بهشت، از این بالاتر این هم خیلی آیه عجیبی است خیلی هم خواندید ولی چون حفظ نیستید گاهی یادتان می رود. پروردگار می فرماید ﴿وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾، ما به بهشت فرمان می دهیم برو طرف پرهیزکاران که مسیرشان را کوتاه کنی، دیگر قدم برندارند بیایند در تو، تو برو پیش متقین. تو برو.

نمونه ای از دنیای آباد در عین سادگی و نداری

خب با قرآن دنیای پاکانی مثل شما آباد است ولی ممکنه دنیای پاکان یک خانه صد متری باشد یک ماشین معمولی باشد یک وانت باشد، یک موتور باشد آبادی دنیا به این چیزها نیست، من یک کسی را دارم البته در این شهر نیست تهران هم نیست جای دیگر است، این می آید پای منبر من، سالی پنج شش تا منبر را در آن شهر می آید این خانه اش پایین شهر است، سرمایه اش یک وانت است، زن دارد و یکی دو تا پسر، درآمدش از بارکشی است، امسال هم روز عرفه من در آن شهر منبر بودم آنجا هم صبح آمد پای منبر من، یک چهل و پنجاه متر هم کنار من راه آمد تا من برسم به ماشینی که می خواستم بیایم تهران.

با این وانت کار می کند، خرج زن و بچه اش را از این وانت که درمی آورد اضافه پول را سیصد و شصت و پنج صبح، سیصد و شصت و پنج بعدازظهر، سیصد و شصت و پنج بعد از شب روضه دارد، اگر کسی روضه صبح را برود نان و چایی را می دهد اگر کسی روضه بعدازظهر را برود، نهار نخورده باشد نهار می دهد، اگر کسی روضه شب را برود شام شب را

هدایت قرآن

می‌دهد، یعنی در طول سال این روزه برقرار است، البته الان مردم چون آن روزه را شناختند با اجازه خودش قند می‌برند، چایی می‌برند، برنج می‌برند، نان می‌برند، حضرت سید الشهداء زمینه‌اش را اداره کرده که طول سال کم نیاورد، فقط یک مرتبه خودش می‌گفت می‌گفت صبح که روزه تمام شد من دیدم که قند ندارم اتفاقاً آن روز پول هم در حدی که برای روزه شب قند بخرم نداشتم، قند هم گیرم نیامد چون پول نداشتم، بالاخره پسر من با وانت رفت یک خرده بار کشید و آمد یک پولی به من داد گفت بابا اندازه همین برو قند بخر، ساعت دوازده شب بود، گفت آمدم بیرون در خیابان‌ها هر جا گشتم نه مغازه‌ای باز بود نه سوپری باز بود، دیگر نزدیک چهار صبح آمدم خانه، این راداشته باشید، یکی از دوستان من می‌گفت می‌گفت من دو روز قبل از این که این قند گیر بیاورد هیچ اطلاعی هم نداشتم که این قندش تمام شده و پولی ندارد و از این هم خبر نداشتم که پسرش با وانت دو تا بار به تورش خورده و شب پول را آورده داده به پدر که برود قند بگیرد، آن هم قند پیدا نکرده از این‌ها هیچ اطلاعی نداشتم می‌گوید دو روز قبل من با ماشین خودم رفته بودم ساوه کار داشتم، یک آشنایی در ساوه به من گفت که از ساوه کجا می‌روی؟ گفتم می‌روم قم، گفت که فلان کس را می‌شناسی که هم صبح‌ها روزه دارد هم ظهرها دارد، هم شبها و ماه رمضان‌ها هم از بعد از افطار روزه‌اش شروع می‌شود تا سحر سحری هم به مردم می‌دهد و عجیب این است برادران و خواهران هر کسی آنجا منبر می‌رود تا روزه شروع می‌کند این صاحب‌خانه انگار دفعه اولش است دارد مصائب ابی عبدالله علیه السلام را می‌شنود به اندازه گلوگیر و خفه شدن گریه می‌کند، هم صبح گریه می‌کند هم ظهر و هم شب انگار بار اولش است. گفتم بله من از آن روزه خبر دارم، گفت من یک گونی پر از قند دارم این را ببر بده آنجا، ایشان می‌گوید تا چهار صبح من قند گیر نیاوردم آمدم خانه یک ربع بعدش در خانه را زدند، رفتم دم در، گفتم از ساوه یک کسی یک گونی صد کیلویی پر از قند داده بیاورم درخانه‌تان، گفت آره من تا چهار قند پیدا نکردم به سید الشهداء علیه السلام گفتم من آبرو دارم در خانه تو قندت را خودت برسان بیا بگذار اینجا این حواله ابی عبدالله علیه السلام است. کاری به آن صاحب قند ندارد کاری هم به من ندارد این را می‌گویند دنیای آباد.



اما دنیای کاخ‌نشینان کجایش آباد است؟ اولاً یک مشت کارمند دختر خوش قیافه دارند بدون حجاب یا با این حجاب‌های قلابی که از صبح می‌آیند سرکار دائم نامحرم می‌بینند و دائم به افکار شیطان غرق می‌شوند بعد هم پول‌هایی گیر می‌آورند از راه نامشروع، نهایت این خانه و فرش و پول و این چشم و این گوش و این حرکات جهنم است، این کجایش آباد است؟ آخرت این آدم کجایش آباد است؟

غوطه ور بودن در زخارف دنیوی نشانه دنیای آباد نیست

تنها دو منبع است که به انسان کمک می‌دهد هم دنیایش را آباد کند هم آخرتش را، قرآن و اهل بیت علیهم السلام. شب شما هشت روز است یک عده‌ای از شما از اول زیارت عاشورا آمدید اینجا من هم از اول زیارت عاشورا هر روز بودم، یک جمله‌ای که این بزرگوار محترمی که زیارت می‌خواند در زیارت عاشورا می‌خواند این است، «اللَّهُمَّ الْعَن بَنِي أُمِّيَّةَ قَاطِبَةَ»، بنی امیه در خرابه زندگی می‌کردند یا در کاخ؟ بنی امیه بی‌پول بودند یا پرپول، بنی امیه نان و پنیر می‌خوردند یا بهترین غذاهای روزگارشان را؟ بنی امیه لباس پاره پاره تنشان بود با کفش کهنه یا گرانترین پارچه‌ها؟ پس چرا بهشان می‌گویید «اللَّهُمَّ الْعَن بَنِي أُمِّيَّةَ قَاطِبَةَ». این دنیا دنیای خوبی است؟ که یک لعنت ابدی برای آدم به یادگار بگذارد، شب و روز در تمام مناطق شیعه‌نشین در خانه خدا التماس کنند خدایا کل بنی امیه را لعنت کن، این دنیای درستی است؟

آبادی دنیای خراب در گرو تبعیت از اهل بیت علیهم السلام

اما در این بنی امیه که ما هر روز خواندیم «اللَّهُمَّ الْعَن بَنِي أُمِّيَّةَ قَاطِبَةَ»، یک اموی اصیل بود پدر و مادر از بنی امیه، جد و جده از بنی امیه، طرف مادری همه بنی امیه، طرف پدری همه بنی امیه، این آدم در روایت دارد یک روز آمد خدمت وجود مبارک امام صادق علیه السلام، گفت یابن رسول الله صلی الله علیه و آله من شیعه شما هستم، از امیرالمومنین علیه السلام تا آخرین نفرتان را قبول دارم، خدا را قبول دارم، نبوت را قبول دارم، حلال و حرام را قبول دارم، و سبک رفتار و



و پرده ترکیه‌ای نیست، دنیای آباد یعنی دنیای حلال، آخرت آباد یعنی آخرتی که بر اساس عمل صالح انسان پدید آمده است این یک نوع کمک قرآن. خب ما یک چنین کمکی را از غیر از قرآن و اهل بیت علیهم السلام از چه منبعی در این عالم می‌توانیم بگیریم هیچ منبعی، اصلا هیچ منبعی بلد نیست مایه‌اش را ندارد، سرمایه‌اش را ندارد، نیرویش را ندارد، که به ما کمک بدهد برای ساختن دنیای آباد و آخرت آباد، این یک نوع کمک قرآن است.

دستگیری معنوی قرآن برای حل مشکلات مادی

کمک دیگر قرآن کمک معنوی است، کمک برای حل مشکل است، این داستانی که من می‌گویم در کتابها نوشتند اما من خودم هم با دکترش رفیق بودم دکترش هم هنوز زنده است، نزدیک نود سالش است، که من هر وقت بیمار می‌شوم دکترم اوست می‌روم پیش او، هم دکترش را چهل سال است با او ارتباط دارم هم مریض این دکتر مریضی بوده که تمام مومنین خالص این مملکت و فقها و مراجع بهش ارادت داشتند.

مرحوم «آیت الله العظمی حاج سید احمد خوانساری» که مسجد بالای سر قم کنار قبر حاج شیخ عبدالکریم دفن است، یک نیم متر آنورتر، ایشان هم من بیست سال خانه‌اش می‌رفتم، ارادت داشتیم، ایشان هم فاطمیه و دهه عاشورا واقعا ادب می‌کرد و آقای و ذره‌پوری می‌آمد پای منبر من، ایشان یک مشکلی در معده‌اش پیدا می‌شود، این دکتري که می‌گویم معاینه می‌کند بعد به ایشان می‌گوید هیچ چاره‌ای نیست باید شکم را باز بکنیم یک سوم معده کامل پوسیده، از بین رفته، و این باعث مشکلات دیگری می‌شود باید آن یک سوم را قیچی کنیم بقیه را بدوزیم دریاوریم، خب ایشان در همه ایران مقلد داشت، و فتوایش این بود اگر مرجع تقلیدی را بیهوش بکنند تقلید همه مقلدهایش از بین می‌رود مقلدها باید به یک مرجع دیگر برگردند، ایشان هم دلش نمی‌خواست یک مورچه از دستش آزار ببیند، و مقلدین نگران بشوند ناراحت بشوند. وقتی می‌آید روی تخت عمل دکتر بیهوشی می‌آید همین دکتري که من پیشش می‌روم، گفت من به ایشان عرض کردم شما را باید بیهوش کنم چون هشتاد



هدایت قرآن

سالتان است، تحمل درد را ندارید، فرمود من را بیهوش نکن، عمل کن، گفتم آقا چاقوی تیز است، از زیر سینه تا زیر ناف را می‌خواهند پاره کنند، کنار بزنند دو سوم معده را قیچی کنند و بعد بدوزند این ممکن است دو سه ساعت طول بکشد دردش قابل تحمل نیست نمی‌شود، با یک صدای آرامی فرمودند وقتی آماده شدید که پاره کنید شکم من را به من خبر بدهید دکترها لباس پوشیدند و ابزار آوردند و ابزار پزشکی، چاقو و قیچی و سوزن و نخ دوخت، خود ایشان هم برای من تعریف کرد گفت من به ایشان گفتم ما آماده جراحی هستیم، ایشان فرمودند من سوره مبارکه «انعام» را شروع می‌کنم وقتی که بسم الله را گفتم وارد سوره بشوم شما کارتان را انجام بدهید به من کاری نداشته باشید، گفت ایشان شروع کرد سوره انعام، ما هم شکم را پاره کردیم و دو سوم معده را در آوردیم و بقیه را دوختیم و بعد دوباره شکم را به هم آوردیم و از بالا تا پایین دوختیم کار ما تمام شد، ایشان هنوز داشت سوره انعام را می‌خواند، گفتیم آقا کار ما تمام شد فرمود تمام شد؟ خیلی خب کجا می‌خواهید حالا من را منتقل کنید؟ گفتیم اتاق فرمود انتقال بدهید، آقا ما این شکم را پاره کردیم دردتان نیامد؟ گفت من در درد نبودم من در قرآن بودم! من اینجا نبودم که دردم بیاید! اینجور کمک‌ها را هم قرآن به اهل قرآن می‌کند من اگر بخواهم انگشتم را جراحی کنم جرات ندارم به دکتر بگویم آمپول بیهوشی به دستم نزن، من سوره قدر را می‌خوانم تو پاره کن و بدوز و پانسمان کن، اهل قرآن می‌توانند این کار را بکنند.

روضه حضرت علی اکبر علیه السلام

خدایا به حقیقت این کاروانی که دارد نزدیک کربلا می‌شود در آن اربعین اول، همه ما را بچه‌های ما را، نسل ما را، اهل قرآن قرار بده.
مصیبت علی اکبر را برایتان خواندند از سخت‌ترین مصائب کربلا بود، بعضی از شماها داغ جوان دیدید من خودم هم داغ دیدم می‌دانم یعنی چی آدم تا داغ ندیده باشد خیلی این روضه‌ها را متوجه نمی‌شود، ولی آنی که داغ دیده می‌فهمد یعنی چی.



جلسه نهم

شش چراغ هدایتگر در

لسان پیامبر ﷺ

رسول خدا ﷺ در یک سخنرانی شش حقیقت را مطرح کردند که مجموعه این شش حقیقت چراغ راه زندگی است. از همه مردم دعوت کردند در زندگیتان این شش حقیقت تحقق داده بشود و برایتان هم بس است. یعنی عموم مردم به بیشتر از این شش حقیقت را نیاز ندارند، قرآن مجید در سوره انفال به مردم می‌فرماید دعوت خدا و پیغمبر ﷺ را اجابت کنید، این دعوت دعوتی نیست که رد بکنید ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾^۱ امر واجب است دعوت خدا و پیغمبر ﷺ را اجابت کنید علت وجوب اجابت هم این است که پروردگار و پیغمبر ﷺ با این دعوتشان می‌خواهند به شما حیات ویژه بدهند «لِمَا يُحْيِيكُمْ». آدم در کنار آیات قرآن طبق دستور خود قرآن وقتی تدبر می‌کند، فکر می‌کند، نکات خیلی خوبی از آیات نصیبت می‌شود، می‌خواهند شما را زنده کنند یعنی قبل از اجابت دعوت پیغمبر ﷺ و خدا شما میت هستید، چون حقایق ضدشان هم هست، ما حقایق بدون اضداد نداریم.

کور چشمی مهم نیست، کوردل نباشیم!

قرآن مجید هم در خیلی از آیات یک حقیقت را با ضد مطرح کرده. در همین آیه الکرسی ببینید یک حقیقتی مطرح است دنباله آیه ضدش هم مطرح است، ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا

۱. انفال: ۲۴.



هدایت قرآن

يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ^۱ ضَدَّش «إِلَى النُّورِ»، یا در سوره فاطر که یکی از جالبترین آیات قرآن است، «وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ^۲» «اعمی» در اینجا یعنی کوردل نه کورچشم، خیلی از کورچشم‌ها بودند در دنیا آدم‌های بسیار بزرگواری بودند بسیار بزرگوار، من در طول عمرم کورچشم‌هایی را دیدم خیلی آدم‌های ویژه‌ای بودند آدم‌های خاصی بودند. مثلاً یک کورچشمی در یک مسجدی با من آشنا شد، کور مادرزاد هم بود، من هر وقت دچار یک مسئله شرعی می‌شدم که خودم برایم روشن نبود می‌آمدم از او می‌پرسیدم چون فتوای کل مراجع آن دوره را به درستی می‌دانست. آن زمان شش تا هفت تا مرجع معروف بودند مرحوم آیت الله العظمی حکیم، خوئی، شاهرودی، حلی، ایشان فتوای همه را بلد بود کور هم بود ولی فقیه بود.

یک روحانی بود کور مادرزاد بود یک وقتی از آن شهر اگر عبور کردید خوب است یک ساعتی آنجا بمانید آثارش را بروید ببینید، به نام آقای فرخی، روحانی بود، ما طلبه‌ها سه دوره تحصیل داریم، یک دوره دوره ادبیات عرب است، که اگر کسی بخواهد در ادبیات ملای واقعی بشود یک پنج سالی باید قوی بخواند و مباحثه کند و درس بدهد چون خیلی دانش ظریفی است و گسترده است، که اگر آدم تخصص نداشته باشد، هنرمند نباشد، بعدا دچار اشتباه می‌شود، در ادبیات. و اگر آدم متخصص ادبیات عرب نباشد نه راحت می‌تواند قرآن را ترجمه کند و نه روایات را خیلی درس پایه‌ای مهمی است خیلی.

بعد از این دوره دوره سطح است اسمش دوره سطح است، از قدیم می‌گفتند دوره سطح که در این دوره طلبه این کتابها را می‌خواند معالم الاصول، اصول مظفر، شرح لمعه که کل فقه شیعه است جلد اول و جلد دوم، متن برای شهید اول است شرح برای شهید ثانی است، بعد از این دو تا کتاب نوبت می‌رسد به دو تا کتاب خیلی سخت یعنی واقعا طلبه یک مغزی هم وزن ابن سینا و انیشتین می‌خواهد که این دو تا کتاب را خیلی خوب بفهمد

۱. بقره: ۲۵۷.

۲. فاطر: ۱۹.



خیلی پیچیده است، بعد از این دو تا کتاب باز دو جلد کتاب است به نام کفایه نوشته آخوند خراسانی، این دوره را که طلبه تمام می کند وارد درس خارج می شود، این آقای فرخی کور مادرزاد کل ادبیات عرب و معالم و اصول مظفر و دو جلد لمعه و رسائل و مکاسب شیخ انصاری را درس می داد و یک حوزه علمیه هم خودش ساخته بود بسیار حوزه جامع و با این چشم نداشتن سیصد تا طلبه را اداره علمی می کرد و صبحانه و نهار و شامشان را هم می داد، آن منطقه من منبر می رفتم می آمد پای منبر، خیلی کورها را ما داشتیم داریم که قیامت خیلی جلوتر از آدم های چشم دار هستند، خیلی، دو میلیون چشم دار می ریزند جهنم یک دانه از این کورها را با سلام و صلوات و بدرقه ملائکه می برند بهشت، «وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ» یعنی کوردل، با بینادل یکی نیستند نمی شود هم یکی باشند، نمی شود.

خداوند خریدار جان های زنده هست نه مرده!

«وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ»، اینکه قرآن می گوید دعوت خدا و پیغمبر ﷺ را گوش بدهید چون هر دو می خواهند شما را زنده کنند و حیات ویژه معنوی الهی به شما بدمند، آیه را آدم فکر می کند یعنی قبل از گوش دادن به دعوت خدا و پیغمبر ﷺ انسان میت است یا آنی که تا آخر عمرش به این دو نفر گوش نمی دهد در هر لباسی، در هر مقامی فوق استاد دانشگاه، قرآن می گوید میت است.

ما با مرده های ظاهری چی کار می کنیم؟ گرچه عزیزترین فرد خانواده مان باشد، خب ما خیلی هایمان پدرانمان مردند تا غروب نگهشان نداشتیم بردیم دفن کردیم، مادرانمان مردند یا بچه هایمان یا شهید شدند یا از دنیا رفتند، ما مرده را برای چی نگه داریم؟ مرده را از کل زندگی بیرون می برند و با احترام رابطه خود را با او قطع می کنند، حالا همه دنیا هم جمع بشوند بگویند پدرت است، مادرت است، جوانت است، بگذار این جنازه در خانه باشد هیچ کس حاضر نیست، ما حاضر نیستیم جنازه را نگه داریم چطور فکر می کنیم خدا در قیامت حاضر است مرده ها را به گرانترین قیمت بخرد، خدا مرده نمی خرد، خدا می خرد اما ﴿إِنَّ اللَّهَ

هدایت قرآن

اِشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ^۱ من مردم مومن را می‌خرم که زنده هستند، من میت نمی‌خرم، خب میت‌ها را چی کار می‌کنی قیامت؟ یک قبر دارم قیامت که کل اینها را دفن کنم اسم آن قبر هم دوزخ است، با قبرهای زن و شوهرها که دو طبقه است فرق می‌کند آن قبر هفت طبقه است و روی هم هست، امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید بهشت طبقه ندارد، کل بهشت در یک سطح صافی است، اما جهنم طبقه طبقه روی همدیگر است، این شش تا حقیقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گوید همانی است که قرآن در سوره انفال می‌گوید، می‌خواهد حیات بهتان بدهد می‌خواهد زنده‌تان کند، می‌خواهد روح انسانی و الهی در شما بدمد.

شش حقیقت رشد دهنده در کلام پیامبر

درس گرفتن از «مرگ»

اولین حقیقت این که می‌فرماید «از مردن درس بگیرید»، که جلوی چشمتان می‌بینید جوان می‌میرد، پیر می‌میرد، مرجع تقلید می‌میرد، وکیل و وزیر می‌میرد، شاه می‌میرد، رئیس جمهور می‌میرد، این برای درس گرفتن تان بس است، «كَفَى بِالْمُوتِ وَاعِظًا»^۲، درس بگیرید بیداری بهتان اضافه می‌کند که با دیدن این مرده‌ها دیگر لمس می‌کنید که شما ماندنی نیستید، لمس می‌کنید که دار و ندارتان را باید بگذارید و بدون مال دنیا وارد عالم بعد بشوید، لمس می‌کنید که متکی به بقاء در این دنیا نباشید. لمس می‌کنید این معنی «كَفَى بِالْمُوتِ وَاعِظًا».

مومن با قرآن آرامش می‌گیرد

«ابوالفتوح رازی»^۳ نقل می‌کند «ابوالفتوح رازی» از مفسران بزرگ شیعه است و در همین حرم حضرت عبدالعظیم دفن است چون اهل ری بوده، سنگ قبرش هم هست، او به گردن

۱. توبه: ۱۱۱.

۲. الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۲، ص ۲۷۵.

۳. جمال‌الدین حسین بن علی نیشابوری رازی (حدود ۴۷۰-۵۵۲ یا ۵۵۶ ق.) مشهور به ابوالفتوح رازی از مفسران و محدثان شیعه در قرن ششم هجری قمری و صاحب تفسیر فارسی روض الجنان و



مفسران بعد از خودش حق دارد، شاه عبدالعظیم می‌روید از حرم حضرت عبدالعظیم که می‌خواهید بروید به طرف امامزاده طاهر در آن به اصطلاح رواق جنب حرم دفن ایشان می‌گویید یک خانمی چادر نشین بود، چهار پنج تا مسافر داشتند رد می‌شدند هوا هم گرم بود سلام کردند و به این خانم گفتند می‌شود ما چند دقیقه در این چادرتان منزلتان، محل‌تان، باشیم بعد می‌رویم گفت هیچ مانعی ندارد تشریف داشته باشید.

گفت ما نشستیم زیر این چادر یک مرتبه یک کسی از صحرا آمد، گفت که خانم مثل اینکه جزو همان چادر نشین‌ها بود اگر منتظر برگشت جوان بیست و دو سه سالهات هستی دیگر منتظر نباش، چون شتر رم کرد نتوانست شتر را کنترل کند از بالای شتر در رمیدن شتر افتاد در چاه، گفت که فعلا این حرفها را بگذار کنار، من مهمان دارم این گوسفند پشت چادر را رو به قبله ذبح کن سریع پوستش را بکن غذا درست کن که به مهمان‌های من خوش بگذرد، بعد از نهار یک فکری می‌کنیم، ما خیلی تعجب کردیم، نه تعجبی ندارد انسانی که با اسلام بار آمده با معنویت دین بار آمده، با توسل به پروردگار و پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام بار آمده همین است، می‌گوید فعلا اولویت با این نیست که برویم جنازه‌اش را بیاوریم بیرون دفن کنیم آن دیر نمی‌شود، اولویت این است که من مهمان‌های گرسنه‌ام را سیر بکنم. گفت ما همه غذا را خوردیم بعد به ما گفت که کدام‌هایتان قرآن بلد هستید؟ یکی از ما گفتیم که ما بلد هستیم، گفت این جوان من افتاده در چاه و مرده یک خرده قرآن بخوان من آرام بشوم. گفت من هم همان آیاتی که معروف است در مصائب می‌خوانند، «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ»، «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»^۱ به جانب پروردگار رو کرد گفت یک بچه بیشتر به من عطا نکردی من وظیفه‌ام را در حق

→

روح‌الجنان است. جد اعلای او، نافع بن بدیل بن ورقاء خزاعی صحابی پیامبر ﷺ است ابوالفتوح از شاگردان زمخشری و از اساتید ابن شهر آشوب و ابن حمزه طوسی بود. او در نیمه دوم قرن ششم درگذشت و بدنش در صحن حمزه بن موسی بن جعفر و در جوار حرم حضرت عبدالعظیم دفن شد.

۱. بقره: ۱۵۷ و ۱۵۶.



هدایت قرآن

این بچه ادا کردم حالا خود می‌دانی و بندهات، و بعد گفت الهی من چرا گریبان پاره کنم، اگر بنا بود کسی در این دنیا نمیرد و زنده بماند پیغمبر عزیز اسلام ﷺ نمی‌مُرد، اما رسول خدا ﷺ هم در سن شصت و سه سالگی از دنیا رفت، یعنی هنوز سرپا بود هنوز خیلی خوب بود، هنوز بوی جوانی می‌داد ولی از دنیا رفت.

مومن با توسل به قرآن روحیه می‌گیرد، واقعا هم همین است، یک وقتی من پیش کسی بودم شب ساعت دو سه، دیدم صدای گریه می‌آید بیدار شدم دیدم نشسته یک گوشه اتاق و عین آدم داغ‌دیده دارد گریه می‌کند، آن وقت من چیزی بهش نگفتم صبح بهش گفتم دیشب چه شده بود؟ گفت آره من دچار یک مشکل سنگین خانوادگی هستم من همه چیز را مراعات می‌کنم آدم بخیلی نیستم، آدم متکبری نیستم، من را می‌شناسید، اما دچار یک عروسی شدم که دعا می‌کنم همچنین عروسی گیر شمر و یزید هم نیاید اگر خدا می‌خواهد به آنها عروس بدهد عروس خوب بدهد و من نمی‌دانم چه کار بکنم، همه جور خرج این عروس کردم، احترام کردم، اما آتش روشن می‌کند، به او گفتم که من یک آیه قرآن برایت می‌خوانم دیگر گریه نکن، چون من تو را می‌شناسم آدم متدینی هستی یعنی همه چیز را با قرآن می‌شود حل کرد و آن آیه هم این است، ﴿إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا﴾^۱، یقیناً خدا از مردم مومن دائم دفاع می‌کند، گفت من آرام شدم، آرام هم شد.

خود را سبک بال کنید آنگاه به مردگان ملحق شوید

حضرت می‌فرماید این شش تا مسئله چراغ زندگیتان است، چراغ راهتان است، مردن‌ها را می‌بینی یک خرده سبک‌بال می‌شوی، یک جمله دارند امیرالمومنین علیه السلام که حالا من نمی‌دانم دقیقاً کلمه اول این جمله‌اش همین است یا نه این را من قبل از انقلاب در نهج البلاغه دیدم فکر کنم همین باشد «تَخَفُّوا تَلْحَقُوا»^۲، کامل خودتان را سبک کنید بعد به

۱. حج: ۳۸.

۲. نهج البلاغه (للصباحی صالح)، ص ۶۳.



گذشتگانان که پیش از شما مردند ملحق شوید، با بار سنگین زشتی‌های اخلاقی، با بار سنگین گناه، با بار سنگین ثروت هنگفت، نمیرید، سبک بکنید خودتان را، بعد بمیرید. وارث‌ها هم که خدا خیرشان بدهد مخصوصا در این روزگار وارث‌های خیلی خوبی هستند، یک کسی در این خیابان بوذرجمهری بازار مغازه داشت، این درجا مرد، هم صنفی‌هایش جمع شدند چون بچه نداشت خودش بود و زنش، یک وصیت هم بیشتر نداشت نوشته بود من را در باغ طوطی دفن بکنید در حضرت عبدالعظیم، آن وقت هم قبر در باغ طوطی خیلی گران شده بود شده بود دویست هزار تومان، جنازه را برداشتند که ببرند باغ طوطی خانمش آمد گفت دویست هزار تومان گران است ببرید بهشت زهرا آنجا چهل پنجاه تومان است، هر چی گفتند خانم وصیت است وصیتش هم واجب است همین یک دانه وصیت را داشت، اما نسبت به اموالش هیچ وصیتی نداشت آن رئیس صنفسان به من گفت خب ما پولی دستمان نبود این زن هم پول نداد، بالاخره جنازه را بردیم باغ طوطی و یکی از دوستانمان در ما چرخید کلاه دستش بود گفت پول بریزید این مرده را خاک کنیم بدبخت وصیت کرده زنش می‌گوید نه، دویست هزار تومان گدایی کردیم دفنش کردیم، حالا یک کسی که همه کاره‌اش بود، بنا شد با نظارت دوستان صنف بروند در گاوصندوقش را باز کنند اگر پولی هست دو سال نمازی، روزه‌ای، صدقه‌ای انفاقی خیلی این بنده خدا می‌گفت برایمان عجیب بود شصت عدد سند خانه و مغازه در گاوصندوقش بود، شصت عدد!

چقدر پول نقد در حسابش بود، دولت هم فهمید و آمد به خانمش گفت که شما طبق قرآن از کل ثروت مرد یک آپارتمان بهت می‌رسد، در همین آپارتمان را بهت می‌دهیم برو بقیه را هم دولت برداشت برد خدا برکت بدهد یک قرآن هم ثواب برای مرده ندارد دولت بخورد مال آدم را چه ثوابی برای آدم دارد، گفت کل اینها مالیات بر ارث است هر چی زن گریه و ناله کرد دیگه کاری بود که شده بود.

همیشه هم ریش و قیچی دست دولت است گریه من و ناله من، حالا نصفش را بدهید به ما ابداء، من یک وقتی با یک دولتی کار داشتم برای وزارت دارایی بود یک سندی را به من نشان داد گفت این مرد که مرده مالیات بر ارثش را ما گرفتیم حالا وصیت کرده سی سال

هدایت قرآن

برای من نماز و روزه بدهید نماز و روزه هم مثلا آن وقت یک میلیون بود سی میلیون، گفت مالیات این سی میلیون رو هم برداشتیم، گفتم والله ماما حالا به عمرمان چنین چیزی ندیدیم، نماز مگر مالیات دارد، روزه مگر مالیات دارد؟ می‌گیرند آقا تا زنده‌ای خودت به فکر خودت باش، «كَفَى بِالْمُؤْتِ وَأَعِظَا»، از مردن دیگران پند بگیر که تو هم می‌میری، تو هم رفتنی هستی، و از امیرالمومنین علیه السلام هم درس بگیر «تَحَقَّقُوا تَلَحُّقُوا»، سبک بکنید خودتان را.

این حرفهایی را که برادران و خواهران چون در خواهران هم آدم‌های ثروتمند هست، یک خانواده‌ای حالا من نمی‌گویم کجای تهران نشستند اینها پدرشان مرد سه دختر داشت و دو پسر، به هر دختری دویست میلیارد تومان رسید، خب خانم‌ها شما این همه طلا و جواهر را دیگر با سن هفتاد سالگی می‌خواهید چه کار؟ شوهران پیر گلوبند صد میلیون تومانی دستبند دویست میلیون تومانی، انگشتر الماس، در بدن یک خانم شصت و هشت ساله هفتاد ساله نمایشی برایشان ندارد، این همه ملک به بعضی‌ها ارث می‌رسد می‌خواهید چی کار؟ خب شما که در خانه شوهر هستید خرجتان را دارد می‌دهد، مکه برده، خب این پولها رادر بانک قرآن تبدیل به ارز آخرتی کنید بردارید با خودتان ببرید سبک کنید خودتان را، اگر راه خرجش هم بلد نیستید بعضی از ما آخوندها همه‌مان نه، چون خیلی‌ها حوصله کار دینی ندارند، حوصله نوشتن ندارند، حوصله چاپ کردن ندارند، حوصله رسیدگی به آبرودارها را ندارند، ولی بعضی از ماها با همه رشته‌های خیر آشنا هستیم آن هم در این روزگار پر از فساد حداقل با هر عالمی که خودتان دلتان می‌خواهد، خانم‌ها، آقایان مشورت بکنند این پولها را، این ملک‌های اضافی را، این زمین‌های اضافی را اینها را با خدا معامله بکنند.

یک شهری من رادعوت کردند گفتم من وقت ندارم بیایم شهر معرفی است، گفتند یک جلسه بیا، صبح بیا، امام جمعه‌اش گفت من به همه ادارات اعلام می‌کنم حدود هفت صبح هنوز کار شروع نشده بیایند منبر را گوش بدهند و بروند، گفتم عیبی ندارد با ماشین هم راهش بود راه بدی هم داشت طولانی هم بود رفتیم این سخنرانی که تمام شد بعد امام جمعه گفت ما یک حوزه داریم اینجا شما بیا این حوزه را ببین و برگرد گفتم برویم، آمدیم.



عجب حوزه‌ای، عجب حوزه‌ای، بالای سی هزار متر زمینش بود ساختمان‌های بسیار عالی، آشپزخانه بسیار عالی، گفت اینجا الان سیصد تا طلبه خوب درس می‌خوانند، گفتم خیلی زحمت کشیدی آقا سی هزار متر زمین حدود بیست هزار متر ساختمان خیلی هم پول برده، خیلی هم خوش نقشه است، همین نزدیکی‌ها بود چند سال پیش، گفت من زحمت اینجا را اصلاً نکشیدم هیچی، یک آقای بود اینجا مُرد خیلی وضعش خوب بود یک قران هم به هیچ جا نمی‌داد، وارث این یک دختر بود و یک زن، زن چون بچه داشت حق خودش را گرفت، مجموع ثروت چون هیچ کس را نداشت رسید به این دختر دیگر دختر و پسری نبود، گفت این خانم آمد پیش من، گفت من خانه دارم، شوهر خوبی هم دارم، شوهرم هم وضعش خوب است، این ثروتی که از پدرم به من رسیده این را نقشه بگیرید اینجا یک حوزه علمیه بسازید تا دینار آخرش را من می‌دهم و داد، آخه اضافه را می‌خواهم چه کار؟ بعد جلوی چشمم این همه ثروت، ملک الموت هم از راه برسد من ببینم کل ثروت را دارد از من می‌گیرد در دلم بگویم خدایا خودت و مامورت هر دو ظالم هستید برای چی داری مال من را می‌گیری؟ می‌گوید آدم دم مردن.

پیغمبر ﷺ می‌فرمودند هر وقت می‌خواهید از کسی تعریف کنید ببینید چطور می‌میرد، ببینید دینش را برمی‌دارد ببرد آنور، اعتقادش را برمی‌دارد ببرد آنور، سالم از دنیا می‌رود؟ ابوالفتوح می‌گوید یک کسی دور کعبه می‌چرخید همش به جای دعای هفت شوط طواف می‌گفت «اللَّهُمَّ أَخْرِجْنِي مِنَ الدُّنْيَا سَالِمًا» خدایا من را روز مردنم سالم از دنیا ببر، گفتم بهش گفتم این همه دعا برای چی می‌گویی؟ گفت برای اینکه برادرم داشت می‌مرد ما هم خبر نداشتیم بعدا فهمیدیم که این آدم فاسدی بود دم مردن گفت یک قرآن به من بدهید ما گفتیم خدایا شکر می‌خواهد لحظات آخر قرآن بخواند، قرآن را دادیم تا جایی که می‌شد ورق‌هایش را پاره کرد و پرت کرد گفت من از تو خوشم نمی‌آید و مرد، حالا برای چی آدم اینجوری بمیرد، چه کسی آن وقت آنجا آدم را نجات بدهد؟ این یک مسئله که خیلی خوب است یادمان باشد در مغازه، در خرید و فروش، در خانه یاد مرگ باشیم، و یاد این دستور امیر المومنین علیه السلام «تَخَفُّوا تَلْحَقُوا»، سبک کنید خودتان را بعد بمیرید.

روضه برگشت اسرا از کوفه به کربلا

خب اینهایی که دارند برمی گردند دو روز دیگر می رسند کربلا یا رسیدند کربلا اینها با این قبرها چی کار کردند؟ مادرها چه زبان حالی داشتند؟ خواهرها چه زبان حالی داشتند؟ دخترها چه زبان حالی داشتند؟ آدم طاقت نمی آورد حرفهایشان را بخواند، آدم کتاب را واقعا طاقت نمی آورد بخواند چه برسد که بخواند نقل بکند، چه برسد که برای یک جمعیت متدین خوبی مثل شما نقل بکند، معمولا هر مادری آمده سر قبر بچاهش، خواهر آمده سر قبر برادر، دختر آمده سر قبر پدر، حالا ببینیم رباب چی کار کرده. آخه او خیلی دلش سوخته، برای اینکه هر کسی رفت جنگ کرد و کشته شد، اما بچه رباب که دست جنگ کردن نداشت، پای رفتن نداشت، آخه بچه شش ماهه را به چه دلیلی به تیر سه شعبه زدند؟ این درد دل است که حتی بعد از مردن هم این درد و دلها رسم است.



جلسہ دہم

فلسفہ نزول قرآن

آیات پانزده و شانزده سوره مبارکه مائده فلسفه نزول کتاب خدا را بیان می‌کند و توضیح می‌دهد که قرآن مجید برای شما چه سرمایه‌های عظیم پرمفعتی را به دست می‌دهد. «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ»^۱، این دو مسئله، «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ» این سه مسئله، «و يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ» این چهار مسئله، «و يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۲ این پنج مسئله. یقیناً این آیه از آیات بسیار مهم کتاب خداست و خیلی کامل و جامع جایگاه قرآن کریم را در زندگی انسان روشن می‌کند، در بخش اول می‌فرماید «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ»، این کتابی که به سوی شما آمده نور است و از طرف پروردگار، از طرف خداوند این نور آمده است. خب ما معمولاً از نور چه استفاده‌ای می‌کنیم؟ برای هیچکدام از ما مجهول نیست که شب اگر نور کنار ما نباشد، در اتاق ما، در خانه ما، در محل ما، در جای ما، با اینکه چشم داریم، اما آیا در آن تاریکی ما می‌توانیم اشیاء را، رنگ‌ها را، اجسام را، تشخیص بدهیم؟ ما یک فرشی روبرویمان است نشستیم نور هم نیست، تاریک است، اگر به ما یک نفر در همان تاریکی بگوید روی رنگ آبی، روی رنگ قرمز، روی رنگ سپید، روی یک گل ریز، روی یک گل درشت انگشت بگذارد، ما سریع جواب می‌دهیم تاریک است تشخیص نمی‌دهیم.

۱. مائده: ۱۵.

۲. مائده: ۱۶.



قرآن نوری است برای تشخیص حق از باطل

در این آیه شریفه معنی نور این است که برای شما یک وسیله کامل و جامع برای تشخیص دادن از جانب خداوند آمده، خب اگر شما این نور را نداشتید، حق و باطل را چگونه می‌توانستید تشخیص بدهید، چاه را از راه چگونه می‌توانستید تشخیص بدهید، حلال را از حرام چگونه می‌توانستید تشخیص بدهید. خب وقتی که چیزی برای انسان مشخص نباشد به سرگردانی به حیرت، به ضلالت، زندگی خواهد کرد، این نور است که باید ما را کمک بکند خدا را از بت تشخیص بدهیم، بهشت را از جهنم تشخیص بدهیم، گناه را از عمل صالح تشخیص بدهیم.

جالب این است که ما وقتی که تا آخر عمرمان کنار این نور زندگی کردیم، با این نور زندگی کردیم، با کمک این نور زندگی کردیم، بنا به فرموده پروردگار در قرآن فردای قیامت هم وجودمان نور محض است، این همان قرآن است که در دنیا خداوند فرمود از جانب خدا نور برای شما آمده و ما هم این نور را قبول کردیم، پذیرفتیم، مومن به این نور شدیم، و هماهنگ با این نور حرکت کردیم در روشنایی و توانستیم با کمک این نور بد و خوب راه، حسنات و سیئات راه، راه و چاه را تشخیص بدهیم. با اینکه عقل هم داشتیم اما عقل ما بدون قرآن مجید قدرت تشخیص فراگیر ندارد مثل چشم، ما با اینکه چشم داریم اما شب تاریک نیروی تشخیص نداریم حالا هر کسی هم به ما بگوید آقا مگر کوری چرا انگشتت را روی گل قرمز نمی‌گذاری؟ می‌گوییم آقا کور نیستیم نور نیست، که نمی‌توانیم تشخیص بدهیم.

یعنی چشم ما برای تشخیص دادن نور می‌خواهد، وقتی چشم ما که به قول امیرالمومنین علیه السلام یک جفت پیه است نتواند بدون نور تشخیص بدهد خود ما بدون نور الهی در این دریای عمیق دنیا که لقمان به فرزندش فرمود «إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ قَدْ غَرِقَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ»^۱ در این طوفان‌ها، در این فسادها، در این مکتب‌سازی‌ها، در این دین‌سازی‌ها با عقلمان می‌توانیم

۱. الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۱، ص ۱۶.



تشخیص بدهیم کدام حق است کدام باطل؟ ما با چشمان در تاریکی تشخیص نمی‌دهیم حال آیا در این شصت سال، هفتاد سال عمر با نبود نور قدرت تشخیص درست را از نادرست داریم؟ قدرت تشخیص حق از باطل را داریم؟ ولی وقتی که با این نور هماهنگ بشویم، و در جاده عمر هفتاد هشتاد نود ساله ما این چراغ به ما کمک بکند قیامت تمام کارهایی که هماهنگ با قرآن کردیم، اخلاقی که هماهنگ با قرآن کنارش بودیم، می‌شود نور وجود خود ما.

نور قرآن در قیامت اطراف مومن را فرا می‌گیرد

حالا آیه را دقت کنید چقدر آیه جالبی است و چقدر این آیه سوره حدید با آیه پانزدهم سوره انعام رابطه مستقیم دارد، اینجا می‌گوید در دنیا «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ»، آنجا به پیغمبر ﷺ می‌گوید یوم قیامت روزی است که «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ^۱ مومنین، مومن یعنی آدمی که حقایق را باور کرده، قرآن را باور کرده، پیغمبر ﷺ را باور کرده، توحید را باور کرده، حلال و حرام الهی را باور کرده مومنین یعنی مردان مومن، مومنات هم یعنی زنان مومن، حبیب من قیامت روزی است که تو کاملا مشاهده می‌کنی مومنین را و مومنات را، چی را مشاهده می‌کنی؟ هیكلشان را؟ هیكل مومنین و مومنات را که همه اهل محشر می‌بینند، ما مردم مومن و زنان مومن که قیامت غایب نیستیم خب همه ما را می‌بینند از آدم ما را می‌بیند تا روز قیامت اما آنی که به پیغمبر ﷺ می‌فرماید می‌بینی «نُورُهُمْ»، نورشان را «يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ»، که این روشنایی قوی پیشاپیششان است یعنی جلوی رویشان، جلوی رویشان این نور در حرکت است «و بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» و دست راستشان، «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ» ملائکه رحمت به اینها در میان این نوری که پیش رویشان است و دست راستشان است «بُشْرَاكُمْ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا» در این نوری که پیشاپیش آنها است بهشت را مژده می‌دهند که دارند در این نور بهشت را می‌بینند جنات را می‌بینند، «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»



هدایت قرآن

را می‌بینند «ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» این نور را، این باز بودن جاده و این تشخیص دادن بهشت و این مژده دادنشان به بهشت همه رستگاری عظیم است. این نور که برای پوست ما نیست اگر برای پوست ما بود خب همینجا هم پوستمان نور می‌داد، ما پوست فسفری که نداریم نور نداریم، برای پا و چشم و گوش و مو نیست، اینها که در ظاهر نور ندارد این نوری که قرآن مجید می‌فرماید قیامت پیشاپیش زنان و مردان مومن در حرکت است همین نوری است که در سوره مائده آیه پانزده آمده.

نور قرآن رشته‌ای بین زمین و آسمان

«قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ»، که هر کسی با این نور باشد این نور دائماً با او هست، دم مردن با او هست، در برزخ با او هست، هنگام بیرون آمدن از قبر با او هست، در قیامت با او هست در رفتن به بهشت همراهش هست و در بهشت هم که تجلی این نور یک تجلی اکمل و اتم است، این نور است. این یک مطلب در آیه پانزدهم و شانزدهم سوره مائده که عنایت فرمودید رشته این مطلب تا روز قیامت و تا بهشت کشیده شده است. خیلی برای من جالب است من روایات قرآن را که بررسی می‌کردم دیدم پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از قرآن مجید اینگونه تعبیر می‌کنند که «قرآن ریسمانی است کشیده شده بین آسمان و زمین»، یعنی این مردمی که مثل شما در حد خودشان با قرآن سروکار اعتقادی، اخلاقی، عملی دارند این نور که قرآن است بین آنها و عالم غیب کشیده شده، قیامت الان نسبت به ما عالم غیب است وقتی وارد قیامت می‌شویم این نور را همراه خودمان و پیش روی خودمان و دست راست خودمان می‌بینیم.

تناسب درجات بهشت با آیات قرآن

روایاتی مربوط به قرآن در جلد دوم اصول کافی هست که در بهشت درجات مردان و زنان به اندازه ارتباطشان با قرآن کریم است، به اندازه عملشان به قرآن کریم است، به هر

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۰، ص ۶۵: «كِتَابُ اللَّهِ الْقَلْبُ الْأَكْبَرُ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ سَبَبٌ بِأَيْدِيكُمْ وَ سَبَبٌ بِيَدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ».



مقداری که در ارتباط با قرآن هستند به آنها می‌گویند «اَقْرَأُ وَ اَرَقُّ»، یعنی بخوان و درجه ای بالا برو، در روایت هست که درجات بهشت به تعداد آیات قرآن است کسانی می‌توانند بخوانند و درجه به درجه بالا روند که در دنیا به آیات قرآن عمل کرده باشند کیفیت و کمیت آن درجه بستگی به میزان کیفیت و کمیت عمل فرد به آیات قرآن کریم است.

قرآن روشنگر تمامی ابهامات است

«وَكِتَابٌ مُّبِينٌ»، مبین اسم فاعل است، به معنای روشنگر، «بَانَ» در لغت عرب یعنی آشکار شد، یعنی ظاهر شد، «أَبَانَ» یعنی پرده را زد کنار و آشکار کرد، مبین اسم فاعل است از فعل «بَانَ يَبِينُ» است، یا «أَبَانَ يُبِينُ»، مبین یعنی این کتاب برای شما توضیح‌دهنده است، آشکارکننده است، روشن‌کننده است، چه چیزهایی را روشن می‌کند؟ آن چیزهایی که شما از نظر فکری در آن ابهام دارید و یک مقدار باور کردنش برایتان سخت است، برای شما روشن می‌کند خیلی چیزها را قرآن مجید که مردم نمی‌دانستند در زمان نزول روشن کرد، آنهایی که اهل انصاف بودند روشنگری‌های قرآن کریم را خیلی خوب قبول می‌کردند و باور می‌کردند. مثلاً یک چیزی که برای مردم زمان پیغمبر ﷺ خیلی باور کردنش سخت بود قرآن مجید آمد باور کردنش را خیلی راحت کرد.

روشنگری قرآن در زمینه زنده شدن مردگان

آمد به مردم گفت اگر در زنده شدن مردگان شک دارید در زمستان زمین را ببینید مرده است، درخت‌ها را ببینید همه خوابند، گیاهان را ببینید همه زردند، شاخه‌های گل را ببینید همه پر از خار و یک دانه غنچه و گل در باغچه بهشان نیست، «وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَ أَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ»، «وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَحِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجْرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ»^۲

۱. کافی (ط - الإسلامیه)، ج ۲، ص ۶۰۶: «فَإِنَّ دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ عَلَى قَدْرِ آيَاتِ الْقُرْآنِ يُقَالُ لَهُ أَقْرَأُ وَ اَرَقُّ فَيَقْرَأُ ثُمَّ يَرَقِي»

۲. یس: ۳۴ و ۳۳.



هدایت قرآن

خب شما می‌گویید بعد از گذشت زمستان اول بهار زمین را ببینید، ببینید زنده می‌شود و همه آنهایی که در آغوش هستند از کنده‌های انگور، نخل‌های خرما، دانه‌های کاشته شده همه به حرکت می‌آیند خب به همین شکل خدا مرده‌ها را در قیامت زنده می‌کند، خدایی که کره خاکی مرده را با این عظمت در ابتدای بهار با وزیدن نسیم بهار زنده می‌کند کره‌ای که چند میلیارد تُن وزنش است و سه ماه واقعا مرده قرآن می‌گوید زنده‌اش می‌کند.

شما که هشتاد نود کیلو بیشتر نیستید زنده کردن شما که کاری ندارد وقتی میلیاردها تن وزن مرده را زنده می‌کند هفتاد هشتاد کیلو را هم بلد است زنده کند، ﴿بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَن سُويَ بَنَاتُهُ﴾^۱ نه اینکه فقط زنده‌تان می‌کنم یعنی آن خاک گور را که یک ذره استخوان در آن مانده، یک مو مانده، یک ناخن در آن مانده، بیست هزار سال است این قبر آنجا افتاده هیچ اثری از آن میت غیر از مشت خاک نیست، من نه اینکه آن مشت خاک را زنده می‌کنم بدنتان را بهتان برمی‌گردانم، تمام خطوط سر انگشت‌تان هم برمی‌گردانم. اینگونه قرآن مجید مشکلات ذهنی را آسان کرد، از مبهمات پرده برداری کرد و روشنگری کرد.

روشنگری قرآن در زمینه قدرت خدا

آنهایی که در قدرت خدا یک مقدار ابهام دارند، خداوند برای آنها یک مثل در قرآن زده که به نظر هیچ کس نمی‌آمده خیلی مثل جالبی است در آیه شریفه فرمود یک خاک است و یک نوع آب، یک نور، یک هوا، چهار عنصر خاک، نور، هوا، آب برای تمامی درختان و گیاهان باغ یکسان و از یک نوع است اما در این باغ صد هکتار گیلاس کاشتند، آلبالو کاشتند، زردآلو کاشتند قطره طلا کاشتند، سیب کاشتند، گلابی کاشتند، جاهای خالی هم که درخت ندارد گرمک کاشتند، خربزه کاشتند، هندوانه کاشتند، تربچه و تره و مرزه کاشتند، من از یک آب و یک خاک و یک نور و یک هوا بنشینید ببینید چقدر موجودات متنوعی می‌کشم بیرون! یک خاک است، یک آب است، خیار را می‌بینید سبز سیر است،

۱. قیامت: ۴.



تربیچه پنهان لای خاک که بیرون هم نیست خودش را نشان بدهد قرمز قرمز است خب این کارخانه رنگ در خاک کجاست که تربیچه را می‌فهمد قرمز کند، خیار را می‌فهمد سبز کند، بادمجان را می‌فهمد سیاه کند، هندوانه را می‌فهمد قرمز کند، گرمک را می‌فهمد زرد کند، قطعه طلا را می‌فهمد شیرین کند، آلو را می‌فهمد ترش کند، زردآلو را می‌فهمد مثل قند کند، انگور را می‌فهمد مثل عسل کند، این قدرت نیست؟ این را فکر نکردید که بفهمید پروردگار عالم «عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» است، بر هر چیزی توانایی دارد، نه حالا نمی‌خواهید سراغ این باغ بروید بنشینید و فکر کنید روی کله خودتان فکر کنید، کاری ندارد، بالای کله‌تان موی سیاه است، در دهانتان دندان سفید است برق می‌زند، زبانتان و لب‌تان رنگش قرمز است، پوست‌تان سفید است، مردمک چشم‌تان آبی است، سیاه است، کره چشم‌تان سفید است گوشتان غضروف است، استخوان نیست، چون اگر استخوان بود روی متکا در خواب می‌غلتیدید می‌شکست ولی هر چی می‌خواهید کله‌تان را اینور و آنور کنید گوشتان نمی‌شکند.

کی بوده که می‌دانسته چشم را این رنگ کند، گوش را غضروفی کند، دندان را مثل سنگ سفت کند، سفید کند، لب‌تان را قرمز کند کی بوده که در این یک ذره کله یک چشمه بغل چشم‌تان باز کرده آب شور می‌دهد، یک چشمه در گوشتان باز کرده، آب تلخ می‌دهد سه تا چشمه زیر زبانتان باز کرده آب شیرین می‌دهد، پس قدرت یعنی چی؟ اگر ابهام داری در قدرت خدا این قدرت!

چند سال در چشم ما آب کار می‌کند؟ چند سال؟ خب ما از وقتی در رحم مادر بودیم خدا در چشم ما آب درست کرده تا روز مرگمان هم این آب در چشم ما هست، حالا من از شما می‌پرسم، اگر آب را بخواهید در قابلمه به جوش بیاوریم از کی به طرف جوشیدن حرکت می‌کند؟ از نود و پنج و شش آب قل قل می‌کند و بخار می‌شود و می‌رود یعنی آب قابلمه تمام می‌شود، کی آب یخ می‌زند؟ در صفر درجه!

من یک بار با هواپیما داشتم می‌رفتم آذربایجان شوروی خیلی هوا سرد بود، یعنی تهران سرد بود و وقتی که هواپیما بلند شد آفتاب می‌خواست طلوع بکند ما آخر دریای خزر بودیم

من پشت بغل شیشه نشسته بودم دیدم نزدیک باکو صدها کیلومتر مربع دریا یخ زده، آب کی یخ می‌زند؟ در صفر درجه، شما گاهی در تلویزیون می‌بینید می‌گوید البرز هشت درجه زیر صفر است، یعنی آب در صفر درجه یخ زده هفتاد سال هم است شما در البرز هفتاد بار سه ماه زمستان را دیدید برف، یخبندان، گرمای تیر و مرداد و شهریور را دیدید چهل و سه چهار درجه، آب را بگذارید داغ می‌شود یواش یواش بخار می‌شود، چی کار کرده خدا که در هشتاد سال آب چشم ما در دمای زیر صفر یخ نمی‌زند و در دمای بالای چهل و چهار و پنج درجه اهواز و خرمشهر آبش داغ نمی‌شود که چشممان را بسوزاند اگر این قدرت نیست پس اسمش چیست؟ چه کسی بوده که آب چشم را استثنا کرده؟ جدا کرده، که در صفر درجه به پایین یخ نزنند در چهل و پنج و شش درجه به بالا داغ نشود. خب این قدرت است. این معنی کتاب مبین است. قرآن روشن‌گر است، یعنی یک مسائلی که برای شما مبهم است حل آن به فکرتان نمی‌آید، تردید دارید، سوال دارید که مگر می‌شود؟ قرآن برایتان روشن می‌کند بله شدنی است، چرا شدنی نیست.

قرآن، حلال مشکلات دنیوی و اخروی مومنان است

اصلا خود وجود قرآن خیلی مشکلات را حل می‌کند مرحوم «آیت الله العظمی اراکی رحمته الله» یکی از علمایی بودند که خیلی من خدمتشان رسیدم، از زمانی که طلبه جوان بودم می‌رفتم پیش ایشان تا آخر عمرشان، چون اراکی بود می‌گفتند در منطقه سلطان‌آباد اراک یک روحانی بود به نام «ملا محمد کبیر سلطان‌آبادی»، که آقای اراکی می‌گفتند من او را دیده بودم، او عالم خیلی برجسته‌ای بود خیلی هم مورد احترام آن منطقه بود. ایشان کشاورزی داشت چون آن ناحیه خیلی کشاورزی آبادی دارد، او هم کشاورزی داشت گندم‌ها رسیده بود خشک شده بود، تمام کشاورزان منطقه که زمین‌هایشان به هم وصل بود گندم‌ها را کوبیدند خرمن کردند، مثلا پنجاه تا کپه خرمن شد، یک کپه بزرگ خرمن هم برای آخوند ملامحمد کبیر سلطان‌آبادی بود، آقای اراکی می‌گفت نمی‌دانم به چه علتی او در خانه نشسته بود، نگو در همان حین کسی بی‌احتیاطی کرده و کنار یک درخت نشسته و یک چوبی سوزانده



بود تا چایی درست کند آتش را خاموش نکرده بوده باد آتش را انداخته بود در خرمن اول و همین طور دومی، سومی، چهارمی، دهمی، بیستمی یکی بدو آمد گفت ملا محمد تمام خرمن ها دارد آتش می گیرد می سوزد نزدیک خرمن تو هم هست، ایشان بدون اینکه بترسد مضطرب بشود ناله بزند بلند شد لباسش را پوشید آقای اراکی می فرماید قرآنش را از طاقچه برداشت آمد سر خرمن ها آتش دیگر دو متری خرمن آخوند ملا محمد کبیر بود، قرآن را روی دستش گرفت به آتش گفت این خرمن خرج نان زن و بچه من است چون من دستم در جیب هیچ کس نیست، از هیچ کس هم تقاضا نمی کنم، من هم الان قرآن را شفیع آوردم حالا دیر رسیدم خرمن های دیگر که سوخته کاری به این خرمن ما نداشته باش یک مشت خرمن هم بعدش بود، آقای اراکی می فرمودند آتش به کل خاموش شد! بله آنی که مومن واقعی است و با قرآن است می تواند همان حرفی که خدا به آتش ابراهیم زد، ﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾^۱ بنده من را نسوزان، خب حالا یک بنده خوبش هم قرآن را برمی دارد می برد شفیع قرار می دهد به آتش می گوید خرمن را نسوزان تعجب ندارد، اهل قرآن مشکلات دنیا و آخرت و زندگی شان را با قرآن کریم حل می کنند.

مقدمه روضه حضرت سکینه علیها السلام

خب چه شب دلگیر و غمگین و فوق العاده ای است، ما از تهران که در آمدیم تا ورودی شهر ماشین ها به هم وصل بود، بالاخره با توسل، با ذکر، من خودم را با ده دقیقه تاخیر خدا لطف کرد توانستم برسانم که محروم از جلسه نباشم، خدایا تو از دل همه ما خبر داری که ما با همه وجود دلمان می خواست امشب کنار ضریح ابی عبدالله علیه السلام باشیم، ولی نه اجازه نمی دهی ما خیلی غصه بخوریم برای اینکه ائمه علیهم السلام ما فرمودند اگر نتوانستید خودتان را به کربلا برسانید هر جا هستید سلام بدهید به ابی عبدالله علیه السلام می شوید جزو زائران ابی عبدالله علیه السلام، حالا امشب بعد از نماز اگر دوستانمان کسی هست شماها هم بمانید زیارت

هدایت قرآن

اربعین را بخوانند بعد از نماز عشاء می‌شوید جزو زائران ابی عبدالله علیه السلام خیلی هم مفصل نیست امام باقر علیه السلام هم اصرار دارد اربعین این زیارت را بخوانید.
و اما از بین این هشتاد و چهار زن و بچه من زبان حال دختر سیزده ساله ابی عبدالله علیه السلام حضرت سکینه علیه السلام را بخوانم، در محمل نشسته کاروان آرام آرام دارد می‌آید.